اسپرانتو؛ دموکراسی در عرصه‌ی زبان

پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

شماره ۹ سال سوم پاییز ۱۳۸۳
قیمت: ۷۰۰۰ ریال

- دایرة المعارف اینترنتی: وی کی پدیو به زبان اسپرانتو
- بسی رنج بردند در این سال سی: فردوسی و زامنهف



http://eo.wikipedia.org

به نام خداوند جان و خرد

سبز اندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی- فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

سال سوم شماره نهم پاییز ۱۳۸۳

شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN ۱۷۲۸-۶۱۷٤

تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فریبا نوری مجد

سردبیر: محمدرضا ترابی

•

نقل مطالب مجله با ذکر منبع و ماخذ جایز است و از استفاده کنندگان درخواست می‌شود دو نسخه از نشریه‌ای را که در آن مطلبی به نقل از این مجله درج شده است به نشانی مجله ارسال کنند.

•

مسئولیت مطالب مندرج در این مجله برعهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.

•



روی جلد اسپرانتویی از: دنیز حبیب‌پور

همکاران تحریریه‌ی این شماره:

لومینا ابراهیم‌پور
م. پ. حبیب‌پور
علیرضا دولتشاهی
حمزه شفیعی
ساعد عباسی
سیمین عمرانی
م. فهمی
کیهان صیادپور
ترزا کاپیستا
اسد محبوب
احمدرضا ممدوحی
مرتضی میرباقیان

گرافیست: بابک ترابی
امور چاپ: رضا حاجی‌حسنلو
حروفچینی: سبزاندیشان
چاپ و صحافی: آرویج ۷۵۰۰۵٦۵

نشانی‌ها:
تهران، صندوق پستی ۱۸۴- ۱۷۷٦۵
تلفن: ۷۴۳۷۱۳۸ فکس: ۸۹۲۲۳٦٦
اینترنت: www.sabzandishan.com
پست الکترونیک: info@sabzandishan.com

بخش فارسی :

بخش اسپرانتو :

بیانیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی، نژادی، مذهبی و زبانی

مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد طی قطع‌نامه شماره ۱۳۵/۴۷ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲

مجمع عمومی سازمان ملل متحد؛

با تاکید مجدد بر یکی از اهداف بیان شده در منشور سازمان ملل متحد پیشبرد و حمایت از احترام به حقوق انسانی و آزادی‌های اساسیِ همه‌ی **افراد بشر** بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های نژادی، جنسی، زبانی و یا دینی آنان؛

با تاکیدِ مجددِ اعتقاد به حقوقِ اساسی انسان، به کرامت و ارزش ذاتی هر انسان، به حقوقِ برابر زن و مرد و حقوقِ ملل اعم از ملل کوچک و یا بزرگ؛

با آرزوی پیشبرد و تحققِ اصول مندرج در منشور سازمان ملل متحد و در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در کنوانسیون جلوگیری و مجازات اقدام برای نابودی نژادی، کنوانسیون بین‌المللی ستردن تمام انواع ستم‌های نژادی، کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون بین‌المللی حقوقِ اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی، اعلامیه‌ی امحاء همه نوع عدم تحمل و ستم مبتنی بر اختلاف عقیده و مذهب و کنوانسیون حقوق کودکان و هم‌چنین دیگر راه‌کارهای مربوطه‌ی بین‌المللی که در سطحِ جهانی و یا منطقه‌ای و یا بین هر یک از کشورهای عضوِ سازمان ملل متحد تصویب و منعقد گردیده است؛

– با توجه به مفاد ماده ۲۷ کنوانسیون بین‌المللیِ حقوقِ مدنی و سیاسی مبنی بر حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های قومی، دینی و زبانی؛

– با ملاحظه‌ی این‌که تامین و حفظ حقوق افراد متعلق به ملت‌ها و اقوام ادیان و زبان‌های اقلیت‌ها منجر به ثبات سیاسی و اجتماعی کشورهایی که درآن بسر می‌برند می‌شود؛

– با توضیح این حقیقت که تامین و حفظ مستمر حقوق افراد اقلیت‌های ملی، نژادی، مذهبی و زبانی یکی از شرایط لازمِ پیشرفت اجتماعی و به‌طور عام و در چهارچوب یک دموکراسیِ مبتنی بر حکومت قانون باعث تقویت مودت و هم‌کاری ساکنین آن کشورها می‌باشد؛

با توجه به نقش مهمی که سازمان ملل متحد در حفظ اقلیت‌ها به‌عهده دارد؛

– با یادآوری کاری‌که در مجموعه‌ی سازمان ملل متحد به ویژه در کمیسیون حقوق بشر در کمیسیون(فرعی) جلوگیری از ستم به اقلیت‌ها و حفظ آنان و ضمیمه‌های الحاقی کنوانسیون‌هاییبین‌المللی حقوق بشر و دیگر ساز و کارهای مناسب اعلامیه جهانی حقوق بشر برای حفظ و پیشبرد حقوق افراد اقلیت‌های ملی و نژادی و مذهبی و زبانی باید انجام گیرد؛

– با تکیه بر کارهای مهمی که به‌وسیله‌ی حکومت‌ها و موسساتِ غیر وابسته به حکومت‌ها برای حفظ اقلیت‌ها و پیشبرد و حفظ حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی، نژادی، مذهبی و زبانی باید انجام پذیرد؛

– با به رسمیت شناختن نیازِ افراد به اطمینان به کارآیی تمهیدات پیشبرد حقوق بشر بین‌المللی در مورد حقوقِ افراد اقلیت‌های ملی، نژادی، مذهبی و زبانی؛ این بیانیه را در مورد حقوق افراد اقلیت‌های ملی، نژادی، مذهبی و زبانی اعلام می‌دارد:

ماده ۱

۱- ملل عضو، موجودیت و هویت اقلیت‌های ملی و قومی فرهنگی مذهبی و زبانی را در محدوده‌ی مرزهای این اقلیت‌ها حفظ خواهند کرد و شرایط حمایت از حفظ هویت آنان را فراهم خواهند نمود.

۲- ملل متبوع کلیه تمهیداتِ لازمِ قانونی و تصمیمات ضروری را در جهت نیل به این هدف اتخاذ خواهند نمود.

ماده ۲

۱- افراد متعلق به اقلیت‌های ملی و قومی مذهبی و زبانی (که از این پس اقلیت‌ها خوانده می‌شوند) در حوزه‌ی شخصی و اجتماعی حق دارند که آزادانه بدون هیچ نوع اعمال تبعیض یا مزاحمت از فرهنگ خود برخوردار شده، مذهب خود را علنا ابراز داشته و مراسم آن‌را انجام دهند و زبان خود را به‌کار گیرند.

۲–افراد متعلق به اقلیت‌ها حق دارند که به گونه‌یی موثر در حوزه‌های فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی فعال بوده و در فعالیت‌های عمومی شرکت جویند.

۳- افراد متعلق به اقلیت‌ها حق دارند به‌طور موثر در تصمیمات ملی شرکت داشته و در سطح محلی در اقلیتی که به آن تعلق دارند و یا در محلی که در آن زندگی می‌کنند در تصمیمات (تا آنجایی‌که با قوانین ملی در تضاد نباشد) شرکت کنند.

۴- افراد متعلق به اقلیت‌ها حق دارند که انجمن‌های مخصوص به خود را ایجاد و راه اندازی نمایند.

۵- افراد متعلق به اقلیت‌ها حق دارند که بدون هیچ تبعیض و

اجحافی تماس‌های آزادانه و صلح آمیز خود را با اعضای دیگر گروه خود و با افراد دیگری که به اقلیت آنان تعلق دارند برقرار نموده و ادامه دهند و هم چنین با اتباع ملل هم مرز که با آنان قرابت ملی، قومی و یا مذهبی و زبانی دارند تماس داشته باشند.

ماده ۳

۱- افراد متعلق به اقلیت‌ها منفردا یا با دیگر افراد گروه به حالت اجتماع می‌توانند بدون هیچ‌گونه اعمال تبعیض و اجحاف کلیه حقوق خود را منجمله آنچه که در این بیانیه اعلام شده است اعمال نمایند.

۲- اعمال و یا عدم اعمال حقوق اعلام شده در این بیانیه دارای هیچ نتیجه منفی برای افراد متعلق به اقلیت‌ها نیست.

ماده۴

۱- ملل متبوع کلیه اقدامات لازم را هرجا که ضروری باشد برای اطمینان افراد متعلق به اقلیت‌ها در تامین به اعمال موثر حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی آنان و برابری در مقابل قانون بدون هیچ‌گونه اجحاف و تبعیض اعمال خواهند داشت.

۲- ملل متبوع اقدامات لازم را برای خلق شرایط مناسب در مورد افراد متعلق به اقلیت‌ها در جهت ابراز ویژگی‌های آنان و ترویج فرهنگ، زبان، مذهب، سنن و لباس‌های آنان اعمال خواهند داشت مگر آن‌جا که انجام آن مورد خاص با قوانین ملی یا استانداردهای بین‌المللی مغایرت داشته باشد .

۳- ملل متبوع در صورت امکان باید اقدامات لازم را در این که افراد متعلق به اقلیت‌ها فرصت‌های مناسبی برای یادگیری زبان مادری و یا دریافت قوانین و مقررات به زبان مادری خود داشته باشند ایجاد نمایند.

۴- ملل متبوع در صورت امکان تمهیدات لازم را در زمینه تحصیل به زبان مادری و تشویق در کسب معلومات تاریخی سنت‌ها زبان و فرهنگی که در درون مرزهای آن اقلیت‌ها وجود دارد اعمال خواهند نمود.

۵- ملل متبوع باید اقدامات لازم را برای شرکت کامل افراد متعلق به اقلیت‌ها در توسعه‌ی اقتصادی و پیشرفت ملی در کشورشان بنمایند .

ماده ۵

۱- سیاست‌ها و برنامه‌های ملی باید درجهت تحقق بخشیدن به منافع مشروع اشخاص متعلق به اقلیت‌ها برنامه‌ریزی و تعبیه شوند.

۲- برنامه‌های تعاون و هم‌کاری بین دولت‌ها باید در تحقق بخشیدن به منافع مشروع افراد متعلق به اقلیت‌ها برنامه‌ریزی و تعبیه شوند.

ماده ۶

دولت‌ها در مسائل مربوط به افراد متعلق به اقلیت‌ها با در نظرگرفتن دیگر مسائل باید در زمینه تبادل اطلاعات و تجارب برای تشویق متقابل و کسب تفاهم و اطمینان در بین آنان نیز کوشا باشند.

ماده ۷

ملل متبوع باید در جهت تحقق حقوق مشروحه در این اعلامیه برای اقلیت‌ها کوشا باشند.

ماده ۸

۱- هیچ چیز در بیانیه حاضر نباید مانع تحقق تعهدات بین‌المللی ملل متبوع در رابطه با افراد متعلق به اقلیت‌ها باشد. خصوصا ملل متبوع با اعتقاد کامل تعهدات و الزاماتی را که در معاهدات و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی پذیرفته‌اند انجام خواهند داد.

۲- تحقق عملی حقوق مندرج در این اعلامیه نباید مانع بهره‌وری افراد از حقوقِ مندرج در اعلامیه‌ی جهانی حقوقِ بشر و آزادی‌های اساسی آنان شود.

۳- اقدامات انجام شده به‌وسیله‌ی ملل متبوع برای تحقق موثر برخورداری از حقوق اعلام شده در این بیانیه نباید در درجه‌ی نخست طوری تفسیر شود که در مغایرت با اصلِ برابریِ افراد، متخذ از اعلامیه‌ی جهانیِ حقوق بشر قرار گیرد.

۴- در بیانیه حاضر بنیان هیچ فعالیتی نباید در مخالفت با اهداف و اصول سازمان ملل متحد قرار گیرد به ویژه حق ملل در برابری در حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی ملل نباید خدشه‌دار شود.

ماده ۹

آژانس‌های تخصصی و ارگان‌های دیگر سازمان ملل متحد باید در تحققِ کاملِ حقوق و اصول مندرج در این بیانیه در حیطه‌ی صلاحیت‌های مربوط به خودشان شرکت نمایند.★



دکتر کیهان صیادپور - عضو هیات تحریریه‌ی مجله- در مسابقه‌ی ادبی استعدادهای درخشان زبان اسپرانتو، که همه ساله به هنگام برگزاری کنگره‌ی جهانی اسپرانتو انجام می‌شود، امسال در پکن برنده‌ی جایزه ی ویژه و دیپلم افتخار استعدادهای درخشان زبان اسپرانتو در رشته‌ی شعر شد. ایشان اولین ایرانیِ برنده‌ی این جایزه و دیپلم می‌باشد. این افتخار را به آقای دکتر صیادپور تبریک می‌گوییم و آرزوی درخشش بیش از پیش ایشان را داریم.

هیات تحریره‌ی مجله‌ی پیام سبزاندیشان

فردوسی و زامنهوف

احمدرضا ممدوحی

مقدمه

کار بسیار عظیمی که فردوسی توسط خلق شاه‌نامه برای زبان فارسی، ایران و ایرانیان انجام داد، از جهات بسیاری قابل مقایسه با کار سترگی است که دکتر زامنهوف با آفرینش زبان اسپرانتو برای جهان و جهانیان انجام داده است. در این‌جا به اختصار به برخی از وجوه اشتراک فردوسی و زامنهوف و شاه‌کارهای ایشان، حماسه‌ی شاه‌نامه و زبان اسپرانتو، پرداخته می‌شود.

مانایی کاخ سنگی و کاخ فرهنگی

منطق و دلایلی که فردوسی در چند بیت و در اوج زیبایی و ایجاز بیان کرده است، حتی امروز نیز، با گذشت نزدیک به ده قرن، برای انسان معاصر قابل قبول و متقاعد کننده است:

بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام

آری، در نظر تاریخ‌نگرِ فردوسی، بدون هیچ‌گونه شکی "بناهای آباد گردد خراب"، بنابر این او وقت خود را صرف پی‌افکندن کاخی می‌کند "که از باد و باران نیابد گزند"، و آن نیست مگر کاخی از نظم که پیِ آن در دل و سینه‌ی مردمان جای دارد و حافظ آن عموم مردم‌اند، و تا زمانی که مردم وجود دارند، آن قصر نیز پا بر جا خواهد بود - حقیقتی که هیچ واقعیتی نمی‌تواند در برابر آن عرض اندام کند. به یک تعبیر، بناهای فیزیکیِ آباد، با تمامی زیبایی و استحکامِ ظاهری‌شان، واقعیت‌هایی خلل‌پذیر و فانی‌اند، در صورتی که کارهای اصیلِ فرهنگی، حقایقی مانا و خلل ناپذیر هستند که در برابر پدیده‌ها و بلایای طبیعی به‌مراتب مقاومت بیشتری از خود نشان می‌دهند. این است که اکثریت قاطع شاه‌کارهای معماری دنیا — از جمله عجایب هفت‌گانه‌ی جهان - تا کنون ازبین رفته‌اند و معدود آثاری که تا به امروز بر جای مانده است، به هیچ‌وجه عظمت و تلالوی اولیه‌ی خود را حفظ نکرده است، در صورتی که بسیاری از گوهرهای ادبی جهان به‌خوبی تا به امروز حفظ شده است و هنوز نیز دارای درخشش اولیه‌ی خود هستند: غزلیات جاودانه‌ی حافظ و مولانا، و حماسه‌ی ابدی شاه‌نامه و زبان بین‌المللی و بسیار غنی و توانای اسپرانتو، تنها مثال‌هایی اندک از هزارها دست‌آورد ادبی و فرهنگی است که امروزه در اختیار ما وجود دارد — و جالب این‌که وجود آن‌ها چه از نظر فیزیکی، به صورت کتاب و جزوه، و چه از نظر معنوی در اذهان و دل‌های مردمان، حتی بیشتر از زمان‌های گذشته است، و هر چه زمان بیشتری از تولد آن‌ها می‌گذرد، ژرفای آن‌ها بیشتر بر انسان شناخته می‌شود.

تخصیص یک عمر به یک ایده

همان‌گونه که خود فردوسی به‌زیباییِ تمام بیان داشته است، وی سی سال از عمر گران‌مایه‌ی خود را در راه آفرینش شاه‌نامه — که همانا ضامن بازراییِ زبان پارسی نیز بوده - صرف کرده است، زامنهوف نیز، پس از انتشار زبان اسپرانتو در سال ۱۸۸۷، دقیقا سی سال دیگر از عمر خود را - درواقع تا پایان زندگیِ پُرثمرش - صرف ترجمه و تالیف کتاب‌های گوناگون و بالغ بر پنجاه جلد به زبان اسپرانتو کرد و این نوشته‌های او به‌طور غیرقابل تصوری باعث پختگی و غنای زبان جدید گردید. وی نیز در شعری زیبا که به زبان اسپرانتو سروده شده است، با نام **اندیشه‌ی من** (Mia Penso) در باره‌ی جوانی خود، که در راه اسپرانتو صرف کرده است، چنین می‌گوید:

ای فکرِ من، ایِ رنج من،	*Mia penso kaj turmento,*
و ایِ دردها و امیدهای من!	*kaj doloroj kaj esperoj!*
چقدر در سکوت، از جانبِ من	*Kiom de mi en silento*
درراه شما جان‌فشانی شده‌است!	*al vi iris jam oferoj!*
گرامی‌ترین چیزی که در اختیارم بود -	*Kion havis mi plej karan –*
جوانی‌ام را — گریان	*la junecon – mi ploranta*
خود بر قربان‌گاه نهادم	*metis mem sur la altaron*
به‌خاطر مسئولیتی که مرا به‌خود می‌خواند!	*de la devo ordonanta!*
در درونم آتشی برپاست،	*Fajron sentas mi interne,*
من نیز می‌خواهم زندگی کنم، -	*vivi ankaŭ mi deziras, –*
اما، چیزی مرا دورمی‌دارد جاودانه	*io pelas min eterne,*
از شریک شدن با شادمانان. . .	*se mi al gajuloj iras...*

پیشاهنگان فرهنگ ملی و فرهنگ فراملی

حکیم ابوالقاسم فردوسی با نگارش حماسه‌ی جاودان شاه‌نامه، علاوه بر خدمت بزرگی که در جهت بازگشت به زبان پارسی و تثبیت و تحکیم هرچه بیشتر آن کرد، در مورد تاریخ، فرهنگ و تمدن پارسی نیز، (خود)آگاهیِ ژرف و شگرفی در بین ایرانیان به‌وجود آورد که در نهایت به شکوفایی، بسط و گسترش عِرقِ ملی در گستره‌ی وسیع کشور ایران انجامید. دکتر زامنهوف نیز با ابداع زبان بین‌المللی اسپرانتو، علاوه بر به‌وجود آوردن زبانی مشترک و بی‌طرف برای تمامی جهانیان، بنیادی مستحکم را برای ارتقای روابط بین ملل گوناگون جهان، به‌دور از هرگونه تبعیض و تعصب، به دنیا ارائه کرد. اسپرانتو محملی شد برای بیان و انتقال اندیشه‌ها و ایده‌های فراملی، انسانی و صلح‌آمیز در سراسر جهان.

همان‌طور که ویلیام اُلد (-۱۹۲۴)، نویسنده‌ی توانای اسکاتلندی زبان اسپرانتو که تا کنون دو بار نامزد دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل شده است، بیان داشته: فرهنگ‌های ملی بر اساس تفاوت‌های گوناگون بین گروه‌های انسانی پایه گذاری شده و تشخص پیدا کرده است، درصورتی که فرهنگ فوق‌ملی اسپرانتو بر پایه‌ی ویژگی‌های مشترک بین تمامی انسان‌های جهان پای بر عرصه‌ی هستی گذاشته و هویت یافته است. نکته‌ی در خور توجه دیگری که اُلد درباره‌ی آن اشاره می‌کند هم‌خوانیِ مع‌الوصفیِ این دو نوع فرهنگ متفاوت است، به‌گونه‌ای که شخصی واحد می‌تواند در عین آن‌که به فرهنگی ملی تعلق دارد، در گستره‌ی وسیع فرهنگ جهانی نیز اعلام وجود کرده و سهم ملی خود را به فرهنگ بین‌المللی اهدا کند.



در سراسر این کره‌ی خاکی، محروم می‌کند.

همان‌گونه که در عصر جامعه‌ی مدنی معاصر، هر یک از ما هم به خانواده و تبار خود تعلق داریم و هم به جامعه‌ی خود، در دوران ارتباطات بین‌المللی حاضر نیز ما باید علاوه بر ملت خود به جامعه‌ی جهانی نیز تعلق داشته باشیم – و اسپرانتو، به‌عنوان یک زبان به معنای واقعی *بین‌المللی* و بی‌طرف، محور اصلیِ چنین ارتباطی است.

گذشتن از مادیات به‌خاطر معنویات

فردوسی و زامنهوف عمیقا می‌دانستند و اعتقاد داشتند که این معنویات است که ماندنی‌است، نه مادیات. و هر یک از ایشان بسته به اوضاع و شرایط زمان خویش و براساس صلاح‌دید، یافته‌ها و علاقه‌ی خود، عمر خود را در این راه صرف کردند. مسلما اگر فردوسی به‌دنبال مقام، ثروت و "بناهای آباد" بود، با استعداد و قریحه‌ی فوق‌العاده‌ی خود در ادبیات و شعر، به‌راحتی می‌توانست با چند مدیحه‌سرایی در وصف سلاطین زمان – که برای انجام آن سی سال وقت هم لازم نبود – به هرچه می‌خواست، سریع برسد. اما دوربینی او و دوراندیشی و انسان‌دوستی‌اش او را از انجام چنین کاری، که در حد شعرای پیش‌پاافتاده‌ی زمان بود، منع می کرد و

چنان‌چه حکیم ابوالقاسم فردوسی، در بیش از هزار سال پیش – و در اوج استیلای زبان عربی در ایران – قیام فرهنگیِ خود را آغاز نمی‌کرد و دست به آفرینش شاهنامه نمی‌زد و باعث باززایی و شکوفاییِ زبان فارسی نمی‌شد، به‌احتمال قوی هم‌اکنون ما به‌زبان عربی صحبت می‌کردیم! امروز نیز، اگر ما – در اوج حکم‌رانیِ زبان انگلیسی بر دنیا – به مطرح ساختن و پیش‌بُرد یک زبان منطقی، بین‌المللی و بی‌طرف مانند زبان اسپرانتو نپردازیم، نوادگان ما نیز دچار زبان بیگانه‌ی انگلیسی و عوارض فرهنگی و اجتماعیِ آن خواهند بود

زبان ملی: فرصت و تهدید، آزادی و تحدید

هر زبان ملی یک فرصت یا آزادی است و در آنِ واحد یک تهدید، تحدید و زندان است: یک فرصت است چرا که به متکلم خود این اجازه و توانایی را می‌دهد که از منابع موجود در آن بهره‌مند گردد و خلاقیت خود را نیز به‌وسیله‌ی آن در معرض دید عموم قرار دهد؛ و تحدید است چون گستره‌ی آن فقط به اندازه‌ی وسعتِ جغرافیایی آن زبان است. بنابراین، کسی که فقط در چارچوب زبان ملی خود مطالعه، تالیف و *زندگی* کند، هرچند از مواهب بی‌شمار آن بهره‌مند می‌شود، اما خود را از نعمات جهانی فرهنگ و تمدنِ بشریِ موجود

افق‌های وسیع‌تر و دورتری را به او نشان می‌داد. او – مانند هر آفریننده‌ی دیگری – به چیزی می‌اندیشید که وجود نداشت، چیزی که تنها اندیشه می‌توانست به طرف آن برود، زیرا همان طور که مولانا می‌گوید:

اندیشه‌ات جایی رود، وانگه تورا آن‌جا کشد
ز اندیشه بگذر، چون قضا پیشانه شو، پیشانه شو

بنابر یک طبقه‌بندی، عوام به چیزهایی می‌اندیشند که می‌شنوند، خواص به چیزهایی که می‌بینند، و نوابغ به چیزهایی که نه دیده‌اند و نه شنیده‌اند – یعنی چیزهایی که اصولا وجود خارجی نداشته و ایشان درصدد به‌وجود

آوردن آن هستند.

زامنهوف نیز چنان‌چه فقط به فکر زندگیِ روزمره‌ی خود بود – به‌خصوص در دوران فلاکت‌بار قرن نوزدهم و با اولاد نسبتا زیاد خود – به‌هیچ عنوان به فکر ایجاد زبانی نمی افتاد که وجود خارجی هم نداشت! او به‌راحتی می‌توانست نبوغ خود را در راه امرار معاش به‌کار گیرد و برای خود و خانواده‌ی خود، اوضاع مادی بهتری را به‌وجود آورد، اما بینش وسیع و دورنگر او و تفکر آفرینش‌گر او و عشق و انسان‌دوستی عمیق او – که حتی باعث شد رشته‌ی تحصیلی و کار خود را نیز تغییر دهد – حتی در آن شرایط سخت روسیه‌ی تزاری قرن نوزدهم – نمی‌گذاشت که او لحظه‌ای روشن‌بینی و درک عمیق خود را در مورد پیشبرد جامعه‌ی بشری، فراموش کند و دچار روزمرّگی و روزمرگیِ متداول در جامعه گردد.

او هم‌چنان به ایده و ایده‌آل خود وفادار ماند به‌گونه‌ای که ابداعی که او در بیش از صد سال پیش، به‌صورتی کاملا پخته و تعریف شده با تمام دقایق و ظرایف ممکن‌اش ارائه کرده است، برای بسیاری از هم‌عصران ما، در هزاره‌ی سوم میلادی و در عصر ارتباطات و اینترنت، هنوز بدیع و بعید به نظر می‌رسد!

اسپرانتودانان معاصر: پیروان از خود گذشته‌ی زامنهوف

در عصر حاضر نیز تمامیِ اسپرانتودانانی که با سرمشق قرار دادن زامنهوف و با وجود تنگناهای بسیار در زندگیِ روزانه و جامعه‌ی خود، به فکر فراگیری و گسترش زبان اسپرانتو و ایده‌ی والای آن هستند – و حتی به این دلیل مورد تمسخر غرق شدگان در سیاه‌چال روزمرگیِ جامعه نیز قرار می‌گیرند – در واقع از وسعت نظر بیشتری نسبت به بقیه برخوردار بوده و به بهبود پویای اوضاع جهان می‌اندیشند، نه به قبول انفعالیِ شرایط فعلی آن. شاید به‌همین دلیل است که طبق بررسی‌ای که در آلمان انجام شده است، متوسط طول عمر اسپرانتودانان از بقیه‌ی افراد جامعه بیشتر است. برخی علت این امر را برخورداری اسپرانتودانان از یک اندیشه‌ی درست و مثبت و تلاش کردن در راه اعتلا بخشیدن به آن می‌دانند. همان‌گونه که رکود فکری و تکرار کلیشه‌های غلط قدیمی می‌تواند باعث ضعیف شدن تن و روان آدمی گردد، داشتن هدفی والا و ارزشمند – که در صورت حصول می‌تواند تمامی روابط و ضوابط حاکم بر دنیای انسان‌ها را به نحوی بسیار مثبت و سازنده تغییر داده و تحول بخشد – قادر است تا به انسان امید و آرزو داده و تاثیری خوب و تقویت‌کننده بر روح و کالبد انسان داشته باشد.

هنگامی که یک فرد انگلیسی‌زبان، که تنها با تدریس زبان مادری خود، به‌راحتی می‌تواند درآمد قابل توجهی به‌دست آورد، اما ترجیح می‌دهد که به تدریس – در بسیاری از مواقع رایگانِ – اسپرانتو بپردازد؛ و یا هنگامی که انسانی فرانسوی‌زبان به‌جای قلم‌زدن در زبان مادری خویش، به تالیف به زبان اسپرانتو مشغول می‌شود، با اطمینان می‌توان گفت که ایشان از حد لذایذ روزمره و کوتاه‌مدت و فراگیرشده در جامعه‌ی خود گذشته‌اند و نگاه خود را به چشم‌اندازهایی دورتر و وصال‌هایی دیرتر – اما عمیق‌تر و انسانی‌تر – دوخته‌اند.

عدم استقبال دولت‌های زمان از فردوسی و زامنهوف

همان‌گونه که زمام‌داران وقت (به‌خصوص سلطان محمود غزنوی)



آن‌طور که باید متوجه عظمت شاه‌کار فردوسی نشدند و قدر آن را ندانستند و به‌ترتیبی که شایسته‌ی شاه‌نامه بود از آن و مولف نابغه‌ی آن استقبال نکردند، دولت‌های معاصرِ زامنهوف نیز (اواخر قرن نوزده و اوایل سده‌ی بیستم) ارزش اقدام سترگ او را درک نکردند و به‌گونه‌ی سزاواری از زبان اسپرانتو استقبال نکردند. اما در هر دو مورد، این خودِ مردم بودند که به‌گونه‌ای درخور و صحیح و شایسته از این دو نابغه و نوآوری‌های ایشان ارزیابی و استقبال به‌عمل آوردند و به این ترتیب شاه‌نامه و اسپرانتو در واقع تنها توسط توده‌ی مردم حفظ و نگه داری شد و بر محبوبیت آن به‌طور روزافزونی اضافه گشت. درمورد شاه‌نامه، نقلِ سینه به سینه‌ی ابیات و داستان‌های آن و استنساخ‌های بیشماری که از آن به‌عمل آمد، و درباره‌ی زبان اسپرانتو، نگارش و انتشار خودآموزها و واژه‌نامه‌های اسپرانتو به زبان‌های گوناگون جهان و پیدایش انجمن‌ها، کتاب‌ها و مجلات مختلف در کشورهای سراسر جهان، توسط آحاد مختلف مردم دنیا، شاهدی است قوی بر این ادعا. و امروزه روز، با پیدایش و تقویت روزافزون جامعه‌ی مدنی، و به‌تبع آن پُررنگ‌تر شدنِ نقش و قدرت مردم در مطرح ساختن و پیش‌برد ایده‌ها، زبان اسپرانتو نیز در مقیاس بسیار وسیع‌تری توسط ایشان حمایت و پشتیبانی شده و در واقع امیدهای نُوی برای موفقیت بیشتر و سریع‌تر آن، در قلوب مردم جهان پدیدار گشته است.

پیروزیِ روزافزون فردوسی و زامنهوف

تعداد بی‌شمار چاپ‌های متفاوت شاه‌نامه در کشورهای گوناگون و به زبان‌های مختلف جهان، شاهدی زنده و گویا از پیروزی روزافزون فردوسی است. همچنین کنگره‌ها و همایش‌های متعدد در باره‌ی فردوسی و شاه‌کارش از سوی نهادهای ملی و بین‌المللی – از جمله یونسکو – نشان دهنده‌ی این است که ایده و کار فردوسی صحیح و جهان‌گیر است. درمورد زامنهوف و اثر فناناپذیر او، زبان بین‌المللی اسپرانتو، همچنین چاپ و انتشار کتاب‌ها و نشریات بسیار زیاد در سراسر دنیا و برگزاری هزارها سمینار، سخن‌رانی و کنگره‌های ملی و منطقه‌ای و بین‌المللی – و نام‌گذاری یک سال به اسم دکتر زامنهوف از سوی یونسکو، و همچنین تصویب دو قطع‌نامه از سوی یونسکو به پاس خدمات زبان اسپرانتو به جهان بشریت – گویای موفقیت و پذیرش جهانی فکر و ابداع زامنهوف است.★

پزشک جوان ایرانی، برنده‌ی جایزه‌ی ادبی اسپرانتو

گفتگوی کوتاه با دکتر کیهان صیادپور برنده‌ی جایزه "استعداد نو" در مسابقات هنرهای زیبای سازمان جهانی اسپرانتو هم زمان با هشتاد و نهمین همایش جهانی اسپرانتو در پکن در سال ۲۰۰۴

- لطفا در مورد جایزه ای که دریافت کرده اید توضیح بفرمایید؟

مسابقات هنری زیادی همه ساله در مورد آثار گوناگون هنری به زبان بین المللی اسپرانتو برگزار می‌شود که معروف‌ترین و باسابقه‌ترین آن‌ها مسابقات هنرهای زیبای سازمان جهانی اسپرانتو است، که هرساله همراه با همایش جهانی اسپرانتو در سراسر دنیا برگزار می‌شود این مسابقات از سال ۱۹۵۰میلادی همه ساله برگزار شده است. این مسابقات هم اکنون هفت رشته را شامل می شود که در رشته های شعر، نثر، مقاله، فیلم، آواز، تئاتر سه جایزه به سه اثر اول در هر سال و در رشته‌ی کتاب کودک یک جایزه اهدا می‌شود. علاوه بر آن جایزه‌ی "استعداد نو" به فردی که با ارائه اثری شایسته برای اولین بار در این مسابقات شرکت کرده باشد، اهدا می‌شود. ازسال ۱۹۵۹که جایزه "استعداد نو" به فهرست جوایز مسابقات هنرهای زیبای سازمان جهانی اسپرانتو افزوده شد تاکنون ۳۰ نفر موفق به دریافت آن شده‌اند و از سال ۱۹۹۵تا امسال کسی موفق به دریافت آن نشده بود.

- این جایزه شامل چه چیزهایی است؟

جایزه‌ی "استعداد نو" مثل سایر جوایز شامل دیپلم افتخار و مبلغ نقدی است. علاوه بر آن اسامی دریافت کنندگان جایزه "استعداد نو" بر جامی به نام "هنری هاراباجیو" که در مقر سازمان، در هلند نگهداری می‌شود، حک می‌گردد.

- جایزه‌ی خود را برای چه اثری دریافت کرده اید؟

شعری به‌نام Venis la printempo (آمد بهاران) که به‌زبان اسپرانتو سروده شده و در آن جلوه‌های طبیعت با معیارهای زندگی مدرن مقایسه شده‌اند و منظور از آن مذمت زندگی ماشینی و به‌دور از طبیعت بشر امروزی است.

- چگونه نامزد دریافت جایزه شدید؟

آثاری در این مسابقات می توانند شرکت کنند که قبلا در جایی چاپ نشده باشند. البته بخش کتاب کودک مستثنی است و کتب چاپ شده در این قسمت شرکت می کنند. آثار را خود مولفین با اسم مستعار برای مسابقات ارسال می کنند و آثار برتر توسط داوران بدون اطلاع از هویت نویسنده انتخاب می‌شوند.

- چه شد که به سرودن شعر به زبان اسپرانتو رو آوردید؟

در ابتدای آشنایی با اسپرانتو با برخورد **با اشعار هموطنانم به این زبان به‌ویژه اشعار خانم دکتر احمدنیا و خانم نظامی، تشویق به این‌کار شدم.** اولین شعرم به نام ***"برای کدام گناه؟"*** درباره ی حمله ی ناجوانمردانه‌ی ناو آمریکایی به هواپیمای ایرانی بود که درمجله ی معروف Monato چاپ بلژیک درسال ۱۹۸۸منتشر شد که باعث تشویق بیشتر من شد و جا دارد از سردبیر این مجله آقای اشتفان ماول یاد کنم و بیست و پنجمین سالگرد تولد این مجله را به ایشان تبریک بگویم.

- زبان اسپرانتو چه مزیتی بر سایر زبان‌ها دارد؟

زبان اسپرانتو یک زبان فراملی است وبه همه امکان نسبتا یکسان برای استفاده از آن را می دهد. مثال بارز آن جایزه‌ای است که بنده دریافت کرده‌ام. **آیا می‌توان تصور کرد که یک ایرانی ساکن ایران به‌تواند شعری به زبان انگلیسی یا فرانسوی بسراید و برنده ی جایزه‌ی بین‌المللی شود؟** درحالی‌که برندگان مسابقات هنرهای زیبای اسپرانتو از ملل مختلف هستند و برای مثال **همین جایزه‌ی "استعداد نو" را قبلا یک نفر چینی و یک نفر ژاپنی هم دریافت کرده‌اند که خط و زبان آن‌ها هم مثل من با زبان‌های اروپایی به کللی متفاوت می‌باشد.**

- شغل شما چیست؟

من پزشک ومتخصص بیماری‌های کودکان هستم و درحال حاضر در رشته‌ی فوق تخصصی بیماری‌های قلبی کودکان در حال تحصیل می‌باشم.★

اسپرانتو در ایران
به روایت اسناد انجمن جهانی اسپرانتو

بخش اول

محمدرضا ترابی

انجمن جهانی اسپرانتو در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۲۸۷هجری شمسی) به منظور سر و سامان دادن به جنبش اسپرانتو در سراسر جهان، در کشور سوئیس تشکیل شد. این انجمن از آغاز بنیان‌گذاری، نمایندگانی در کشورهای مختلف داشته است که هر سال مشخصات آنان در کتاب سال(Jarlibro) انجمن منتشر می‌شود.

با بررسی کتاب‌های منتشر شده، نگارنده نتیجه‌ی موارد مربوط به ایران را در این مقاله آورده است. لازم به یادآوری است که این مقاله از آغاز انتشار کتاب سال تا سال ۱۹۸۹ (۱۳۵۸) را مورد بررسی قرار داده است.

۱۹۱۱ (۱۲۹۰) انتشار نخستین جلد کتاب سال: هیچ اشاره‌ای به ایران نشده است.

۱۹۱۲ (۱۲۹۱) صفحه‌ی ۱۶۶، بخش مراکز بازرگانی. تبریز: آقای وارتان درزی وارتانیان، فروشگاه اسپرو، فروشگاه جدید کالاهای خارجی.

صفحه ی ۱۲۷، (اولین) نماینده ی محلی UEA در ایران. تبریز: آرداش در هورهانیسیاس (کارمند بانک شاهی).

۱۹۱۳ (۱۲۹۲) صفحه‌ی ۲۸۳، بخش خدمات. تبریز: هتل بوسفر، محله‌ی گجیل.

۱۹۱۴ (۱۲۹۳) صفحه ی ۱۷۳، نمایندگی UEA در شهرهای قوچان و تبریز. صفحه ی ۳۰۴ بخش خدمات. تبریز: هتل بوسفر، محله ی گجیل.

۱۹۱۶ (۱۲۹۵) صفحه‌ی ۱۰۶ نماینده‌ی محلی UEA در ایران. تبریز: آرداش در هورهانیسیاس (کارمند بانک شاهی). صفحه‌ی ۱۱۸ قوچان: بقراط میکائیلیان (کارمند دفتر بازرگانی).

۱۹۱۷ (۱۲۹۶) صفحه‌ی ۲۶ در بخش گزارش سالانه ی انجمن جهانی اسپرانتو خبری از تشکیل گروه‌های مختلف در ایران به چشم می‌خورد و از به سامان نبودن خدمات پستی گلایه می‌شود (!).

۱۹۱۹ (۱۲۹۸) صفحه‌ی ۸۰ (اولین) نمایندگی در تهران: بهمن شیدانی(خبرنگار روزنامه رعد)

۱۹۲۰ (۱۲۹۹) صفحه‌ی ۶۷ نمایندگی در تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری).

صفحه‌ی ۱۰۸، نماینده در قزوین: محمد لبیب (دبیر مدرسه ی توکلی).

صفحه‌ی ۱۳۵، نماینده در تبریز: آرداش در هورهانیسیاس.

۱۹۲۱ (۱۳۰۰) صفحه‌ی ۱۲۴، نماینده در تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری)

۱۹۲۳ (۱۳۰۲) صفحه ی ۲۱۹، نماینده در انزلی: بوغدان هایراپتیان (کتاب‌دار). رشت: ا. ربریک (تعاون‌گر). تبریز: علی‌اکبر نمسه‌چی (تاجر فرش). (اولین انجمن اسپرانتو ایرانی نیز در این صفحه ی کتاب سال قید شده است: ستاره ی اسپرانتوی تبریز Tabriza Esp.Stelo به نشانی نماینده. تهران: نماینده در تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری).

۱۹۲۴ (۱۳۰۳) صفحه ی؟ ، تبریز: علی‌اکبر نمسه‌چی (تاجر فرش). ستاره ی اسپرانتوی تبریزTabriza Esp.Stelo به نشانی نماینده. رشت: ا. ربریک (تعاون‌گر Kooperativisto). تهران: نماینده در تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری).

۱۹۲۵(۱۳۰۴) صفحه ی ۳۲۹، تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری).

۱۹۲۶ (۱۳۰۵) صفحه‌ی ۳۱۵، تبریز: علی‌اکبر نمسه‌چی (تاجر فرش). ستاره ی اسپرانتو تبریز Tabriza Esp.Stelo به نشانی نماینده. سلطان آباد (اراک) نماینده: رضا طاهری (تولید کننده‌ی فرش)، جانشین: فضل‌الله خانن پرویز (حسابرس) نماینده بازرگانی: واغناک سرکیسیان.

صفحه‌ی ۲۸۸، رشت: حاجی سید محمد روحانی(مزرعه‌دار- ملاک).

۱۹۲۹ (۱۳۰۸) صفحه ی ۳۸۲، اصفهان: امیرقلی امینی (مزرعه‌دار). رشت: حاجی سید محمد روحانی(مزرعه‌دار- ملاک). تبریز: داریوش نمسه‌چی (تاجر). جامعه اسپرانتو تبریز Tabriza Esperanto.Societo. تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری). انزلی: نمایندگی اتحادیه بازرگانی اسپرانتویی در ایران Komercista Esperanto-Unio. همچنین آگهی انتشار کتابچه ی «کلید اسپرانتو» که توسط داریوش نمسه‌چی تهیه شده است در این شماره‌ی کتاب سال آمده است.

۱۹۳۱ (۱۳۱۰) صفحه‌ی۳۴۷، تبریز:

Tabriza Esperanto Societo.

تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری).

۱۹۳۲ (۱۳۱۱) صفحه ی ۲۸۳، اصفهان: امیرقلی امینی (مزرعه‌دار). مسجد سلیمان: حبیب‌اله طاهرزاده (منشی دپارتمان زمین‌شناسی). رشت: میرزا محمود گلشنی (بازرگان). سلطان آباد (اراک) نماینده: رضا طاهری (تولید کننده ی فرش)، جانشین:

فضل الله خان پرویز (حسابرس) نماینده بازرگانی: واغناک سرکیسیان. تبریز: داریوش نسمه‌چی (تاجر). جامعه اسپرانتو تبریز Tabriz Esperanto.Societo. تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری).

۱۹۳۳ (۱۳۱۲) صفحه‌ی ؟ ، اصفهان: امیرقلی امینی (مزرعه‌دار). رشت: میرزا محمود گلشنی (بازرگان). جامعه اسپرانتو تبریز Tabriz Esperanto.Societo. تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری).

۱۹۳۴ (۱۳۱۳) صفحه‌ی ۲۹۰، بدون تغییر نسبت به ۱۹۳۳.

۱۹۳۵ (۱۳۱۴) صفحه‌ی ۴۵، نمایندگان رشت و تبریز نیستند و فقط تهران بدون تغییر درج شده است.

۱۹۳۶ (۱۳۱۵) صفحه‌ی ۱۵۷، تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند دارایی شهرداری).

۱۹۳۸ (۱۳۱۷) صفحه‌ی ۱۲۳، تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند وزارت جنگ).

۱۹۳۹(۱۳۱۸) صفحه‌ی ۱۲۳، تهران: بهمن شیدانی، جانشین: احمد یزدانی کسروی (کارمند وزارت جنگ).گنبد کاووس: علی مراد طالبی (توتون و گندم کار).

۱۹۴۰ (۱۳۱۹) صفحه ی ۱۲۳، بدون تغییر نسبت به سال قبل.

۱۹۵۰ (۱۳۲۹) صفحه ی ۱۷۳، تهران: بهمن شیدانی (وزارت دارایی).

۱۹۵۱ (۱۳۳۰) صفحه‌ی ۱۷۳، بدون تغییر نسبت به سال قبل.

۱۹۵۷ (۱۳۳۶) صفحه ی ۲۰۷، آبادان: ا. سجادیان (تکنسین پالایشگاه نفت). تهران: پ. زولین (عضو وزارت خارجه).

۱۹۵۸ (۱۳۳۷) صفحه‌ی ۲۴۷، بدون تغییر نسبت به سال قبل.

۱۹۵۹ (۱۳۳۸) صفحه‌ی ۳۴۷، بدون تغییر نسبت به سال قبل.

۱۹۶۶ (۱۳۴۵) صفحه‌ی ۳۴۱، تهران: احمد یزدانی (بازنشسته وزارت دارایی).

۱۹۶۷ (۱۳۴۶) صفحه‌ی ۲۹۱، بدون تغییر.

۱۹۶۹ (۱۳۴۸) صفحه ی ۲۸۱، تهران: احمد یزدانی (بازنشسته وزارت دارایی) جانشین: بدیع‌اله صمیمی (کارمند بانک).

۱۹۷۷(۱۳۵۶) صفحه ی ۲۱۹، تهران: بدیع اله صمیمی (مربی دانشگاه و کتابدار).

۱۹۷۹ (۱۳۵۸) صفحه‌ی ۲۲۲، بدون تغییر نسبت به سال قبل.

شهرهایی که انجمن جهانی اسپرانتو در آن نمایندگی داشته است (به ترتیب درج در کتاب سال انجمن جهانی اسپرانتو):

۱. تبریز
۲. قوچان
۳. تهران
۴. قزوین
۵. رشت
۶. انزلی
۷. اراک (سلطان آباد)
۸. اصفهان
۹. مسجد سلیمان
۱۰. گنبد کاووس
۱۱. آبادان

اشخاصی که به عنوان نمایندگان انجمن جهانی اسپرانتو در ایران نام‌شان در کتاب سال قید شده است (به ترتیب سال درج در کتاب):

۱. وارتان درزی وارتانیان
۲. آرداش هورهانیسیاس
۳. بقراط میکائیلیان
۴. بهمن شیدانی
۵. احمد یزدانی کسروی
۶. محمد لبیب
۷. ا. ربریک
۸. باغدان هایراپتیان
۹. علی‌اکبر نمسه‌چی
۱۰. رضا طاهری
۱۱. فضل‌اله خان پرویز
۱۲. واغناک سرکیسیان
۱۳. حاجی سید محمد روحانی
۱۴. داریوش نمسه‌چی
۱۵. حبیب‌اله طاهرزاده
۱۶. میرزا محمود گلشنی
۱۷. علی‌مراد طالبی
۱۸. ا. سجادیان
۱۹. پ. زولین
۲۰. بدیع‌اله صمیمی

چند نکته‌ی قابل تعمق:

- اولین نمایندگان انجمن جهانی اسپرانتو در ایران ارمنی و مسیحی هستند و این موید آن است که اسپرانتو از طریق مرزهای شمالی ایران و از طریق قفقاز در شمال غرب و خراسان در شمال شرق به ایران وارد شده است.
- اولین شهری که در آن نماینده اسپرانتو وجود داشته است شهر تبریز است که در آن زمان یکی از مراکز فرهنگی کشور نیز محسوب می‌شده است.
- اولین باشگاه اسپرانتوی ایران در شهر تبریز بوده است.
- تهران سومین شهری است که در آن نماینده انجمن جهانی معرفی شده است و شگفتا که قوچان دومین شهر بوده است (اما بعدها هرگز از اسپرانتو و فعالیت‌های اسپرانتویی در قوچان خبری نشد).
- از میان ۲۰ نفری که از ۱۲۹۱ تا سال ۱۳۵۸ به عنوان نماینده سازمان جهانی اسپرانتو در ایران فعالیت داشته‌اند ۳ نفر از آنان اقدام به تالیف و انتشار کتاب نیز کرده‌اند، یعنی ۱۵ درصد نمایندگان:
۱. بهمن شیدانی ۲. داریوش نمسه‌چی ۳. بدیع‌اله صمیمی.
- پرسابقه ترین نماینده‌ی انجمن جهانی اسپرانتو در ایران بهمن شیدانی است که از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۳۰ به مدت ۳۲ سال بدون وقفه، در کتاب سال انجمن جهانی اسپرانتو حضور داشته است.
- علیرغم این‌که بهمن شیدانی در سال ۱۲۹۵ گزارشی منتشر کرده است و در آن موجودیت انجمن اسپرانتو ایران را اعلام کرده است (روزنامه عصر جدید ۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۳۴) اما در کتاب سال هیچ‌وقت به وجود چنین انجمنی اشاره‌ای نشده است (و هیچ اطلاعی نیز از اعضا و هیات رییسه‌ی آن موجود نیست). ★

موسیقیِ اسپرانتو



مقاله زیر تنها به عنوان مقدمه‌ای بر موسیقی در اسپرانتو تهیه و ارائه شده است. با این امید که برای علاقه‌مندان به این رشته هنری حاوی اطلاعات مفید و سودمندی باشد.

اسپرانتودانان همواره به کسب تجربه درباره فرهنگ سایر کشورها علاقه نشان داده‌اند، بنابراین چندان عجیب نیست که به نواختن و گوش دادن موسیقی که خود زبانی بین‌المللی است بپردازند. صدها آواز و ترانه به اسپرانتو آفریده و یا برگردانده شده‌اند، گروه‌های موزیک بخش ثابتی از کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی اسپرانتو بوده و هستند، و بسیاری برنامه‌های تفریحی نمایشی موزیکال نظیر اپراهای معروف سولیوان و گیلبرت در نسخه‌های اسپرانتویی نیز ارائه شده‌اند.

اما با همه اینها باید اعتراف کرد که یافتن موسیقی‌دانان حرفه‌ای اسپرانتودان از یافتن شاعران و نویسندگان آثار ادبی مشکل‌تر است، اما غیر ممکن نیست.

یکی از موسیقیدانان حرفه‌ای و شایسته اسپرانتو که در سطحی بسیار عالی کار کرده است، جان فرانکو مول (Gianfranco Molle) با کاست معروف *شعر گشت* (Poezio de la Patrolo) است. یکی دیگر از کارهای باکیفیت و حرفه‌ای ترانه‌های **Frandu Piron** اثر Claude Piron و نیز کاست **اسپرانتو و آزادی** اثر مکس روی کاروگز Max Roy Carrouges است. آوازهای *درسراسر جهان* (Tra La Mondo) کار Olivier Tzaut و *تصورکن* (Imagu) از جان داگلاس (John Douglas) نیز کارهایی بسیار خوبی هستند. افرادی که نام برده شدند عموماً به‌عنوان پیشگامان هنر موسیقی در اسپرانتو شناخته شده‌اند.

اما در ربع قرن گذشته کارهای بیشتری صورت گرفته است. در آغاز دهه ۹۰ میلادی علاقه‌مندان به موسیقی راک، نشریه‌ای به نام Rok Gazeto منتشر نمودند که همچنان نیز منتشر می‌شود.

اتحادیه موسیقی اسپرانتو (MEL=Muzika Esperanto Ligo) نیز از سال ۱۹۶۳ به عنوان یکی از سازمان‌های حرفه‌ای عضو سازمان جهانی اسپرانتو فعالیت می‌کند.

در سال‌های اخیر نیز تعداد زیادی گروه‌های موسیقی پاپ وارد عرصه شده‌اند. از جمله معروفترین این گروه ها، گروه سوئدی Persone را می‌توان نام برد که یکی از اعضای آن Bertil Wennergren همزمان عضو تحریریه Rok Gazeto نیز می‌باشد. Bertil سهم بزرگی از حضور اسپرانتو در اینترنت داشته است. وی مولف *کتاب راهنمای کامل گرامر اسپرانتو* (Plena Manlibro de Esperanta Gramatiko) است که یکی از پنج سایت اینترنتی مرجع اسپرانتو می‌باشد. با مراجعه به آدرس اینترنتی زیر می‌توانید اطلاعات بیشتری درباره این شخصیت مستعد و پرکار بیابید.

http://www.concinnity.se/bertilow/persone

و اما درباره موضوع اصلی این مقاله یعنی موسیقی اسپرانتویی نیز می‌توانید اطلاعات فراوان و مفیدی در آدرس اینترنتی زیر بیابید:

http://www.esperanto.dk/muziko

در این آدرس لینک‌های متعددی راجع به موسیقی اسپرانتو می‌بینید که توسط دانکن تامسون Duncan Thomson و یاکوب نوردفالک Jacob Nordfalk گردآوری شده‌اد و هرچند مدت مدیدی است که این لیست به‌روز نشده است اما با این وجود به‌دلیل داشتن اطلاعات زیادی در یک محل مفید است. در همین آدرس لینک‌هائی به گروه‌های موزیک نظیر Kajto، Nikolin'، Amplifiki، Olivier Tzaut، و دیگران خواهید یافت. لیستی از دیسک‌های فشرده منتشرشده نیز در همین آدرس وجود دارد.

و اما برای جستجوی اطلاعاتی درباره موسیقی اسپرانتوی برزیل می‌توانید از این آدرس بازدید کنید:

http://www.geocities.com/espereco/brazil

و به عنوان موضوعی مرتبط با این مقاله و برای مشاهده عکس‌هایی از موسیقی‌کاران معاصر آدرس زیر را می‌توانید مورد استفاده قرار دهید:

http://www.fys.ku.dk/~nordfalk/kef/e/muziko

چند لینک دیگر مرتبط با موضوع این مقاله:

- مجموعه آدرس‌های مربوط به موزیک اسپرانتو
  http://www.esperanto.org/esperante/muzik.html
- موسیقی در کاتالوگ جهانی اینترنتی Dmoz:
  http://dmoz.org/World/Esperanto/Muziko
- پانورامای موسیقی اسپرانتو:
  http://esperanto-panorama.net/muziko/
- هنرمندان در موزیک اکسپرس:
  http://www.musicexpress.com.br/Genero.asp?genero=36
- توصیه‌هایی برای ترجمه ترانه‌ها و آوازها:
  http://www.tekstoj.nl/esperanto/konsiloj.htm
- ایستگاه اسپرانتو در سایت اینترنتی
  http://www.mp3.com/stations/esperanto : mp3.com
- رادیوی ۲۴ ساعته اسپرانتو:
  http://www.radio-esperanto.com
- درباره موسیقی اسپرانتویی:
  http://www.tejo.org/ric/faktoj/muziko.php

سایت گروه مشهور Vinilkosmo که آثار منتشرشده و آخرین اخبار این گروه را در خود جای داده است:

http://www.vinilkosmo.com

و بالاخره چند نکته کوتاه و خواندنی:

- بزرگترین مجموعه آثار موسیقی اسپرانتو را آقای Georg Szullog بلغاری که ضمناً عضو مادام‌العمر سازمان جهانی اسپرانتو است گردآوری نموده است. بیش از یکصد اثر از ده‌ها کشور جهان.
- آثار موسیقی اسپرانتو را می‌توان در فروشگاه‌های اینترنتی غیراسپرانتویی نظیر سایت آمازون و MusicShop نیز یافت و خریداری نمود.
- فروشگاه اینترنتی اتحادیه اسپرانتوی بلژیک (FEL) قسمت عمده‌ای از آثار موسیقی را برای فروش عرضه می‌کند.
- این سایت بیش از ۱۰۰۰ برنامه‌ی رادیوهای مختلف به زبان اسپرانتو را در دسترس همه قرار داده است: http://www.radioarkivo.org

این آدرس نیز اطلاعات سودمندی در خود جای داده است:

http://user.online.be/walkme/muziko.html

© 1999 Vesa Pölkki & Anja Karkiainen

سفر آموزگار بین‌المللی اسپرانتو به ایران

تدریس و احساس قلبی من در ایران

ترزا کاپیستا- صربستان

ترجمه‌ی: سیمین عمرانی

در پاییز ۱۳۸۲ سازمان جهانی اسپرانتو تصمیم گرفت برای ارتقا دانش جوانان افغانی که زبان‌آموزان اسپرانتو هستند آموزگاری را به ایران اعزام کند. این آموزگار کسی نبود مگر خانم ترزا کاپیستای ۷۶ ساله‌ی صربستانی که قبل از ایران در ۵۲ کشور دیگر به تدریس اسپرانتو اشتغال داشته است. خانم ترزا به مدت یک ماه در ایران بود و طی این مدت از سه شهر مشهد، بابلسر و تهران دیدار کرد. وی پس از مراجعت به کشور خود گزارشی از سفر خود را منتشر کرد که از جهات بسیاری جالب و قابل توجه است. آنچه در این گزارش بیش از هر چیز دیگری مشهود و محسوس است صمیمیتی است که در سطر سطر آن جاری است.

قسمت سوم و پایانی

... شب دوم با آقای احمد ممدوحی و دخترش به غذاخوری مخصوصی رفتیم. روی زمین روی فرش نشستیم و آبگوشت خوردیم، ابتدا باید قسمت آبکی را با نان خوردکرده‌ی مخلوطِ در آن بخوریم و سپس مواد باقی‌مانده در ته ظرف را ـ با کوبیدن (یعنی جنگ و دعوا با محتویاتش) ـ که مثل کاچی است خوردیم. همه‌جا فقط قاشق و چنگال می‌گذارند و موقع غذاخوردن از کارد استفاده نمی‌کنند. با چنگال در دست چپ تکه‌ای بزرگ از غذا را ثابت نگه‌داشته و با قاشق در دست راست آن را جلو کشیده یا خرد کرده و می‌خورند. چنگال را در دهان نمی‌گذارند فقط قاشق! مخلوط ماستِ یک کم ترش و آبِ گازدار (دوغ) نوشیدنی خوشایندی است. نوعی نان در ایران بود که من آن را خیلی دوست داشتم، آن را در تنوری که در آن سنگ ریزه های گردی ریخته شده بود، روی سنگ ها می‌گذاشتند و می پختند و آن را نان سنگی (سنگک) می‌گویند قطر آن یک تا دو سانتی‌متر و طول آن حدود ۱متر است.

۱۵ دسامبر با خانم صولت به گالری هنر رفتیم که آن‌جا به‌طور مداوم تکنیک های صنایع و هنرهای کهن و قدیمی آموزش داده می شود، مثل: مرصع کاری، بافندگی، خراطی، چکش کاری روی زینت آلات مخصوص ایرانی کنده کاری روی مس، ابریشم بافی، خطاطی در فرم‌های متنوع و گوناگون. خیلی خوشم آمد چون آدم می‌تواند شیوه‌ی کار و تکنیک‌های به‌کار رفته را از نزدیک ببیند. به‌طور طبیعی مصنوعات بسیار زیبایی است حتی آن ها که در نمایشگاه هست. ما به دفتر گالری رفتیم، با چای و شیرینی از ما پذیرایی کردند و ما درباره ی وضع هنرمندان و شرایطی صحبت کردیم که وقتی مردم کار و پول ندارند تا زندگی خود را بگذرانند، درباره ی خرید مصنوعات هنری و صنایع دستی حتی فکر هم نمی‌کنند. به هر حال این اشیاء هنری به‌مقدار زیاد صادر می‌گردد و در تمام دنیا شناخته می‌شود.

عصر بعد از پایان کلاس، جشن روز زامنهوف برگزار شد. **این موقعیت را یافتم که با آقای عارف آذری عضو افتخاری سازمان جهانی اسپرانتو در ایران آشنا شوم.** او از حضور من در ایران و کاری که انجام داده بودم تشکر و قدردانی کرد. اسپرانتیست‌های بسیاری برای جشن روز زامنهوف که رضا ترابی آن را افتتاح نمود به مرکز آمدند. اولین سخنران آقای احمد ممدوحی بود که درباره‌ی امکانات و ظهور برنامه‌های اسپرانتویی بسیاری در محیط رایانه ای در سطح دنیا صحبت کرد. سخن‌رانی بسیار مفیدی بود. سپس من راجع به کتاب‌های اسپرانتو زبان که به چهل هزار عنوان رسیده و چاپ شده است صحبت کردم. بعد از وقفه‌ای کوتاه حاضران از نمایشگاه بازدید نموده و کتاب خریدند. آن‌گاه حدیثه اکبری راجع به فعالیت زنان افغانی و کلوب‌شان و هم‌چنین درباره‌ی کلاس‌هایی که چند روز قبل در مشهد برگزار شده بود، سخن رانی کرد.فعالیت‌های آن‌ها واقعاً قابل تقدیر است! (من شنیدم که یکی از آن‌ها نیز با تقبل هزینه از طرف مرکز به کنگره‌ی جهانی اسپرانتو در پکن ـ چین خواهد رفت). من نمایش‌نامه‌ی زن پرحرف را که دوست عزیزم گرتا استول اسپرانتیست و شاعره‌ی ۹۲ ساله نوشته است و در بلگراد زندگی می کند، اجرا کردم. نقش شوهر ساکت و بی‌حرف را رضا ترابی ایفا نمود. دوست من گرتا استول ۱۲۰ شعر به زبان صربی را که به اسپرانتو ترجمه کرده است به مرکز اسپرانتو ایران اهدا کرد. وقت پذیرایی با چای و شیرینی و گپ و گفتگوی طولانی فرا رسید. خوش‌آیند بود، با اسپرانتودانان بسیاری در تهران آشنا شدم. ملاحظه کردم که نهضت اسپرانتو در این‌جا واقعاً وجود دارد و آن‌ها علی‌رغم دور بودن از مرکز و نداشتن وقت به‌خاطر اشتغال کاری از صبح تا شب، برای پیش‌برد اسپرانتو تلاش و فعالیت می‌کنند.

صبح روز بعد با وحید و منشی مرکز از موزه هنرهای معاصر بازدید کردیم. ساختمانی بسیار بسیار زیبا. حوضچه‌ای که در مرکز سالن بود و دور تا دور آن تراس‌هایی قرار داشت بیش‌تر از همه برایم جالب بود و آن ایده‌ی یک آرشیتکت ژاپنی بوده‌است. در موزه با یک خانم خبرنگار و آقای نوازنده ی ویولون آشنا شدیم، جوانان خوبی بودند که با شنیدن مکالمات اسپرانتویی ما توجه‌شان جلب شده و به این زبان علاقه‌مند شده بودند. مرد جوان متنی را که خودش فوراً همان‌وقت و همان‌جا خطاطی کرده بود به من هدیه داد چون در این زمینه هم تجربه داشت. آن ها به ایده و آرمان اسپرانتو علاقه‌مند شدند و مرد جوان چون زبان اسپانیایی می‌دانست قسمت‌های زیادی از حرف‌ها را می‌فهمید و از آن لذت می‌برد.

بعداز ظهر دو کلاس برگزار شد. من دو روز در منزل خانم آرزو که دختری به‌نام هانا دارد خوابیدم. شب، کاری از آهنگ‌ساز مردمی و یونانی، یانی دیدیم. کنسرتی که در تاج محل و شهر ممنوع در چین برگزار شده بود. اما او اجازه‌ی برگزاری کنسرت در تهران را دریافت نکرد. هانای کوچولو بی‌وقفه تمام طول شب با اشتیاق می‌رقصید.

اگر من در هتل اقامت می کردم نمی توانستم زندگی واقعی ایرانی‌ها را ببینم. روز بعد جمعه بود که جز چند مغازه همه‌جا تعطیل است. به‌همراه آرزو، خواهر شوهرش، و بچه‌ها از مرکز خرید کوچکی دیدن کردیم. برای من هم جالب بود. فروشگاه‌هایی دیدم کاملا مجزا برای بانوان که باید حتماً روسری داشته باشند چون از سن ۷ سال به بالا همه دختران باید روسری داشته باشند و قانون است! (تصورش را بکنید اگر نیمی از جمعیت ایران را زنان تشکیل دهند چیزی حدود ۴۰ میلیون نفر می شود!). روسری های رنگارنگ بسیاری بود که دختران جوان از آن نوع به سر می‌کنند! برای من عجیب بود، وقتی به این موضوع فکر می‌کردم دیدم که در کشور من نیز زنان روسری سیاه به سر می‌کنند ولی فقط پیرزن‌ها، آن‌هم برحسب عادت است و اجباری در کار نیست. جوان‌ها روسری ندارند. در ایتالیا و اسپانیا و بسیاری از کشورهای دیگر در روستاها همین‌طور است. **در حالی‌که به خیابان می‌رفتم زنان بسیاری را دیدم که ماسک طبی داشتند. آن‌ها بینی خود را عمل کرده بودند، چون اگر قرار باشد فقط چشم‌ها و بینی را نشان دهند پس آن‌ها باید بسیار زیبا باشند.** (الان کوچک کردن بینی در ایران بزرگ‌ترین مد است).

در کلاس های بعدازظهر دو دختربچه ۵- ۴ ساله هانا و بهار آمدند. من اسباب بازی‌های آن‌ها را برای استفاده در کلاس گرفتم و آن‌ها برای بردن اسباب‌بازی‌هایشان در حالی‌که می‌گفتند "اون مال منه" چند بار نزد من آمدند. مادرهایشان نیز باید می‌آمدند چون فاصله تا خانه زیاد بود و مدت زمان زیادی نمی‌شد آن‌ها را پیش دیگران نگه‌داشت. هردو بچه آوازهای اسپرانتو و کلمه‌های بسیاری بلد بودند. من خیلی خوشحال بودم و آن‌ها اصلاً مرا اذیت نکردند.

در کلاس دوم (مکالمه) امتحانی گرفتم با این عنوان که "مسئله‌ی واقعی دنیای امروز چیست؟" من توضیح دادم که علاقه دارم عقایدشان را در این باره و آن‌چه که در هر کشوری و هر مردمی مشترک است بشنوم. پاسخ ها نشان داد که اسپرانتودانان حقیقتاً جهانی فکر می‌کنند نه مکانی، چون مسائل مطرح شده چنین بودند: بیکاری، ایدز، (که در ابتدا معلوم نبود ولی بالاخره آشکار شد که در ایران نیز تعدادی مبتلا شده اند)، گرسنگی، آلودگی محیط زیست، اکولوژی و تعدادی از خانم‌ها جداگانه تقاضا کردند که مسئله‌ی حقوق بشر و حقوق زنان را به لیست اضافه‌کنیم. یک خانم استاد بازنشسته گفت که بزرگترین مسئله آمریکاست، و حق به جانب ادامه داد که آن‌ها همیشه در جایی در دنیا آتش جنگ را می‌افروزند و بعد مردم بی‌گناه رنج می‌برند. حدود ۲ ساعت ما در این باره بحث کردیم و من ملاحظه‌کردم که آن‌ها عقاید خود را خیلی خوب بیان می کنند. اگر اشتباه بزرگی در صحبت کردن بود، من در گوشه‌ی تخته یادداشت می‌کردم و بعداً توضیح می‌دادم که چرا آن کلمه یا قاعده‌ی دستوری مناسب نیست، من صحبت آن‌ها را قطع نمی‌کردم. احساس کردم که آن‌ها با بیان گلایه‌های خود از آن مسائل قلب خود را سبک می‌کنند.

روز بعد تولد یکی از امام‌ها بود که ۱۲۰۰ سال قبل درگذشته بود و حالا مردم باید مراسمی برگزار کنند. بازار باز بود و آن‌جا جمعیت موج می‌زد و می‌دیدند که ما به اسپرانتو صحبت می کنیم. با این وصف کلاس‌های من برگزار شد و همه آمدند چون کارمندان تعطیل بودند و بچه‌ها نیز به مدرسه نرفتند.

من به منزل خانم فهمی که با خواهرش زندگی می کند دعوت شدم که شب را نزد آنان بگذرانم. صبح فردا این بار به منزل آقای حبیب پور نقاش آشنا و اسپرانتیست خوب رفتم. با پسر او به منزل رفتیم و من موفق شدم گروهی از دانش‌جویان ایشان را که به آن‌ها نقاشی درس می‌دهد ببینیم. آن‌ها درباره اسپرانتو از من سـؤال‌های بسیاری پرسیدند. ما با هم چای نوشیدیم و شیرینی خوردیم و چند کاریکاتور به رسم هدیه از آنان دریافت کردم که موضوع اکثر آن‌ها ضد جنگ و خون‌ریزی بود! همسر آقای حبیب‌پور نیز به کار هنری اشتغال دارد و او نمونه‌ای از کارهایش را که شامل قاب عکس بود به من نشان داد. او برای کودکان قاب‌هایی با نقوش برجسته حیوانات که با صحنه‌هایی از داستان‌ها و حکایت‌ها همراه است، می‌سازد. آن روز را با لذت گذراندم. ناهار عالی بود. بعداً ما با هم به کلاس رفتیم. شرکت‌کنندگان تکالیف‌شان را بسیار دقیق انجام داده و خیلی خوب صحبت می‌کردند.



عکس یادگاری با زبان آموزان و فعالین افغانی اسپرانتو

۲۱ دسامبر در منزل آقای بهزاد هاشمیان بودم همسر وی یک نابیناست که به نابینایان، کامپیوتر درس می دهد. آن ها آدم های جالبی بودند. بنا به رسم و رسومات ایرانی آن شب که بلندترین شب سال است همه‌ی اعضای خانواده جمع می‌شوند و حوالی نیمه شب هنداوانه می‌خورند و هندوانه بین افراد خانواده تقسیم می‌کنند. بعد از شام به منزل والدین بهزاد در همان ساختمان می‌رویم. آن‌جا برادرها و زن‌برادرها و نوه‌های فراوان ایشان همگی حضور دارند. از ما با شیرینی، میوه، گردو و بادام و کشمش و نخودچی و غیره پذیرایی کردند، و سپس هندوانه‌ی بسیار بزرگی را آورده و تقسیم کردند. شیرین بود و خانواده‌ای زیاد کنجکاو و بسیار اهل صحبت کردن. ما همگی در اتاق بسیار بزرگی که با فرش بزرگی و بسیار ضخیمی مفروش شده بود نشستیم و باید اعتراف کنم که در تمام عمرم هرگز با چنین خانواده‌ی بزرگی همنشین نشده بودم. روز بعد با بهزاد به مدرسه‌ی نابینایان رفتم. آن‌ها روزنامه‌ای مخصوص خودشان چاپ می‌کنند و سایتی در اینترنت دارند. آدم‌های بسیار باهوشی هستند و من قول دادم ارتباطی میان آن‌ها با نابینایان در کشور خودم در شهر بلگراد برقرارکنم چون من اغلب به آن مدارس می‌روم و سخن‌رانی می‌کنم. چون در مدارس نابینایان در بلگراد افراد می‌توانند به میل شخصی خود اسپرانتو یاد بگیرند و من آنان را از برنامه‌ای که در کامپیوتر استفاده می‌شود و به اسپرانتو و راجع به آن صحبت می‌کند مطلع ساختم. ارتباط با نابینایان شهرم نیز برقرار گردید. در سال ۲۰۰۴ کنگره‌ی نابینایان در بلگراد برگزار می‌شود و قرار شد بهزاد و همسرش در آن شرکت کنند. من خوشحال خواهم شد که دوباره آن ها را ببینم. اکنون در آخرین ساعات جلسات درس در هر دو

کلاس دیگر چیزی برای گفتن و تدریس نبود. به خانه‌ی بهار، دختر کوچک و شیرین مهندس حمزه‌ی شفیعی اسپرانتیست آشنا که در لهستان اسپرانتولوژی می‌خواند، رفتم که بخوابم. در اتوبوس بهار دوست داشت در بغل من بنشیند. او نمی‌دانست که من خارجی هستم و مرا مثل یک مادربزرگ واقعی قبول داشت. احساس دلپذیری داشتم. فردای آن شب در خانه مانده و نیمی از روز را به مطالعه و بازی با بهار گذراندم و عصر به همراه او و مادرش به کلاس رفتیم. بدین ترتیب تمام این خانواده امیدوار و اسپرانتودان خواهند شد.



رامین پهلوانی صدابردار علاقه‌مند اسپرانتیست که با دو فرزند و همسرش زندگی می‌کند مرا به خانه‌اش دعوت نمود. پدرش هم آمد. آپارتمانی زیبا، و در عین حال اروپایی. شب دل‌انگیزی را با رضا ترابی و همسرش فریبا و خانواده‌ی رامین داشتم. سپس خودم تنها با تاکسی به منزل حمزه رفتم. راننده‌ی تاکسی چند بار مسیر را اشتباه رفت. ایستاد و از دیگران سئوال کرد. خانه ی حمزه دور بود و خیابان های پر پیچ و خمی داشت اما راننده تاکسی تا وقتی صاحب‌خانه‌ها مرا نپذیرفته و به داخل خانه نرفته بودم آن‌جا را ترک نکرد. پس راننده‌ها احساس مسئولیت می‌کنند. بلافاصله رضا ترابی تماس گرفت که آیا راحت رسیده‌ام و همه‌چیز مرتب است یا خیر. البته اعتراف می‌کنم که کمی ترسیدم از این‌که با راننده در تاکسی تنها بودم، ساعات بعد از نیمه‌شب در منطقه‌ای که هیچ آدمی دیده نمی‌شد و او حتی یک کلمه از حرف های مرا نمی‌فهمید و سعی می‌کرد چیزی به من بگوید. من ۳ بار آدرس را به او نشان دادم ولی شاید او نتوانسته بود درست بخواند.

۲۲ دسامبر با ۱۲ نفر از شاگردان کلاس به رستورانی برای ناهار خوردن رفتیم. غذا سنتی بود ولی ما پشت میز نشستیم. عکس‌های زیادی گرفته شد. نوشیدنی فقط دوغ و آبجوی ایرانی خوردیم. (بوی لیموناد می‌داد ولی کمی قهوه‌ای بود!). همگی خوشحال و سرحال بودیم. البته امروز روز خداحافظی بود! آخرین روز درس فرا رسید و همه فضای پرشکوه و با ابهتی را احساس می‌کردند. ما دوباره آوازهای درس را خواندیم و امتحان وقت آزادی بود که درباره‌ی آن با هم گفتگو کردیم. من دوباره قواعد گرامری را مرور کردم. آن‌ها در دفتر خاطرات من نظر خود را نوشتند و من با غرور می‌توانم بگویم که همه اظهار رضایت کرده بودند. برای آخرین بار عکس گرفتند و آخرین بار با چای و شیرینی پذیرایی شدیم. لحظه ی خداحافظی رسید و همه قول‌دادند که اسپرانتو را ادامه دهند. من نیز امیدوارم! اولین روز فارغ از کار را با رضا ترابی در موزه‌ی ملی ایران بودم. بنایی بسیار عظیم با اشیا و آثار باستانی که فرهنگ کهن و والایی را در این سرزمین با قدمت ۶– ۵ هزار ساله‌اش در خود به‌اثبات رسانده بود، در معرض دید و نمایش عموم قرار داشت. سپس به بازار قدیمی رفتیم. می گویند این بازار چندین و چند کیلومتر خیابان دارد. در قسمت ورودی به بازار بشکه‌ای را دیدم که جالب بود و میان میله های آهنی قرار داشت و برای رد شدن باید خودت را به جلو هل می‌دادی و این بشکه به خاطر این آن‌جا بود که موتورسیکلت به داخل نرود و گاری دستی ها هم مزاحم خریداران نشوند. آن جا همه چیز پیدا می‌شود و همه‌چیز می‌بینی ولی از چیزی که بیش از همه خوشم آمد آدم‌ها و ازدحام جمعیت بود که برای عبور از میان آن‌ها باید زورآزمایی و تقلا کنی. من چهره‌های گوناگونی دیدم و این امر واقعاً مرا بر این باور داشت که در ایران ملیت‌های گوناگون و مردم گوناگونی زندگی می کنند. **یک ساعت دیواری خریدم که هر وقت به آن نگاه کنم یاد ایران را همیشه در من زنده نگه خواهد داشت!** آن شب در منزل حمزه خوابیدم و فردا او مرا تا فرودگاه همراهی کرد. از آن‌جا باید به دوبی می‌رفتم، و دلم می‌خواست چند روزی را در دوبی بگذرانم. بدین خاطر در شهرهای دیگر نشد که گردش علمی داشته باشیم. بعداً راجع به زلزله‌ی وحشتناکی که شهر بم را تخریب و به دو نیم کرد چیزهایی شنیدم. همه‌ی دوستانم تلفن کردند که آیا قبل از زلزله به خانه ام بازگشته ام یا خیر. من عمیقاً با خانواده های قربانیان حادثه هم‌احساس هستم و هم‌دردی می کنم. کشور من کمکی برای آنان فرستاد و از این بابت من خوشنودم.

از همه کسانی که به من کمک کردند تا در شرایط خوبی به وظیفه‌ام عمل کنم سپاس گزارم. **از تمام دست‌اندرکاران و میزبانانی که ممکن ساختند من بفهمم که ایرانی ها چگونه زندگی می‌کنند تا بتوانند با کار و تلاش نان شب خود را به‌دست آوردند تشکر می‌کنم!** اگر فراموش کردم نام کسی را ذکر کنم پوزش می‌طلبم چون کسانی که کمک کردند و دوستان اسپرانتیست بسیار زیاد بودند. **در آخر می توانم بگویم که اسپرانتو در ایران هم وجود دارد و هم جریان دارد، آن را من تجربه کردم! چیزهای زیبا و معروف بسیاری در این کشور دیدم ولی زیباترین جواهرات این سرزمین انسان های عزیز، صمیمی، بسیار دلپذیر، میهمان نواز و دوست داشتنی آن هستند.** من فقط متأسفم که نتوانستم زودتر از شهرهای تاریخی این کشور بازدید کنم و همین موضوع مرا وادار می‌سازد که بگویم:

ای ایران به امید دیدار دوباره! ★

مسابقات هنرهای زیبای سازمان جهانی اسپرانتو

Belartaj konkursoj de UEA



این مسابقات شما را به شرکت در پنجاه و ششمین دوره‌ی خود دعوت می‌کند. نتایج مسابقه طی نودمین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو در ویلینوس لیتوانی اعلام خواهد شد. شرکت در مسابقات برای همه آزاد است و نیازی به شرکت در کنگره نیست. آثار فرستاده شده بایستی جدید بوده و غیر از کتاب کودک سال، قبلاً به چاپ نرسیده باشند. شرایط زیر نیز بایستی مدنظر باشند:

شاخه شعر: حداکثر حجم آن تعیین نشده است. سه جایزه داده خواهد شد.

شاخه نثر: حداکثر ۶۵×۲۰۰ فاصله‌ی تایپی، سه جایزه داده خواهد شد.

شاخه تئاتر: حداکثر حجم آن تعیین نشده است. سه جایزه داده خواهد شد.

شاخه مقاله: موضوع مقاله بایستی مرتبط با موضوع اسپرانتو یا موضوع کنگره *"کنگره‌های جهانی اسپرانتو: صد سال ارتباط بین فرهنگ‌ها"* باشد. سه جایزه داده خواهد شدکه جایزه اول به نام Luigi Miraja است.

شاخه آواز: متن و آهنگ می‌تواند از افراد متفاوت باشند. آهنگ را می‌توان روی کاست ریل، یا نت آن ارسال کرد. سه جایزه داده خواهد شد که جایزه اول به نام An-Song-San است.

شاخه ویدئو: موضوع آن بایستی مرتبط با اسپرانتو یا موضوع کنگره باشد. مدت آن بین ۱۵ تا ۶۰ دقیقه و سیستم پال VHS باشد. سه جایزه داده خواهد شد.

شاخه کتاب سال کودک: ترجمه یا اصل باشد، کتاب آموزشی نباشد و در سال ۲۰۰۴ به چاپ رسیده باشد. یک جایزه داده خواهد شد.

هرکس حق دارد در هر شاخه با حداکثر سه اثر شرکت کند. از کتاب سال کودک سه نسخه و از آثار شعر، نثر، مقاله و آواز چهار نسخه بایستی ارسال شوند و تا تاریخ ۳۱ مارس ۲۰۰۵ (۱۲ فروردین ۱۳۸۴) به دبیرخانه برسند. آثار در یک نسخه بایستی تا تاریخ اول ژوئیه ۲۰۰۵ (۱۱ تیر ۱۳۸۴) به دبیرخانه برسند. نشانی دبیرخانه جهت ارسال آثار ویدئو به شرح زیر است:

Belartaj Konkursoj de UEA, p/a Michela Lipari, Viale Giulo Cesare 223, LT-00192 Roma, Italio.
michelalipari@esperanto.org

به‌غیر از آثار ویدئو و کتاب کودک سال، سایر آثار بایستی با اسم مستعار باشند. اسم و نشانی واقعی بایستی در پاکت جداگانه ارسال شوند. در صورت امکان ۵ کوپن پاسخ بین‌المللی برای هر شاخه ارسال شود. اگر مطالب با پست الکترونیک ارسال می‌شوند، اسم مستعار قید شود.

جوایز: جایزه اول ۲۲۰ یورو، جایزه دوم ۱۵۴ یورو، جایزه سوم ۸۸ یورو، استعداد جدید (بهترین شرکت کننده که قبلاً جایزه‌ای دریافت نکرده باشد) ۱۵۴ یورو، و کتاب سال کودک ۴۶۲ یورو.

حق اولین چاپ آثار برنده شده متعلق به سازمان جهانی اسپرانتو است و نیز این سازمان حق دارد گزیده‌ی آن‌ها را در گلچین این مسابقات به چاپ رساند.

جزئیات بیشتر را می‌توان با مکاتبه به نشانی سازمان جهانی اسپرانتو یا از سایت اینترنتی آن به‌دست آورد:

UEA, Nieuwe Binnenweg 176, NL-3015 BJ Rotterdam, Nederland.
Uea@inter.nl.net , www.uea.org

اسپرانتو:
جایگزینی مناسب برای زبان‌های استیلایی

روبرت فیلیپسون Robert Phillipson (متولد سال ۱۹۴۲) پروفسور کاوش و بررسی در دانشکده ی انگلستان، پیرو مکتب تجاری کپنهاگ و دانیو.

*فیلیپسون اغلب اوقات همراه با همسرش Tove Skutnabb Kangas، مطالبی را پیرامون حقوق زبان‌ها منتشر می‌کند. بهترین و شناخته ترین نوشته ی او Linguistic Imperialism (1992) **(امپریالیسم زبانی)** تاکنون ۵ بار تجدید چاپ شده است. آخرین کتاب او به نام" English- only Europ?" برای هر علاقه‌مند به آینده‌ی اتحادیه اروپایی مطلبی بنیادین و خواندنی است. ما با پروفسور فیلیپسون درباره‌ی زبان ها در اروپا به ویژه نقشی که ممکن است اسپرانتو در این میان داشته باشد صحبت کرده‌ایم.*

آیا پیوستگی خاصی بین اسپرانتو و سایر زبان‌ها وجود دارد؟

– اسپرانتودان‌ها در عین حال که در ارتباط با زبان بین‌المللی‌شان سرشار از شور و شوق و اشتیاق هستند اما نسبت به زبان مادری خود بسیار متعصب اند. بسیاری به اشتباه، اسپرانتو را هم‌چون زبانی جایگزین به‌جای سایر زبان های قومی ملی تلقی می کنند. بعد از آن‌که سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) یکی از مقاله‌های مرا درباره‌ی حقوق زبانی انسان ها به اسپرانتو ترجمه کرد این مقاله به زبان ایتالیایی و اسپانیایی و پرتغالی نیز ترجمه شد. بیشتر کسانی که توسط زبان انگلیسی انجام وظیفه می‌کنند معتقدند که زبان انگلیسی قابلیت باز کردن هر درِ بسته‌ای را دارد اما این حقیقت که این مقاله از اسپرانتو ترجمه شده است نه از زبان انگلیسی، ثابت می‌کند که این باور چندان معتبر نیست.

آیا اصولا مشکلی به عنوان مساله زبان وجود دارد؟

– بدیهی است که زبان انگلیسی ارتباط بین قوم‌های بشری را تا اندازه‌ای آسان‌تر کرده است، اما چرا این زبان تا این حد گسترش پیدا می کند؟ آیا این گسترش خوب است؟ آیا این رشد و گسترش تنوع زبانی و عملکرد موسسات اروپایی و مطبوعات و آکادمیک دنیا را محدود نمی کند؟ در حقیقت انسان های معدودی این چنین سوال‌هایی را در ذهن خویش تجزیه و تحلیل می‌کنند. چرا که تعداد کمی متخصص در عرصه سیاست زبانی هم‌چون پژوهش‌گران وجود دارند. بنابراین لازم است در خصوص سیاست زبانی به دنیای آموزش و پرورش و وزارت‌خانه ها و فرهنگستان ها اطلاع رسانی بیش‌تری شود.

– افرادی هستند، هم‌چون فدرال‌های قومی، که به روش‌های بسیاری به عنوان مدافعانِ زبان‌های ملی و اقلیت‌های فرهنگی و آموزش‌های مختلف، در مورد زبان‌ها متعهد می‌شوند. آیا شما فکر می کنید که این گونه افراد برای پیش بردِ ایده ی زبان مشترک، همکاری‌های لازم را انجام خواهند داد؟

– معمولا زبان بر روی کار وزارت‌خانه‌های زیادی، ادارات دولتی مختلفی، تاثیر گذار است. چنان‌چه شما به کاتالونیا و یا کبک بروید، در آن‌جا انسان هایی را می‌بینید که با داشتن مسئولیت های جدی، عقاید پیچیده‌ای دارند چون بحران شدیدی را در ارتباط با هویت‌شان تجربه کرده‌اند.

به نظر شما اسپرانتو چگونه نقشی را می‌تواند در سیاست‌های زبانی دنبال کند؟

– من اسپرانتو را به‌عنوان جای‌گزینی مناسب به‌جای زبان‌های استیلایی ملی و سلطه‌گر می‌دانم. اشخاص و سیاست‌مدارانی هستند که صمیمانه، به‌دور از هر گونه حب و بغضی، مجاب شده‌اند که کمی جدی‌تر از آنچه تاکنون تامل شده است در خصوص کارایی اسپرانتو و توانایی‌هایش وقت صرف‌کنند. **دایره المعارف بریتانیکا (Encyclopedia Britannica) در زیر عنوان "زبان های بین‌المللی" به زبان انگلیسی یا روسی اشاره‌ای نکرده است بلکه به زبان‌های جامع بین‌المللی هم‌چون اسپرانتو استناد می‌کند.** تاکنون، اسپرانتو تعبیرِ چیره و مسلط اصطلاح "زبان بین‌المللی" بوده است به طوری‌که مفهوم کلی اسپرانتو را هم‌چون پلِ زبانی قدرتمندی برای ترجمه های شفاهی و کتبی از زبانی به زبانی بیان می‌کنند.

چرا تاکنون اسپرانتو به رسمیت شناخته نشده است؟ آیا این موضوع به مسایل سیاسی مرتبط است؟

– قطعا بله. بعد از جنگ جهانی اول، حتی با وجود مقاومت و ایستادگی فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها، این امکان برای اسپرانتو مهیا شده بود که ملت‌ها در مورد این موضوع تامل جدی‌تری داشته باشند که می توانست تجربه ی بسیار مفیدی را برای اسپرانتو به همراه

اسپرانتودان‌ها در عین حال که در ارتباط با زبان بین‌المللی‌شان سرشار از شور و شوق و اشتیاق هستند اما نسبت به زبان مادری خود بسیار متعصب‌اند. بسیاری به اشتباه، اسپرانتو را هم‌چون زبانی جایگزین به‌جای سایر زبان‌های قومی ملی تلقی می‌کنند

داشته باشد. اسپرانتو امروز نمی‌تواند به‌عنوان جایگزینی صد در صد برای زبان های پارلمان اروپا ایفای نقش کند. این موضوع نیازمند تلاشی بسیار جدی نه تنها در ارتباط با آموزش- که آن را می توان خیلی سریع و موثر سازمان دهی کرد- بلکه در ارتباط با گسترش اصطلاح شناسی در متن‌های رسمی و عبارت‌های تخصصی خصوصا در متن‌های نوشتاری است. در حال حاضر اسپرانتو بیشتر شایسته‌ی استفاده‌ی فوری در بحث‌ها و مناظرات موجود در پارلمان است.

هم اکنون برای کار مترجمان، زمانی که برخی به خوبی از انگلیسی استفاده نمی کنند خیلی مشکل است. در سوئد و فنلاند برخی به‌خاطر استفاده‌ ی بیش از اندازه‌ ی عامه‌ ی مردم، پزشکان، مهندسان و یا تکنسین‌ها از واژه‌های انگلیسی، نگرانِ گسترش پیدا نکردن اصطلاحات، در زبان ملی‌شان در زمینه‌های گوناگون هستند. سردبیر کمیسیون اتحادیه‌ی اروپا هشدار داده است که برای آموزش و بسترسازی فرهنگی، این‌که تعدادی از اعضای دولتی از زبان انگلیسی به‌جای زبان ملی استفاده‌ی بیش‌تری می‌کنند ریسک بزرگی است و این مشکلی ملی است. برخی بر این باور هستند که این معضل می‌بایست سیاست‌مداران را برای حمایت از کاربرد زبان ملی در هر زمینه‌ای و پیدا کردن یک زبان جایگزین، وادار به چاره جویی کند تا زبان های ملی قوی تر شده و دموکراسی در کشور هایشان برقرار شود.

چرا اروپا تنها برروی اروپای انگلیسی زبان متمرکز است؟ چه کسانی مانند گروه‌های فشار در پشت این سیاست قرار دارند؟

– افراد زیادی هستند که هر یک به علت‌های مختلف در پشت این سیاست قرار دارند. یکی از علت‌ها، به طور قطع، از جهانی شدن تا بالاترین درجه، یعنی از همان آمریکایی شدن سرچشمه می‌گیرد. اما سوال این‌جاست که آیا ارزش‌های آمریکایی جهانی است و آیا امریکا حق دارد که در سراسر دنیا دیکته کند که چه چیزی رخ دهد و چه چیزی رخ ندهد؟ بسیاری از جوانان ـ حداقل اکثر جوانان در شمال اروپا ـ در طول زندگی‌شان آن‌چنان به استفاده از زبان انگلیسی عادت کرده‌اند که هیچ مشکلی در به‌کارگیری روزمره‌ی آن احساس نمی کنند. حتی بسیاری از رؤسای سیاسی، تجاری و دانشگاهی، در استفاده از زبان انگلیسی، خود را آسوده خاطر می‌دانند. متاسفانه این بدان معنی است که اینان کوچک‌ترین درکی از این معضل ندارند که بسط و گسترش انگلیسی به بهای از بین رفتن سایر زبان ها و فرهنگ هاست. هم اکنون برای داشتن جهانی در صلح و آرامش، اسپرانتو می تواند جایگزینی کارآمد و سودمند باشد و مانند دریچه‌ای امکان ورود به سایر فرهنگ‌ها را برای کاربران خود مهیا می‌سازد.

فرض مقطعی شما در خصوص سیاست زبانی در اتحادیه اروپا طی ۵ سال آینده چیست؟

– کسی چه می داند. شاید پس از گذشت ۵ سال تنها زبان انگلیسی باشد که در تمامی سیستم‌ها راه باز کند. **بحث زبانی هنوز در پارلمان اروپا بحثی است ممنوعه.** برخی از خود می‌پرسند چرا با وجودی که ما به خوبی این معضل را می شناسیم، ولی پیرامون شروع این بحث، کماکان حساسیت‌های زیادی وجود دارد، خصوصا در مورد فرانسوی‌ها که این حساسیت موضوع نزد آن‌ها نمود بیش‌تری پیدا می کند، چون که برای آن‌ها استفاده‌ی کم‌تر از زبان ملی‌شان در پارلمان اروپا ریسکی بزرگ است که ممکن است موجب بی‌ارزش‌تر شدن این زبان شود. اما شاید روزی فرانسوی‌ها نیز به خودشان بیایند و به طور جدی روی زبان اسپرانتو به عنوان جایگزینی مناسب و کارآمد مطالعه کنند.

در حال حاضر شما می‌توانید به اسپرانتو بخوانید، آیا شما قصد ندارید که شناخت و مطالعه تان را نسبت به اسپرانتو بیش‌تر کنید؟

– بله، مسلماً من می‌بایست این‌کار را انجام دهم. و این برای من بسیار خوشایند است و چنان‌چه یک شبانه روز بیشتر از ۲۴ ساعت می‌بود، من حتما سریع‌تر اسپرانتو را یاد می‌گرفتم . خوشبختانه من در حال حاضر چیزهای زیادی از اسپرانتو را درک می‌کنم و از این بابت بسیار خرسندم.

ترجمه: نیره ابراهیم پور (Lumina) ، مجله ی "اسپرانتو" ارگان رسمی سازمان جهانی اسپرانتو (در همکاری مشورتی با سازمان ملل متحد و یونسکو). (4) 1169 - april 2004 صفحه‌ی ۸۳ و ۸۴.

جلد شومیز: ۳۹۵۰۰ ریال
جلد گالینگور: ۵۵۰۰۰ ریال
فرهنگ جامع اسپرانتو- فارسی
کم‌نظیر در مقایسه با واژه‌نامه‌های همسان
بی‌نظیر در میان واژه‌نامه‌های اسپرانتویی
تالیف استاد عارف آذری
مرکز پخش: موسسه سبزاندیشان
تلفن: ۷۴۳۷۱۳۸ فکس: ۷۴۶۳۸۱۲
تهران، صندوق پستی: ۱۸۴ - ۱۷۷۶۵

توجه !
لیست کامل مجموعه کتاب، مجله، CD و نوارکاست های آموزشیِ اسپرانتو، موجود در ایران منتشر شد !
در صورت درخواست به نشانی علاقه مندان، ارسال می‌شود.

زبان اسپرانتو را با مکاتبه بیاموزید!
برای کسب اطلاعات بیشتر ودریافت بروشور رایگان درباره‌ی زبان اسپرانتو و دوره‌های آموزش مکاتبه‌ای آن با ما تماس بگیرید:
سبزاندیشان (شماره ثبت ۹۰۸۵)
تهران ، صندوق پستی: ۱۸۴- ۱۷۷۶۵

گل گشت‌ها و اردوهای اسپرانتویی در تهران و شهرستان‌ها
برای کسب اطلاعات بیشتر با ۸۸۰۸۱۰۰ تماس بگیرید!

کاوشی در

تاریخ اسپرانتوی ایران (۹)

علیرضا دولتشاهی

تاکنون با تاریخچه‌ی کوتاهی از جنبش اسپرانتو در ایران آشنا شدیم. سیر حوادث و روند شکل‌گیری این جنبش را دانستیم و چهره‌های نامدار و گمنام این جریان را شناختیم. اما هنوز هستند چهره‌هایی که نامی از آنان نبرده‌ایم و یا هنوز مجالی به بازشناسی آنان نبوده است.

در بخش‌های پیشین این تاریخ‌نگاری کمتر از متون مربوط به جنبش اسپرانتو نمونه‌هایی به‌دست داده شد و آنچه ارائه گشت بیشتر شاهد مثالی بود برای بیان سیر حوادث. از این شماره در پی آن هستیم تا با ارائه‌ی متن مقالات گام در بازشناسی اسناد تاریخ جنبش اسپرانتو در ایران برداریم، تا رهروان این راه– به‌ویژه جوانان– امکان بازخوانی متون مربوط به زبان جهانی اسپرانتو را فراچنگ داشته باشند و از سوی دیگر بستری برای انتشار کرونولوژیک اسناد جنبش اسپرانتو ایران فراهم آید.

نخستین مقاله‌ای که به بازخوانی آن خواهیم پرداخت، نخستین سند شناخته شده درباره‌ی زبان جهانی اسپرانتو به زبان فارسی است و به قلم یوسف اعتصامی. این مقاله در شماره ۳ سال اول نشریه بهار به تاریخ ۱۲ جمادی الاخر ۱۳۲۸ هجری قمری نشر یافته است، که پیشتر از آن سخن بسیار گفته‌ایم و گفته‌اند.

یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی که به یوسف اعتصامی نامدار است زاده ۱۲۹۱ و درگذشته ۱۳۵۶ هجری قمری است. او در زمره نویسندگان و مترجمان نامدار عصر قاجار به‌شمار می‌آید. او سال‌ها ریاست کتابخانه مجلس شورای ملی را نیز برعهده داشت. شاعر نامدار، پروین اعتصامی دختر وی است.

یوسف اعتصامی به جز ترجمه هایی که از زبان های ترکی، عربی و فرانسوی منتشر کرد، به انتشار نشریه‌ی بهار نیز همت کرد و اکثر مقالات آن تالیف یا ترجمه خود او بوده است. با توجه به این نکته که شیدانی – نخستین آموزگار شناخته شده ایرانی زبان جهانی اسپرانتو – فعالیت خود را نزدیک به یک دهه پس از انتشار مقاله اعتصامی آغاز می کند، آشکار نیست که یوسف اعتصامی چگونه با زبان جهانی اسپرانتو آشنا گشته است. آیا وی نیز اسپرانتو می‌دانسته است؟ یا تنها این مطلب را از زبانی دیگر (و کدام زبان؟) به فارسی ترجمه کرده است؟ هرچند مقاله اعتصامی در جاهایی دارای اشتباه است و آگاهی برآمده از آن آشکارا نادرست می باشد، ولی از آنجا که این نوشته نخستین معرفی زبان جهانی اسپرانتو به فارسی‌زبانان است، دارای ارزش می‌باشد.

پیش از بازخوانی مقاله اعتصامی تذکر ۲ نکته لازم به‌نظر می‌رسد:

۱– برخلاف آنچه در مقاله اعتصامی آمده دکتر زامنهوف لهستانی است. درست است که در آن روزگار، کشور لهستان برای سومین بار تجزیه گشته بود و آن بخش از سرزمین لهستان که زامنهوف در آن زاده گشته بود در قلمروی روسی‌ها قرار گرفته بود، اما لهستانیان هیچ‌گاه خود را چیزی جز لهستانی ندانسته‌اند.

۲– قواعد دستوری زبان جهانی اسپرانتو برخلاف آنچه اعتصامی در مقاله‌اش آورده شانزده قاعده است و نه سیزده.

۳– Mi amos به معنای دوست خواهم داشت است و نه آنچنان که در مقاله اعتصامی آمده *"من زود دوست می‌دارم"*. ★

لغت جدید اسپرانتو

اسپرانتو اسم لغت تازه‌ایست که برای سهولت تکلم و رهایی یافتن از صعوبتهای یاد گرفتن السنه مختلفه وضع شده. این لغت سهلترین و ساده‌ترین لغات است و به کلّی از تراکیب مشکله صرف و نحو و سایر تعلقات لُغوی عاری است.

دوکتر زامنهف، مبتکر این لغت، امروز در عالم تمدن از مشاهیر رجال محسوب میشود. این شخص از زمان طفولیّت، وقت خود را صرف این کار کرده که لغتی بین‌المللی ایجاد نماید تا زحماتی را که از اختلاف السنه روی میدهد از میان بردارد. زامنهف اصلاً روسی است. سه سال بعد از جنگ کریمه متولّد شده، الان چهل و نه سال دارد. برای ترتیب و طرّاحی و جمع و تلفیق قواعد و اصطلاحات و لغات این زبان از بدو عمر تاکنون به تتّبع تمام لغت‌ها اشتغال ورزیده، هنوز هم باصلاحات آن میپردازد.

روزی بیکی از دوستان خود گفت:

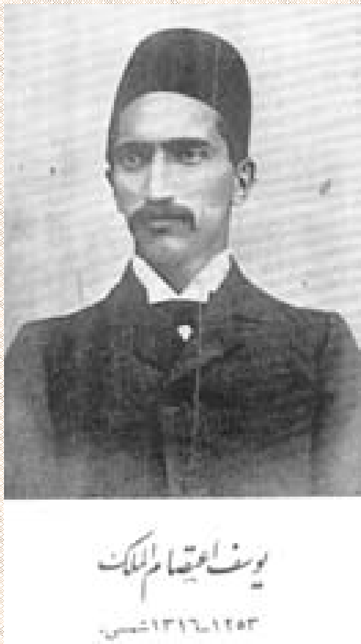
من نمیتوانم انگلیسی حرف بزنم اما با این لغت مینویسم، کتابی از انگلیسی به اسپرانتو ترجمه کرده‌ام و از شما پنهان نمیکنم که در تالیف اسپرانتو از لغت انگلیسی بسیار استفاده نموده و مساعدتها دیده‌ام. و تاکیداً به‌شما میگویم که اگر امروز به اسپرانتو نگاه کنید تعجب خواهید کرد، بجهت اینکه این لغت سیزده قاعده بیشتر ندارد!

در دسامبر ۱۸۷۸ که اسپرانتو را باهل علم نشان داد، بارفقای خودش این سرود را فرو خواند که ما اصل و ترجمه‌ی آن را بدون مراعات وزن و قافیه مینویسیم:

La Espero in Esperanto.
En la mondo venis nova sento,
Tra la mondo iras forta voko,
Per flugiloj de facila vento
Nun de loko flugu ĝi al loko

(ترجمه‌ی سرود:) آرزو در اسپرانتو،
"شعور تازه به‌عالم آمده است،
در عالم دعوت با قوتی منتشر می‌شود،
در روی بال بادهای سبک، بگذار آن‌را پرواز کند از مکانی به مکانی دیگر"

در ۱۸۸۷ زامنهف اولین جزوه‌ای را که عنوان آن "لغت عامّه" بود با مخارج خود طبع و نشر نمود. تا مدّتی هیچ کس به نوشتجات و اظهارات او اعتنا ننمود. تا این تاریخ تمام دارائی او به مصرف ترویج این کار رسید و اولین کسی‌که در هنگام تنگ‌دستی از معاونت به وی دریغ نکرد، مسیو گاستون موش بود.


یوسف اعتصام‌الملک
۱۲۵۴-۱۳۱۶ شمسی

اسپرانتو باندازه‌ای آسان و خالی از تکلّف است که همه کس در ظرف یکساعت می‌تواند قواعد آن را یاد بگیرد. عدد کلمات آن از دوهزار نمیگذرد. در مدّت چهار یا پنج هفته آن‌را میتوان خواند و نوشت. لغات آن از یونانی و لاتن، آلمانی، روسی، انگلیسی، فرانسوی استخراج شده. این لغت کلمات شاذّ و نادر و بیصدا ندارد. Q, x, y در آن یافت نمیشود. حرف تعریف در آن la است. اقسام الفاظ را در آن از اواخر آنها میشناسند. مثلاً پدر=Patro ، حرف o علامت اسم است a در Patra یا لفظ را صفت میکند یا نسبت به‌چیزی میدهد. حرف e ظرف است: Patre یعنی "در پدر".

حروف مصوّته‌ی o, i, e, a وقتی که باصل اضافه شوند، در این‌حالت کلمه یا صفت یا ظرف یا با فعل یا با اسم خواهد بود.

ترکیب فعل از این قرار است:

Ami = (مصدر) دوست داشتن
Mi amas = من دوست میدارم
Mi amos = من زود دوست میدارم
Mi amus = ممکن است که دوست بدارم
Mi amis = من دوست داشتم
Amu! = دوست بدار

۱۸
39

اسپرانتو به مثابه یک هنـر

پ. م. حبیب‌پور

بنا بر اسناد و شواهد موجود فکر ایجاد زبانی بین‌المللی حداقل چهارصد سال پیش به‌وجود آمد. وقتی انقلاب صنعتی منجر به کوتاه شدن راه‌ها و تماس‌های روز افزون مردمان گوناگون با یک‌دیگر شد مشکل ایجاد ارتباط در بین آنان به دلیل ناآشنایی با زبان‌های یک‌دیگر بیشتر خود را نشان داد. فکر ایجاد زبانی آسان که همه بتوانند به سرعت آن‌را فرا گیرند از همین جا سرچشمه گرفت زیرا همگان به زودی دریافتند که فراگیری زبان های بیگانه بسیار دشوار است.

انسان علیرغم گذشت قرن‌ها و به‌وجود آوردن ده‌ها زبان ابداعی و در راس همه آن‌ها زبان اسپرانتو هنوز با این مشکل دست به‌گریبان است و در حال حاضر نیز با توجه به طرز فکر بیشتر مردمان در نقاط گوناگون جهان و علل مختلف ناشی از اوضاع سیاسی و اقتصادی، نظامی، ملی و نژادی و ...به‌نظر نمی‌رسد که به‌این زودی‌ها رفع شدنی باشد. اگر جز این می‌بود اسپرانتو پس از گذشت بیش از یک سده باید موقعیتی متفاوت با وضع فعلی آن می‌داشت.

اما **انسان جدا از زبان گفتاری از همان سده‌های آغازین تمدن خود و از همان دوران غارنشینی دارای نوعی وسیله بیان به منظور ارتباط متقابل بوده که آن‌را تا حال حاضر نیز حفظ کرده و از آن به‌عنوان نوعی زبان بین‌المللی یاد می‌کند و آن را زبان هنر می‌نامد.**

در زبان هنر مفاهیم نه با واژگان که با احساس‌ها و عواطف مشترک در همه انسان‌ها بیان و درک می‌شوند وقتی نقش‌های درون غارها در گوشه و کنار جهان را نگاه می‌کنیم برای درک مفاهیم آنچه که انسان‌های غارنشین خالق آن‌ها در نظر داشته‌اند نیازی به واژگان احساس نمی‌کنیم چه خالقین آن آثار نیز نیازی به واژگان نداشته‌اند.

زیبایی یک منظره‌ی چشم‌نواز، یک آواز خوش، یک حرکت موزون و یک نگاه مهربان را تقریبا همه‌ی آدم‌ها بدون یاری واژگان احساس می‌کنند. با مطالعه آثار هنری ملت‌ها بهتر و آسان‌تر با خلق و خو و روحیات و علایق آن ملت آشنا می‌شویم. با نگاهی حتی گذرا به آثار هنری ملت‌های گوناگون جهان به آسانی پی می‌بریم که انسان در همه جا و در همه حالت دوستدار زیبایی است. او زیبایی را نه فقط در شکل ظاهری پدیده‌ها بلکه در عمق روابط خود با جهان و موجودات دیگر می‌جوید. او همه چیز را زیبا می‌خواهد و به این دلیل انسان و زندگی‌اش از مضامین همیشگی و مسایل مطرح شده در هنر او بوده و خواهند بود. مضامین و محتوای هنری ملل گوناگون در مجموع حاکی از آن‌اند که بیشتر انسان‌ها همیشه طالب زندگی صلح‌آمیز و دوستی و عشق و محبت هستند و مردمان شرافتمند در هر جای جهان همیشه به‌خاطر این خواست‌های شریف تلاش و مبارزه کرده‌اند و تا پای جان نیز ایستاده‌اند. اسپرانتو ثمره یکی از این گونه تلاش‌ها است .

دکتر زامنهوف بنیانگذار آن می‌نویسد: ***"اندیشه‌ی برقراری صلح و حس تفاهم جویی میان انسان‌ها جوهر و هدف تمام زندگی‌ام بوده است".*** انگیزه و علت اصلی خلق زبان اسپرانتو نیز برای تحقق بخشی از این اندیشه بوده است."

این زبان در عمل نیز علیرغم مشکلات و موانع گوناگون توانسته است تا حدی در خور توجه در راستای اهداف انسانی خالق آن گام بر دارد. یکپارچگی و انسجام و زیبایی این زبان آن را در کنار شاهکارهای هنری جهان قرار می‌دهد نقش سازنده آن در برقراری ارتباط مستقیم و بی‌واسطه در بین انسان‌ها به‌منظور ایجاد تفاهم و همدلی به‌مانند نقشی است که عموما همه هنرها دارند.

گفته می‌شود که زبان هنر زبان صلح و دوستی است. اسپرانتو نیز بنا بر ماهیت آن در چنین پایگاهی قرار دارد. هنر پیام‌آور زیبایی است و لاجرم زشتی‌هایی مثل بیگانگی و دشمنی و جنگ افروزی و بی‌عدالتی را بر نمی‌تابد.

اسپرانتو نیز با گشودن درهای گفتگوی مستقیم در بین انسان‌ها و هموار کردن راه‌های صلح و دوستی همگام با هنر چنین رسالتی را برعهده دارد انسان در این جهان پهناور خانه کوچکی دارد به‌نام زمین. در این خانه کوچک ا ما همه چیز به اندازه‌ی کافی برای همگان وجود دارد. لیکن او متاسفانه هنوز به آن حد از کمال نرسیده که بتواند از آنچه دارد به‌گونه‌ای استفاده کند که برابری و عدالت بین او و همنوعانش برقرار باشد.

او هنوز از همنوع خود می‌ترسد، چون او را نمی‌شناسد و از ترس او به‌دور خود حصاری هر چه بلندتر می‌کشد. حصارهای بیگانگی و دشمنی مولودِ جهل انسان، قرن‌هاست که پا برجا هستند. این حصارها آنگاه فرو خواهند ریخت که انسان‌ها دریابند که همه همانند یک‌دیگرند و زمین خانه‌ی همه‌ی آن‌ها و نعمت‌های آن به‌گونه‌ی یکسان از آن همه‌ی انسان‌هاست.

انسان‌های نیک تاکنون تلاش‌های بسیاری به خاطر این هدف والا انجام داده‌اند و می‌دهند.

اسپرانتو مظهر یکی از این تلاش‌ها در عرصه‌ی زبان است. ★

وی‌کی‌پدیو به زبان اسپرانتو بیش از* ۱۹ هزار مقاله

وی کی پدیوی اسپرانتویی (Esperanta Vikipedio)، دایرهٔ‌المعارفی شبکه ای است که به وسیله ی نوآوری Chuck Smith, Brian Vibber, Stefano Kalbo, تا دسامبر ۲۰۰۳، بیش از ۱۰ هزار مقاله را در بر داشته است. در بین چهل زبانی که در این پروژه فعال هستند، وی کی پدیوی اسپرانتو از لحاظ فعالیت و تعداد مقالات در بین ۱۰ زبان برتر جای دارد.

"اسپرانتو و دایره‌المعارف‌ها"

در تاریخ اسپرانتو، همواره واژه نامه ها و دایره المعارف های عمومی، نقش به‌سزایی در رشد و پیشرفت زبان داشته‌اند. حال پرسش این است که اسپرانتو تا به امروز چگونه دایره‌المعارف‌هایی را داشته است؟

فرهنگ اسپرانتویی چاپ شده در دهه‌ی ۳۰، نتیجه همت و کار جان‌فرسای جمعی از همکارانی بوده است که بر آن بودند تا تصویری از جنبش اسپرانتو و آنچه در ۷۰ سال پیش از آن رخ داده بود را نشان دهند.

در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی، پروژه ی برگرداندن دایرهٔ‌المعارف آلمانی Duden به اسپرانتو مطرح شد که به‌نظر می‌رسد نتوانست به‌طور کامل هدفش را به پایان برساند.

کتاب PIV با تصاویر و مفاهیمی نسبتاً دقیق، ظاهری دایرهٔ‌المعارف‌وار دارد، اما این کتاب تنها در حد یک واژه‌نامه باقی مانده است و امروزه کمبود دایرهٔ‌المعارف به معنا و مفهوم واقعی‌اش در زبان اسپرانتو، به وضوح حس می‌شود. شاید از این پس وجود وی کی پدیوی اسپرانتویی شانس بزرگی باشد برای اینکه کم کم این کمبود را برطرف سازیم.

وی کی پدیو چیست؟

وی کی پدیو، دایرهٔ‌المعارفی شبکه‌ای، چندین و چند زبانی با ویرایشی آزاد است که تنها بخش اسپرانتویی آن تاکنون بیش از ۱۰ هزار مقاله را در خود جای داده است. پروژه‌ی وی کی‌پدیو، از سال ۲۰۰۱ میلادی به زبان انگلیسی راه‌اندازی شد و به مرور زبان‌های دیگری را وارد سیستم خود کرد. هم اکنون بیش از ۱۶۰ هزار مقاله به انگلیسی نوشته شده است و در مجموع با احتساب کلیه‌ی زبان‌های راه‌اندازی شده در آن، بیش از ۳۵۰ هزار مقاله در این دایرهٔ‌المعارف وجود دارد.

وی کی پدیوی اسپرانتویی، در آغاز سال ۲۰۰۲ شروع به کار کرد و هم اینک اسپرانتو در جایگاه دهم قرار دارد.

امروزه وی کی پدیو در بیش از چهل زبان شاخه دارد که تاکنون نیمی از این زبان‌ها، بیش از ۱۰۰۰ مقاله را در بخش خود جای داده‌اند.

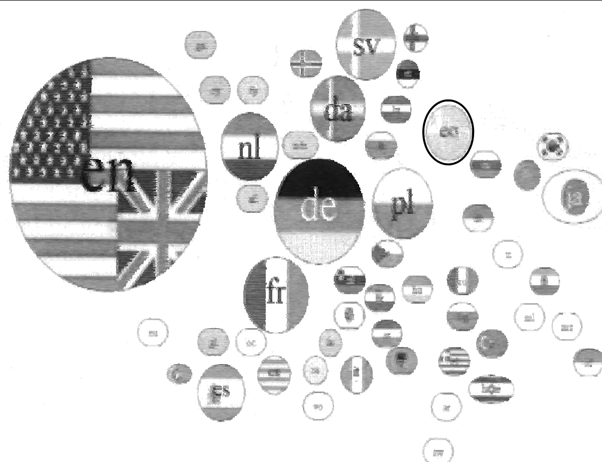
اینک آماری از تعداد مقالات منتشر شده در وی کی پدیو تا ۹ دسامبر ۲۰۰۳:

زبان	تعداد مقالات
انگلیسی	۱۸۰,۹۶۶
آلمانی	۶۲۳و۴۰
فرانسوی	۲۱,۳۷۰
ژاپنی	۲۰,۴۶۶
سوئدی	۱۷,۹۵۴
لهستانی	۱۷,۶۶۱
هلندی	۱۶,۴۳۷
دانمارکی	۱۴,۱۶۸
اسپانیایی	۱۰,۳۹۲
اسپرانتو	۱۰,۱۰۶
کاتالونا	۵,۲۰۰
ایتالیایی	۴,۳۸۲
چینی	۲,۷۹۹
اینترلینگو	۲,۶۶۷
فنلاندی	۲,۵۲۲
پرتغالی	۱,۱۸۸
عبری	۱,۰۷۱
استونیایی	۱,۰۰۶
چکی	۱,۰۱۶
لاتین	۹۷۸

کیفیّت و کمیّت

جدای از شمار و تعداد مقالات موجود، گستره و محتویات آن‌هاست که شایسته‌ی تامل بیشتری است. شاید تنها معدودی از

* این رقم تا پایان آذرماه ۱۳۸۳ را شامل می‌شود و هر روز بر آن ده‌ها مقاله اضافه می‌شود



شکل بالا، ارتباط اهمیت زبان‌های مختلف در وی‌کی‌پدیو را نشان می‌دهد.

مقالات باشند که با اطلاعاتی نه چندان دقیق و کافی منتشر شده‌اند در حالی که سایر مقالات در سطح و مهارت بالایی تالیف شده‌اند که می‌توانند هم‌چون مرجع‌های علمی قابل استناد، برای دانشجویان کاربردهای مفید و سازنده‌ای داشته باشند.

اما آنچه وی‌کی‌پدیو را برجسته می‌کند، این است که در این‌جا مقالات می‌توانند به‌طور پیوسته رشد و پیشرفت داشته باشند یا به قولی به روز شوند. در هر بخش از وی‌کی‌پدیو امکانی است که هرکس با استفاده از آن قادر به ویرایش مقالات خواهد بود.

در واقع وی کی پدیو، امکانی برای تالیف و خلق اثر از هر انسان به هر زبانی است که نوشته‌اش می‌تواند منعکس کننده‌ی تجربه و سواد و فرهنگ و میزان شناخت شخص از رشته ی تخصصی‌اش باشد.

از آن‌جایی که وی‌کی‌پدیوی اسپرانتویی را، اسپرانتودانانی از سراسر جهان با ملیت‌های مختلف راه‌اندازی کرده‌اند و در آن مقاله می‌گذارند، نوشته‌های موجود نشان دهنده‌ی میراث ادبی اقوام مختلف در سراسر جهان است که گنجینه‌ای غنی و قابل‌دسترس است. مسلماً اسپرانتودانان بسیاری هستند که می‌توانند برای پیش برد این پروژه و غنی‌سازی آن، با پیوستن به این وسیله‌ی ارتباط جمعی و شروع فعالیت، کمک‌های شایانی کنند.

به چه‌ترتیب می‌توان وی‌کی‌پدیو را ویرایش کرد؟

وی کی پدیو بخشی از وی کی اُ (Vikio) با مضمون دایرةالمعارفی است. Vikio سایتی است که هر بازدیدکننده‌ای می‌تواند آن را به سادگی و آزادانه ویرایش کند. برروی هر صفحه، دکمه‌ای به نام "صفحه را ویرایش کن" وجود دارد. با کلیک کردن برروی دکمه، کاربر صفحه‌ی ویرایش را به همراه متن مقاله دریافت می‌کند که می‌تواند آن را آزادانه بازسازی و کامل‌تر سازد و سرانجام بافشار برروی دکمه‌ی "ثبت" نوشته را ویرایش کند. هم‌چنین برای هر مقاله صفحه‌ی مباحثه نیز وجود دارد. چنان‌چه دو یا چند ویرایشگر در مورد نکته‌ای باهم اتفاق نظر نداشته باشند، می‌توانند در این صفحه تا رسیدن به نتیجه‌ای رضایت‌بخش، بحث و تبادل نظر کنند.

شاید شما به‌عنوان مولف یک مقاله، در ابتدا از این امکان بترسید، چون این احتمال را می‌دهید که نوشته‌ی شما با یکسری جملات بی‌مفهوم و یا بی‌ارتباط با موضوع نوشته شده توسط عده‌ای دستکاری شود. ولی تجربه نشان داده که این‌گونه نیست بلکه برعکس، ویرایشگران بعدی مقالات به طور پیوسته آن‌ها را بهتر کرده‌اند. اما چنان‌چه از این قبیل موارد نادر رخ دهد، مسئولین این بخش و حتی هم‌کاران، سریع متن‌های دستکاری و تضعیف شده را اصلاح می‌کنند.

دیدگاهی بی‌طرفانه

یکی از اصول وی‌کی‌پدیو، داشتن دیدگاه‌های بی‌طرفانه است. چرا که وی‌کی‌پدیو نمی‌خواهد، حوزه‌ی تبلیغ و القای دیدگاه‌های با منظور اشخاص باشد.

ارجاعات متقابل

در متن مقاله‌ها به آسانی می‌توان هر واژه یا عبارت را به دیگر موارد مرتبط در سایر مقاله‌ها ارجاع داد. کافیست که هنگام جاگذاری متن واژه مورد نظر را داخل کروشه بگذاریم [[واژه مورد نظر]] و یا [[تیترها و واژه‌های مورد نظر]] . بدین ترتیب اگر بخواهیم در متن مطلب خود خواننده را به منبعی دیگر ارجاع دهیم از این روش استفاده می‌کنیم.

"چند زبانی"

یکی از خصایص ویژه و منحصر به فرد وی‌کی‌پدیو، چند زبانی زنده و رو به گسترش آن است. در هر زبان در داخل صفحه‌ی اصلی، کنار واژه‌های خوش‌آمدگویانه و فهرستی از مطالب اصلی آن (ریاضی، علوم طبیعی، فلسفه و از این قبیل) مهم‌ترین زیر مجموعه‌ها نیز آورده شده است. در داخل سایت علاوه بر امکانات زیادی که برای کمک به جستجوگر وجود دارد، دسترسی به موضوعات مشابه نیز امکان پذیر است. لینک‌های چندزبانی، به‌وسیله‌ی هر کد حرفی قابل اجرا هستند. در انگلیسی en، در اسپرانتو eo، و از این قبیل. چنان‌چه بخواهیم در این سایت، زبان جدیدی را که هنوز شروع به کار نکرده است، راه‌اندازی کنیم کافی است پس از تعریف کد دو حرفی آن زبان از آدرس زیر استفاده کنیم:

http://xx.wikipedia.org

در آدرس بالا به جای xx می‌بایست کد تعریف شده‌ی زبان مورد نظر را وارد کنیم.

"وی‌کی‌پدیو بدون شبکه"

در حقیقت وی‌کی‌پدیو با ورود کاربر به شبکه قابل‌اجرا است. ولی به تازگی این امکان نیز مهیا شده است که برای خواندن صفحاتش خارج از شبکه قادر به کپی کردن آن‌ها باشید. اما با این شیوه، کاربر، هم امکانِ ویرایش کردن را از دست می‌دهد، هم امکان استفاده از سرویس‌های چندزبانی را. به‌نظر می‌رسد که زمانی چاپ‌های کاغذی اثر نیز منتشر شوند که البته اجرای این طرح جای بحث و بررسی دارد و برای عملی کردنش، علاوه براین که می‌بایست دایرةالمعارف را به سطح خوبی رساند، باید مشکلات چاپی آن‌را برطرف کرد.

"موقعیت اسپرانتو"

نکته ی حائز اهمیت در پروژه ی وی کی پدیو، موقعیت زبان اسپرانتو است. اسپرانتو در کنار زبان های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، سوئدی، اسپانیایی و ژاپنی هم‌چون سرگروه قرار دارد و موقعیّت بالاتری را نسبت به زبان روسی و پرتغالی و ایتالیایی و حتی زبان چینی دارد.

با توجه به این که امروزه به وی کی پدیو چندزبانه بیشتر از رقبای تجاری شبکه ای (به طور مثال Encyclopedia Britannica) توجه می‌شود، می‌توان کادر آن را وسیع‌تر کرد تا اسپرانتو با انتشار و گسترش مقالاتش، ارزش‌هایش را هم‌چون زبان فرهنگی جهان به سایرین نشان دهد.

"اسپرانتو و رقبا"

وی کی پدیو "ولاپوک"، تنها دارای صفحه‌ی اصلی است که حتی یک مقاله هم ندارد. زبان "لاتین"، هم‌چون زبان مرده‌ی تاریخی قرن های گذشته، ظاهر شده‌است. "اینترلینگو" به نظر می‌رسد با داشتن ۲۵۰۰ مقاله جدی‌تر از سایرین باشد ولی بیشترین مقالاتش دو خطه است و بسیاری از موضوعاتش ترجمه نشده و زبان "ایدو" نیز هنوز در وی‌کی‌پدیو راه‌اندازی نشده است.

اما در این میان چیرگی همه جانبه‌ی زبان انگلیسی- امریکایی چیزی است که آدمی را به فکر و چاره‌اندیشی وا می‌دارد.

نمودارهای آماری جهانی نشان می‌دهند که درصد به‌کارگیری زبان هایی هم‌چون انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و سوئدی در میان کسانی که امکان استفاده از شبکه را دارند به نسبت کسانی که به این زبان‌ها صحبت می کنند، بالاتر است. با انعکاس این نابرابری، زبان انگلیسی- امریکایی نه فقط یکی از اولین بخش های وی کی پدیو بوده‌است که حتی گسترده ترین و مشهورترین و با کلاس‌ترین بخشی است که حتی در نزد دانشگاهیان به رسمیت شناخته شده است.

با توجه به آماری که جستجو گر Alex (www.alexa.com) ثبت می‌کند، پروژه‌ی وی‌کی‌پدیو یکی از ۱۰۰۰ سایت برتر و پربیننده‌ی در سطح جهان است.

زبان های مختلف، اغلب زبان انگلیسی را الگوی خود قرار داده‌اند و فقط مقالاتشان را انگلیسی می کنند. البته مناظره های عمومی در مورد این پروژه تا به اکنون، تقریباً تنها به انگلیسی گسترش پیدا کرده است. بنابراین کسانی که انگلیسی نمی دانند، می‌بایست برای برابری و دموکراسی در عرصه‌ی زبان بیشتر از قبل مبارزه و ایستادگی کنند.

آرزومندیم که اسپرانتودانان وی کی پدیوی اسپرانتویی را در سطح بالایی قرار داده و هر اسپرانتودانی که امکان ورود به شبکه را دارد، حتی با نداشتن تجربه‌ای در زمینه‌های کامپیوتری، تنها با صرف کمی از وقت آزادش، با توجه به رشته ی تخصصی و علاقه ی شخصی اش، در زمینه های علمی، هنری، حرفه ای، تاریخی و از این قبیل مطالبی را به ثبت برساند و موجب غنی‌ترشدن محتویات و سطح وی کی پدیوی اسپرانتویی شود که هم‌چون پنجره‌ای می تواند بازتابی از ارزش‌های فرهنگی اسپرانتو برای هر علاقمندی که امکان ورود به سایت را دارد، باشد.

اگرچه سخن‌گویان به زبان اسپرانتو از لحاظ تعداد و شمار در مقایسه با سایر زبان‌ها، در اقلیت هستند، ولی چیزی که این میان برجسته است، این است که اسپرانتودانان، افرادی باسواد و بافرهنگ هستند که حداقل به دو زبان تسلط دارند و با فرهنگ‌های مختلف آشنایی دارند. بنابراین آن‌ها به‌راحتی می‌توانند مطالبی را از زبان مادری خود به اسپرانتو ترجمه کرده و یا حتی در مورد موضوع‌های مورد علاقه‌شان اثری را تالیف کنند.

در وی کی پدیو دامنه ی موضوعات محدود نیست و هرکسی می تواند مقالاتی را در هر زمینه، از مطالب روزمره گرفته تا تخصصی، از خود به جای بگذارد. تالیف کردن به زبان اسپرانتو برای کسانی که در این زبان به قدر کافی مهارت کسب کرده‌اند، آسان تر از کسانی است که زبان های دیگری را یادگرفته اند و چنان‌چه مقالات نوشته شده توسط شخصی خیلی کامل نباشد، چه از لحاظ محتوا، چه از لحاظ زبانی و چه از لحاظ سبک، دیگران آن را درست و کامل تر خواهندکرد. بنابراین می توان به راحتی وی‌کی‌پدیوکارهای اسپرانتو زبان در بخش‌های مختلف، هم‌چون، مولفان، مترجمان و ویرایشگران و حتی صفحه‌بندان داشت.

نوشته‌ی Arno Lagrange

یکی از ویرایشگران وی‌کی‌پدیوی اسپرانتو

منبع: مجله‌ی اسپرانتو شماره‌ی ۱۱۶۶ (ژانویه‌ی سال ۲۰۰۴).

ترجمه: لومینا ابراهیم‌پور

اطلاعیه

به آگاهی می‌رساند:

مؤسسه‌ی سبزاندیشان در نظر دارد شاخه‌ی هنری خود را فعال نماید.
به همین منظور، همه‌ی اعضای علاقه‌مند به فعالیت در رشته‌های هنری به همکاری دعوت می‌شوند.

مسئول شاخه‌ی هنری آقای رامین پهلوانی بعد از ظهر روزهای سه‌شنبه هر هفته در دفتر مؤسسه پاسخگوی علاقه‌مندان می‌باشد.

تلفن همراه: ۰۹۱۲۲۱۸۴۱۰۶

تلفن: ۸۹۲۲۳۶۶ و ۷۴۳۷۱۳۸



اختتام کنگره جهانی اسپرانتو در چین با صدور بیانیه‌ی پکن

مهم‌ترین رویداد در تقویم سال اسپرانتیست‌های جهان باموفقیت هر چه تمامتر به‌پایان رسید. در این کنگره سفیر کشور ایران نیز در مراسم گشایش کنگره شرکت داشت. همچنین ۴ نفر از اسپرانتیست‌های ایرانی و یک نفر افغانی مقیم ایران در این همایش بزرگ شرکت داشتند. کنگره‌ای که در پکن برگزار شد یکی از بزرگ‌ترین کنگره‌های غیر اروپایی اسپرانتو بود. این کنگره که از توجه فوق‌العاده چین و روزنامه‌های خارجی برخوردار شد (و حتی در رسانه‌های داخلی کشورمان نیز منعکس شد) موجب سربلندی اسپرانتیست‌های چین پس ازسال‌ها تلاش در تدارک برپایی این کنگره عظیم گردید، مراسم باشکوه پایانی را صدور بیانیه پکن اعتبار بخشید.

بیانیه پکن

هشتادونهمین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو که از ۳۱ تا ۲۴ جولای۲۰۰۴ در پکن برگزار گردید و ۲۰۳۱ نفر از پنجاه و یک کشور در آن شرکت کردند به بررسی موضوع برابری *"زبان در روابط بین‌المللی"* پرداخت. باتوجه به این‌که سال ۲۰۰۴ حاکی از پنجاه سال رابطه رسمی بین انجمن جهانی اسپرانتو (UEA) و یونسکو بوده و با یادآوری این‌که قطعنامه‌های یونسکو نشان می دهد که نتایج حاصل از زبان اسپرانتو در زمینه تبادلات بین‌المللی فرهنگی برای نزدیک ساختن مردم جهان به هم‌دیگر و این که آن نتایج جواب‌گوی هدف‌ها و ایده‌های یونسکو می‌باشد و با ذکر این که گزارش "انسان متعالی۲۰۰۴ " در چارچوب از برنامه تعالی بخش سازمان ملل که اظهار می‌دارد: *"آزادی بیان و استفاده از زبان از هم تفکیک ناپذیرند"* با بهادادن به اقدامات دولت چین که به‌طور هدف‌مند به‌سوی تفاهم بین‌المللی گام برداشته و از تدریس و استفاده از زبان اسپرانتو پشتیبانی می‌نماید و هم خوانی این عمل با روح قطعنامه یونسکو که اعلام می‌داردکه:

در روابط بین‌المللی برای رسیدن به تفاهم و همکاری صلح‌آمیز اطلاع‌رسانی مردم‌سالارانه و داشتن حق برابر بر اساس روابط زبان‌های یک‌سان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

نظم جدیدی از زبان بین‌المللی مورد نیاز است که برابری و تنوع و دمکراسی را در مسائل مربوط به زبان و ارتباط موثر بین ملت‌ها و دیگر گروه‌های انسانی را با زبان‌های غیر مشابه تضمین نماید زیرا در دنیای کنونی وضعیت زبان با رشد روزافزون سلطه زبانی بر دیگر زبان‌ها امکان تحقق آن اصول را امکان ناپذیر می‌سازد.

زبان مشترک بی‌طرف در تنوع موجود زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف در سطح جهان کانون توجه این نظم در رسیدن به وحدت باشد

زبان بین‌المللی اسپرانتو با بیش از صد سال کاربری که عملا مفید بودن آن به اثبات رسیده است در خور توجه جدی سازمان‌های بین‌المللی و اعضاء دولت‌های آن‌ها و همه اشخاص و سازمان‌های خیرخواهی است که در دنیای امروز به دنبال صلح بوده و به تفاهم صلح‌آمیز در فضایی برابر احترام قائلند.

برای ایجاد نظم جدید زبان بین‌المللی و صلح جهانی ضروریست که از واردساختن زبان اسپرانتو به مدارس که با روح قطعنامه‌های یونسکو هم‌خوانی دارد قویا حمایت شود زیرا که زبان اسپرانتو یادگیری زبان را آسان کرده و حرکت به‌سوی جهانی شدن را تسریع می‌نماید.

قهرمان ششمین المپیک شطرنج جهان، بانویی است اسپرانتودان!



سوزان پولگار (Susan Polgar) به‌طور حرفه‌ای، زمانی بازی شطرنج را شروع کرد که تنها ۴ سال داشت. در آن زمان او در تورنمنت بوداپست (پایتخت مجارستان) که برای دختران زیر ۱۱ سال برگزار شده بود بازی کرد و توانست در هر ۱۱ مسابقه پیروز میدان باشد. سوزان اولین بانویی بود که توانست عنوان "استاد بزرگ" که سطح بالاتری نسبت به عنوان "استاد بزرگ زن" دارد را از آن خود سازد و چهار بار قهرمان جهان در رشته‌ی شطرنج باشد. سوزان تا به حال ۶ مدال المپیک شطرنج (سه مدال طلا، دو مدال نقره و یک مدال برنز) را در کارنامه‌ی بازی‌هایش دارد. اما جدای از دست‌آوردهای شخصی‌اش، کارهای ارزشمند فراوانی را برای شطرنج جهان انجام داده است. به طور مثال او برای اولین بار مکانی را به نام "سوزان پولگار" پایه‌گذاری کرده است که به گسترش شطرنج در بین زنان و جوانان در امریکا، به‌خصوص زنانی که اغلب از بازی کردن در برابر شطرنج بازان ماهر مرد می‌ترسند، کمک‌های فراوانی کرده است. ولی جدای از تمامی این‌ها، او توانایی دیگری دارد. او به هفت زبان مجاری، عبری، انگلیسی، روسی، اسپانیائی، آلمانی و اسپرانتو تسلط کامل دارد و سلیس و روان به این زبان‌ها صحبت می‌کند.

در ابتدا، تبریکات ما را به خاطر موفقیت های بزرگ‌تان در جهان شطرنج پذیرا باشید. برایمان بگویید که چطور اسپرانتو را فراگرفتید؟

– من ۱۰ یا ۱۱ ساله بودم که آموزش اسپرانتو را از طریق کتاب شروع کردم. در حقیقت تمامی اعضای خانواده‌ام زبان اسپرانتو را فرا گرفته‌اند، چرا که ما احساس می کنیم جهان می‌بایست با یک زبان یکسان و مشابه، توانایی برقراری ارتباط با سایر جوامع را داشته باشد و در این میان اسپرانتو می‌تواند انتخاب درستی باشد.

به چه نحوی از این زبان در زندگی شخصـی تـان استفاده کردید؟

– اولین تورنمنتی که من خارج از مجارستان بازی کردم در چکسلواکی برگزار شد. در حقیقت این تورنمنت یک جشنواره ی اسپرانتویی بود که در بین جشنواره های اسپرانتویی که تا آن زمان حضور داشتم، بهترین بود. من در طی سالیان گذشته، گاه به گاه از اسپرانتو استفاده های زیادی کرده‌ام، حتی امتحان دولتی نیز به این زبان برگزار کردم. ولی متاسفانه چندان امکان تمرین و ممارست در این زبان را ندارم. با این وجود مدت‌هاست که عضو و حامی جامعه‌ی اسپرانتودانان نیویورک هستم.

– آیا اسپرانتو تا به حال به طریقی در پیش‌برد شما در حرفه‌ی تخصصی‌تان کمکی کرده است؟

یادگیری و تسلط در بسیاری از زبان‌ها، برای پیشرفتم در زمینه‌ی شطرنج، به طور مستقیم، کمکی نکرده اما در بهتر کردن حافظه‌ام تاثیر چشم‌گیری داشته است، جدای از آن مقوله‌ی زبان تا حدی به شطرنج شباهت دارد. در هر دو زمینه منطق و بازشناخت گرایش‌ها و تمایلات باطنی مطرح است.

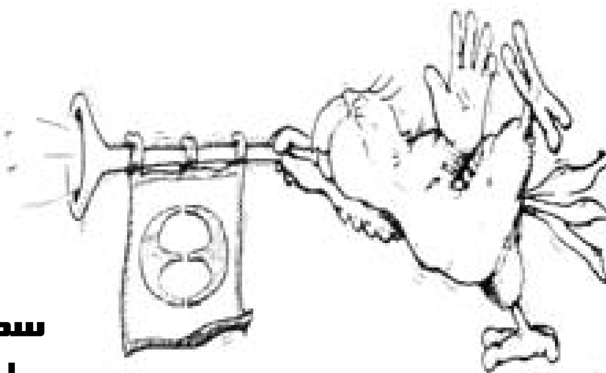
مصاحبه و تنظیم توسط: چوک اسمیت (Chuck Smith)
مجله‌ی Kontakto **شماره‌ی ۲۰۲ – صفحه‌ی۷**

موسسه‌ی سبزاندیشان،
انجمن اسپرانتوی ایران
همه‌ی علاقه‌مندان و دوستداران
اسپرانتو را دعوت به عضویت می کند!

★ برای تقویت فعالیت‌های فرهنگی اسپرانتو
★ گسترش و به کارگیری اسپرانتو
★ حمایت از اسپرانتو
★ استفاده از تخفیف‌های ویژه

عضو انجمن اسپرانتو ایران شوید!

اشتراک مجله



مشترکان مجله سهام‌داران آن هستند! برای حمایت از ادامه انتشار مطبوعات، نشریه‌های دلخواه‌تان را مشترک شوید!

اولین و تنها مجله‌ی اسپرانتو زبان در ایران!

حق اشتراک یک ساله (۴ شماره)

با پست معمولی ۲۸۰۰۰ ریال

با پست سفارشی ۴۰۰۰۰ ریال

شرایط اشتراک داخل کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲ـ حق اشتراک را به حساب جاری **۴۰۱۸۱۶۱۷** به نام فریبا نوری مجد، بانک رفاه کارگران، شعبه‌ی پاسداران، کد ۱۴۰(قابل پرداخت در شعب سراسر کشور) پرداخت کنید. ۳ـ اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی تهران، صندوق پستی ۱۸۴ - ۱۷۷۶۵، مجله‌ی سبزاندیشان پست کنید.

شرایط اشتراک خارج از کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲– مبلغ اشتراک برای:

– اروپای غربی: ۲۰ یورو.

– اروپای شرقی+آسیا+آفریقا+ آمریکای جنوبی: ۱۵ یورو .

– آمریکای شمالی+ ژاپن+ کره‌ی جنوبی+ اقیانوسیه: ۲۵ یورو می‌باشد.

۳– حق اشتراک را به یکی از حساب‌های زیر به نام Universala Esperanto-Asocio واریز نمایید و در فیش مربوطه کد iece-h را قید کنید.

MeesPierson, Postbus 749, 3000 AS Rotterdam (konto: 25.52.89.804); ABN-Amro Bank, Postbus 949, 3000 DD Rotterdam (konto: 42.60.51.599).

و یا پست بانک در یکی از کشورهای زیر به نام Universala Esperanto-Asocio, Rotterdam واریز نمایید و در فیش مربوطه کد iece-h را قید کنید.

Belgio: 000-1631831-97; ***Germanio*** *(Koeln)*: 3182 91 509 BLZ 370 100 50; ***Nederlando***: 37 89 64 ; ***Svedio***: 74374-0; ***Svislando*** *(Bulle)*: 12-2310-0.

۴- در صورت امکان از طریق پست الکترونیکی فرم اشتراک را برای ما ارسال کرده و ما را از پرداخت حق اشتراک خود آگاه کنید.

فرم اشتراک در نشانی اینترنتی مجله نیز قابل دسترسی می‌باشد

http://www.magiran.com/maginfo.asp?mgID=2899

شماره‌های گذشته در دفتر مجله موجود می‌باشد

فرم اشتراک مجله

نام: نام خانوادگی: سن: تحصیلات:

تاریخ شروع اشتراک: از شماره:

کدپستی: شهر: تلفن:

نشانی:

امضاء:

کاروان بزرگ اسپرانتودان‌های ایرانی

برای شرکت در صدمین سالگرد برپایی

کنگره‌ی جهانی اسپرانتو

نودمین کنگره‌ی بین المللی اسپرانتو – ویلینوس
لیتوانی ۲ تا ۹ امرداد ماه ۱۳۸۴

ثبت نام: تا ۲۸ اسفند ۱۳۸۳

اعضای UEA	**۱۵۸۲۰۰ تومان + ۲۰۰۰۰۰ تومان = ۳۵۸۲۰۰ تومان**
غیر اعضا:	**۱۹۷۷۵۰ تومان + ۲۰۰۰۰۰ تومان = ۳۹۷۷۵۰ تومان**
جوانان:	**۹۷۱۰۰ تومان + ۲۰۰۰۰۰ تومان = ۲۹۷۱۰۰ تومان**

از فروردین ۱۳۸۴ به بعد

اعضای UEA	**۱۹۵۵۰ تومان + ۲۵۰۰۰۰ تومان = ۴۴۷۵۰۰ تومان**
غیر اعضا:	**۲۴۱۵۰۰ تومان + ۲۵۰۰۰۰ تومان= ۴۹۱۵۰۰ تومان**
جوانان:	**۱۴۹۰۰۰ تومان + ۲۵۰۰۰۰ تومان= ۳۳۹۰۰۰ تومان**

توجه:

– مبالغ فوق قبل از نشانه‌ی (+) بیانگر **"حق شرکت در کنگره"** می‌باشند و مبلغ بعد از (+) بیانگر حداقل حق شرکت علی‌الحساب در کاروان است.

– مبالغ ذکر شده قبل از نشانه‌ی (+) در بالا غیر قابل برگشت و انتقال به غیر می‌باشد و این بدان معناست که با ثبت نام و پرداخت هزینه‌ی شرکت در کنگره، هزینه‌ی شرکتِ پرداخت شده در صورت انصراف شرکت کننده به هر دلیلی قابل برگشت نمی‌باشد.

– گروه جوانان به کسانی اطلاق می‌شود که متولد۱/ ۱/ ۱۹۷۵ تا ۳۱/ ۱۲/ ۱۹۸۴ باشند. متولدین بعد از ۳۱/ ۱۲/ ۱۹۸۴ که همراه والدین خود شرکت می‌کنند مبلغی جهت ورودیه به کنگره نمی‌پردازند.

* مبلغ نهایی و دقیق سفر در بیستم اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۴ مشخص خواهد شد و به اطلاع ثبت نام کنندگان خواهد رسید.

** برآورد اولیه هزینه سفر در حدود ۷۵۰۰۰۰ تومان برای ثبت‌نام کنندگان دوره‌ی اول می‌باشد(۲ هفته سفر هوایی رفت و برگشت ازتهران به مسکو و زمینی رفت و برگشت از مسکو به ویلینوس+ هزینه‌ی تقریبی اقامت، رفت و آمد و غذا). برای ثبت‌نام کنندگان دوره‌های بعد به ترتیب ۵۰ و۱۰۰ هزار تومان به مبلغ نهایی سفر آن‌ها اضافه خواهد شد بنابر این کسانی که در مرحله‌ی اول ثبت نام می‌کنند هزینه‌ی نهایی سفر آن‌ها حداقل ۱۰۰۰۰۰ تومان از کسانی که در فروردین ماه ۱۳۸۴ ثبت نام می‌کنند کمتر خواهد بود!.

*** کسانی‌که به هر دلیلی قبل از خردادماه ۱۳۸۴ از سفر منصرف شوند: حق شرکت در کنگره آن‌ها قابل عودت نخواهد بود اما پس از کسر ۱۰درصد از مبلغ ثبت نام مابقی را دریافت خواهد نمود.

**** مابقی مبالغ در اول تیرماه ۱۳۸۴ از شرکت کنندگان دریافت خواهد شد.

***** اعضای انجمن اسپرانتو ایران (سبزاندیشان) از ۲ درصد تخفیف ویژه برخوردار هستند.

نحوه‌ی پرداخت:

– مراجعه به دفتر انجمن و پرداخت نقدی (لطفا حتما رسید را دریافت کنید) و یا حساب **۰۵۸۴۱۰۰۳۳۵۳۳۱** عابر بانک سپه به نام محمدرضا ترابی (لطفا پس از واریز وجه به تلفن ۷۴۳۷۱۳۸ اطلاع دهید)

عضویت در سازمان جهانی اسپرانتو

کسانی که علاقه‌مند به عضویت در انجمن جهانی اسپرانتو هستند می‌توانند یکی از رده‌های عضویت زیر را انتخاب نموده و با پرداخت حق عضویت مربوط به رده‌ی خود با توجه به شرایط مندرج اقدام نمایند:

❑ **عضویت [membro-abonanto kompleta]A(-T)** **۳۲۴۰۰۰ ریال**

دریافت کارت عضویت+ کتاب سال (Jarlibro)+ ماه‌نامه Esperanto

افراد زیر۳۰ سال به‌طور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله‌های Kontakto و tejo-tutmonde را دریافت می‌کنند.

❑ **عضویت [membro-abonanto-jarlibro] MA(-J)** **۱۳۲۰۰۰ریال** ***دریافت کارت عضویت+ کتاب سال(Jarlibro)***

افراد زیر ۳۰ سال به‌طور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله های Kontakto و tejo-tutmonde را دریافت می‌کنند.

❑ **عضویت [membroabonanto-gvidlibro] MG** **۶۰۰۰۰ ریال**

کتابچه راهنمای جنبش اسپرانتو +دریافت کارت عضویت [قسمت نخست کتاب سال]

افراد زیر ۳۰ سال به‌طور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله Kontakto را دریافت می‌کنند.

برای شرکت درکنگره‌ها، خرید کتاب (از خارج)، پرداخت حق عضویت به***UEA*** و آبونمان نشریات و .... مبلغ مورد نظر را به **حساب سیبا بانک ملی ایران ۰۱۰۰۱۸۹۹۲۰۰۰۸ به‌نام حمزه شفیعی** واریز نموده و فیش آن را به صندوق پستی **۱۸۴-۱۷۷۶۵** تهران ارسال نمایید تا در اولین فرصت ممکن سفارشات شما انجام پذیرد.

IRANA ESPERANTISTO

Pajam-e Sabzandisân

N-ro: 9 Jaro: 3 Aŭtuno 2004

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto

ISSN 1728-6174

- ***Ferdoŭsio, La Rekreinto de La persa***

FERDOŬSIO

Pajam-e Sabzandiŝan (*Mesaĝo de Verdpensuloj*)

ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO estas kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia kiu presiĝas en Irano E-e kaj perse.

IRANA ESPERANTISTO

Respondeca direktorino :
Fariba N. Maĝd
Ĉefredaktoro :
M. Reza Torabi



Kovrilo:
Pri Ferdoŭsio de Daniz Habibpur

•

Persa kovrilo:
Temas la artikolon Vikipedio

Grafikaĵo: *Babak Torabi*
Eldonaj aferoj: *Reza Haĝihasanlu*
Eksterlanda abono: *Hamzeh Ŝafii*

•

Adresoj:
✉P.O.Kesto 17765-184,
Tehran, Iran
☏(0098 21) 7437138
🖷(0098 21) 7463812
TTT-ejo : www.sabzandishan.com
Retpoŝto: info@sabzandishan.com

•

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Ĉia presa aŭ eletronika citado aŭ eldonado de materialoj de *IRANA ESPERANTISTO*, ĉu originale ĉu tradukite en aliajn lingvojn, estas permesata. Bonvole menciu pri la fonto kaj la originala lingvo (t.e. Esperanto aŭ la persa) kaj se eble, informu nin pri eldonaĵo en kiu aperis io de aŭ pri *IRANA ESPERANTISTO* aŭ/kaj sendu kopion al ni.

Enhavo:

Persa parto :

Estimataj legantoj!

Ĉi-jare dum la UK okazinta en Pekino-Ĉinio, en la belartaj konkursoj de UEA por unua fojo iu irana esperantisto gajnis la premion kiel "Nova talento". Li estas nia kolego d-ro Kejhan Sajjadpur kiu ekde la unua numero de nia revuo kunplumas kaj per siaj kontribuaĵoj pliriĉigas nian revuon. Estas honoro al nia redakcio kies ano gajnis premion en la UEA belarta konkurso kaj espereble tra tiu ĉi tribunalo ni prezentu ankaŭ aliajn talentajn irananojn kiuj plumadas en la verda lingvo al internacia komunumo esperantista!

Kejhan Sajjadpur sufiĉe forte sia tempe rolis en la junulara movado kaj kiel membro de IREJO kaj TEJO-komitatano puŝis la movadon kaj nun kiel komitatano de IREA ankaŭ rolas sindoneme. Nome de la redakcio ni deziras sanon kaj pluan sukceson al li!

Ĉi-numere vi trovas ampleksan legaĵon pri Ferdaŭsio, la reviviginto de la persa lingvo.

Ankaŭ enestas variaj legaĵoj pri Irano mem kaj gutoj de irana kulturo en diversaj formoj kaj poemoj kaj prozoj.

Dank´ al gesamideanoj kiuj favore kaj sincere kunhelpas nin, jen la 9-a numero de IRANA ESPERANTISTO en viaj manoj!

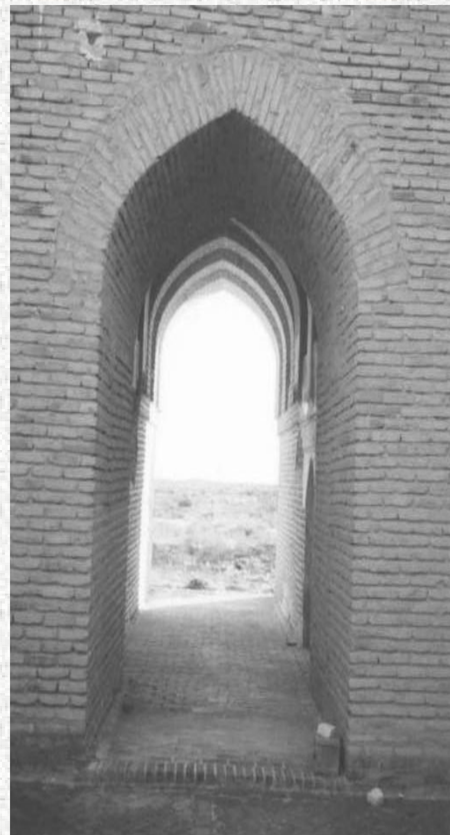
Bonan legadon!

La Red.

Nova proverbaro

Morteza Mirbagian

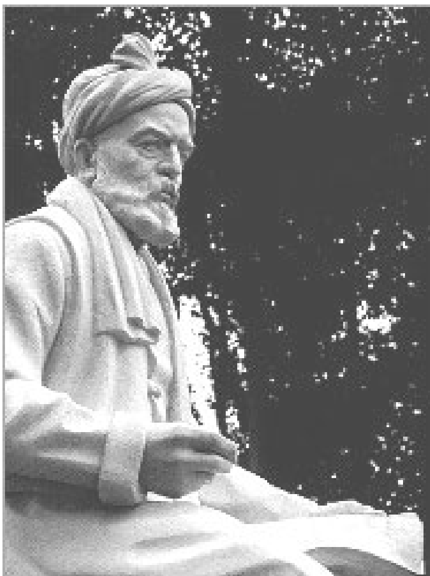
Infano bezonas ludon, amon, estimon kaj laûdon.
Se ne estus pro profito, nenie okazus milito.
Kiam profito permesas, oni humanecon forgesas.
Fajro tuj estingiĝas sen aero, kaj homo velkas sen just' kaj libero.
Interbatalo de katoj, estas bona por la ratoj.
Se oni ne klaĉojn aûskultus, ĉie klaĉoj ne tiom multus.
Kiu klaĉulojn regalas, kun klaĉuloj egalas.
Neniu estas sanktulo, al neniu mankas makulo.
Fermitaj estu buŝoj de saĝuloj, sed malfermitaj iliaj okuloj.
Klaĉulo, aĉulo.
Kiu serĉadas fiulon, enrigardu spegulon.
Se fiŝo ekaperus en la seka rivero, el politikista buŝo ankaû aperus VERO.
Inter edz' kaj lia edzino, ne daŭras pac' sen disciplino.
Rivero revenas al maro, kaj homo al sia najbaro.
Por juĝi pri aliaj uloj, kredu nur je viaj okuloj.
Viron konu laŭ penso, kaj tigron laŭ potenco.



Estas kapabla, kiu scias.
De la scio oldkor' juniĝas.

Ferdoŭsio, la Rekreinto de la Persa

Asad Mabub



Ferdoŭsio = Irano

D-ro M.R. Ŝafii Kadkani, en sia antaŭparolo al de-li-redaktita *Asrar-ot-Toŭhid* (La Sekretoj de l' Unueco) diris: *"Samkiel Hafezo (1320-1389) estas simbolo de persa poezia arto, kaj Abu-Said Abol-Ĥejr (967-1049) asociiĝas kun mistikismo, Ferdoŭsio (940?-1020?), egalas al Irano mem."* Tio estis ĉefe Ferdoŭsio, kiu per sia vivoverko Ŝahnameo, re-temigis la persan, ekflorigis ĝin per reaplikado de pure persaj vortoj, kaj faris el ĝi akson por naciaj konscienco kaj identeco inter ĉiuj irananoj. La persa, precipe per Ŝahnameo, transformiĝis en nacian komunukilon kaj kunigilon, kiu allogis plejmulton de irananoj kaj estigis fortan komunan aparten-senton naciisman en ilin:

Se Irano ne ekzistu, mia korpo ne ekzistu
Sur tiu ĉi regiono, vivanta hom' ne ekzistu

Liaj vivado kaj verko

La majstro Abol-Gasem Ferdoŭsio naskiĝis en Ĥorasano en la vilaĝo Baĵ apud la urbo Tus, ĉ. jaro 940 p.K. Lia granda epopeo nomata Ŝahnameo (La letero aŭ la libro de Ŝahoj aŭ Reĝoj), al kiu li dediĉis la plimulton de sia plenaĝula vivo, estis origine ekpoemigita per alia poeto de Tus por la samanida princo de Ĥorasano, kiu estis la ĉefa instiganto de la revivigo de persaj kulturaj tradicioj post la araba konkero en la sepa jarcento. Dum vivdaŭro de Ferdoŭsio ĉi tiu dinastio estis konkerita per la gazneidaj turkoj, kaj ekzistas diversaj rakontoj en mezepokaj tekstoj priparolantaj la indiferentecon montrita per la nova reganto de Ĥorasano, sultano Mahmud Gazneida, pri Ferdoŭsio kaj lia vivoverko. Ferdoŭsio laŭdire forpasis ĉirkaŭ 1020 malriĉa kaj ĝenita de la sultana neglekto, kvankam memfida pri si kaj certa pri finfina famo de sia verko. Ŝahnameo aŭ La Epopeo de Reĝoj estas unu el la sendubaj klasikaj verkoj de la mondo. Ĝi rakontas pri historiaj herooj de antikva Persujo. La enhavo de la verko kaj la stilo de la poeto por priskribado de la okazaĵoj forportas la legantojn reen al la antikvaj tempoj kaj igas ilin senti kaj sensi la okazaĵojn. Ferdoŭsio laboris dum tridek jaroj – aŭ eĉ tridek kvin jaroj, laŭ iuj fontoj - por fini ĉi tiun majstraĵon.

Valoro de Ferdoŭsio

Kvankam en iranaj okcidento (Sistano) kaj nordokcidento (Ĥorasano) ekde semidependaj kaj sendependaj dinastioj de Irano kiel Taheridoj (820-872 p.K), Saffaridoj (870-892 p.K.) kaj Samanidoj (874-903 p.K.), la persa lingvo komencis utiliĝi en la kontegoj disvastiĝonte inter la popolojn - kaj tial ĝi nomoĝis *farsije dari* (la kortega persa) – tamen pliposta Ferdoŭsio registris sian nomon en la historio de la persa lingvo kiel ties ĉefa rekreinto. Certe grandaj poetoj iranaj kiel Ŝahid Balĥi kaj Rudakio – siavice epitetita kiel la patro de la persa poemo - komencis poemi en la persa antaŭ Ferdoŭsio post la araba alveno en Iranon (636 p.K.), tamen

malmulte da iliaj poemoj konserviĝis ĝis hodiaŭ.

Ferdoŭsio estas konsiderata kiel la plej granda persa poeto, aŭtoro de la Ŝahnameo, la persa nacia epopeo, al kiu li donis ĝian finan, kaj daŭreman formon. Li bazigis sian poemon plejparte sur pli frua proza versio. Por preskaŭ mil jaroj la persoj daŭre legadis kaj aŭskultis deklamojn de lia ĉefverko. Ĝi estas la historio de glora pasinteco de Irano, konservita por ĉiuj tempoj en belsonaj kaj majestaj versoj. Kvankam skribita antaŭ 1000 jaroj, ĉi tiu verko estas tiel komprenebla por la ordinara, moderna iranano, kiel la Reĝo James (elp. Ĝejmz) versio de la Biblio por moderna anglaparolanto. La lingvaĵo, utiligita por la poemoj estas surbaze de pahlavia originalo; ĝi estas pura persa kun nur la plej eta miksiĝo kun la araba.

Inform-fonto pri Lia Vivo

La vivo de Ferdoŭsio, kiel lia epopea ĉefverko estas miksita kun legendoj. Diversaj fontoj eldiras variajn rakontojn pri li. Tamen, unu el la pli detalaj kaj pli aŭtentikaj fontoj pri lia vivo estas Ĉahar Magale (Kvar Artikoloj) aŭ alinome *Maĝma-on-Navader* (Kolekto de Raruloj) verkita en 1171 p.K. per Abol-Hasan Nezam-od-Din Ahmad-ebne Omar-ebne Ali de Samargando, konata kiel Nezami Aruzi. Kvankam verŝajne ankaŭ en tiu ĉi fonto ekzistas misinformoj kaj miscitoj, tamen legendaĵoj ĝiaj ŝajnas malpli multaj kompare al aliaj fontoj. Tiu ĉi artikolo plejparte prezantas la rakontojn laŭ ĉi font-verko. Pli certaj misinformoj estos klarigitaj.

Ferdoŭsio per Ŝahnameo, re-temigis la persan, ekflorigis ĝin per reaplikado de pure persaj vortoj, kaj faris el ĝi akson por naciaj konscienco kaj identeco inter ĉiuj irananoj.

Ekzemple, laŭ Nezami, Ferdoŭsio estis *dehgan* (bienhavanto), ĝuanta komfortan enspezadon el siaj bienoj. Li havis nur unu infanon, filinon, kaj la ĉefa motivo por ke li ekprenis la plumon por la tasko, kiu okupis lian tempon por pli ol 30 jaroj, estis provizi valoran doton por ŝi. Multaj dubas pri diraĵo de Nezamio ĉi-prie, ĉar unue Ferdoŭsio plejeble havis ankaŭ filon, kiu - kiel dirite en Ŝahnameo - forpasis kiam estis 37-jaraĝa. Dum bela poemo Ferdoŭsio diras: “Mi devas utiligi la konsilon de mi mem, kaj pripensi la morton de mia filo. Estis mia vico (por morti) sed tiu junulo foriris, kaj sekve de ĉagreno perdi lin, mi estas kvazaŭ senspirita korpo. La junulo, kiam 37-jariĝis, forlasis la mondon neatinginte siajn deziraĵojn.”

Due, Ne ŝajnas logike komenci 30-jaran taskon je 40-jaraĝo por prepari doton por filino, kiu ĝis tiam ja estus delonge edziniĝinta! Lia motivo certe ampleksis aliajn ambiciojn kulturajn, pri kiuj skribiĝos pli detale sube.

La vivokazaĵoj de la majstro Abol-Gasem Ferdoŭsio, ĝuste kiel la ravaj rakontoj de lia eterna ĉefverko Ŝahnameo, estas allogaj historie kaj miksitaj kun legendoj.

La Origino de Ŝahnameo

Ŝahnameo de Ferdoŭsio, poemlibro entenanta preskaŭ 60,000 versduojn, estas bazita plejparte sur proza verko samnome kompilita en frua viraĝo de la poeto en lia naskiĝejo Tus. Ĉi tiu proza Ŝahnameo estis siavice kaj plejparte la traduko de pahlavia (Meza Persa) verko, nomata la Ĥvataj-namak, historio de la reĝoj de Persujo de mitaj tempoj daŭre ĝis la regado de Ĥosroŭ La Dua (590-628 p.K.), sed ĝi ankaŭ enhavas pluajn materialojn daŭrigante la historion ĝis la forigo de la sasanidoj (226-636 p.K.) per la araboj preskaŭ meze de la 7a jarcento p.K. Unuafoja persono, kiu entreprenis la versigadon de ĉi tiu kroniko de antaŭ-islama kaj legenda Persujo estis Mansur-ebne Ahmad Dagigi de Tus, poeto ĉe la kortego de la samanidoj (847-903 p.K.). La kialo estis la deziro de Nuh-ebne Mansur, kiu surtroniĝinte kiel samanida reĝo, ege sopiris kreigi historion de siaj prapatroj en verson. Tamen Dagigi murdiĝis per sia sklavo post kompletigado de nur 1000 versoj. Bonŝance Dagigi-a milopa versaro atingis al Ferdoŭsio. Ĉi tiuj versoj, kiuj pritraktas ankaŭ la alvenon de la profeto Zoroastro, estis poste inkluzivitaj per Ferdoŭsio, kun ŝuldigaj agnoskoj en la novaj poemoj de li mem. Kiel tie diras Ferdoŭsio, la Dagigi-a parto kovris la historion ekde Goŝtasp ĝis Arĝasp.

Motivoj por Krei Ŝahnameon

Kiel dirite, Nezami skribis ke Ferdoŭsia motivo por enversigi Ŝahnameon, estis provizi indan doton por sia ununura filino. Tamen, aliaj verkistoj diris pri aliaj motivoj.

Laŭ Ŝebli Nomani – kiu i.a. rakontis pri sonĝo de la patro de Ferdoŭsio, kio interpretiĝis kiel poetiĝo estonta de la filo kun mondfamo – Abol-Gasem junaĝe decidis poemigi la historion de la persaj monarkoj, ĉar

li taksis sin el la posteoluj de zoroastranoj, kies religion kredis la antaŭ-islama Irano. Eble la plej granda vera motivo de Ferdoŭsio por poemigado kaj tiele eternigado de la Ŝahnameo estis – kiel fakte ja okazis – restarigado de la persa lingvo, kaj pere de la lingvo unuecigi irananojn, kaj donaci al ili ilian historian identecon komunan en bela formo parkeriginda kaj sin-disvasiganta. Nun eble troviĝas neniu iranano, kiu ne scias parkere almenaŭ kelkajn versojn de la verko. Ili reklamemas la belversojn fiere kaj naciece.

Grava karakterizaĵo de Ferdoŭsio kaj lia verko estas tio, ke dum la tempo, kiam la araba lingvo estis konata kiel la ĉefa lingvo de scienco kaj literaturo, li uzis preskaŭ nur la persan en sia majstraĵo. Kiel Ferdoŭsio mem diris:

"Pere de la pura persa, mi vivigis la persarojn."

Kun Ŝahnameo ĉe la Sultanon

La Ŝahnameo, fine kompletigita ĉ. 1010 p.K., estis prezentita al la konata sultano de gazneida dinastio (962-1186), nomata Mahmud Gazneida (r. 998-1030), kiu ĝis tiu tempo jam faris sin la mastro de Ferdoŭsia patrio, Ĥorasano. Informoj pri la rilatoj inter la poeto kaj li estas plejparte legendaj. Laŭ Nezami, Ferdoŭsio venis al Gazneo (ĉefurbo de gazneidoj, kaj deven-vorto de ilia dinastinomo) persone kaj pere de bona kabineto de la ministro Ahmad-ebn-Hasan Mejmandi (m.1032 p.K.) povis certigi la akceptiĝon de la poemaro per la sultano.

Tamen, tuj poste Mahmud ŝanĝis sian opinion. Pri la kaŭzo de lia opini-ŝanĝo ekzistas diversaj klarigoj. I.a. iuj diras ke lia bufono, Ajazo kaŭzis tion kalumniante ĉe li kontraŭ Ferdoŭsio. Aliaj diras ke tiam Mahmud konsultis certajn personojn - kiuj estis malamikoj de la ministro - pri la rekompenco por la poeto. Nezami aludas ke ĉirkaŭuloj de Mahmud parolis kontraŭ religia kredo de Ferdoŭsio kaj diris, ke al Ferdoŭsio devus esti donitaj nur 50,000 derhamoj, kaj eĉ ĉi tiom, ili diris, estis tro multe por li! Mahmud, estis influita per iliaj vortoj, kaj fine Ferdoŭsio ricevis nur 20,000 derhamojn. Amare malkontentigita, li iris en banujon kaj, elvenante, aĉetis trinkaĵon kaj dividis la tutan monsumon inter la banujisto kaj la vendisto de la trinkaĵo!

Al Alia Regnestro

Evitonte la sultanan koleriĝon, Ferdoŭsio foriris unue al Harato (en nuna Afganio), kie li estis kaŝita dum ses monatoj, kaj poste, tra sia naskiĝloko Tus, al Mazandarano, kie li rifuĝis ĉe la kortegon de la Sepahbod Ŝahrijar (-ebne Ŝervin-ebne Rostam), kies familio ĝuis devenon de la lastaj sasanidaj ŝahoj (226-636 p.K.), kiel Jazdgerdo. Tie Ferdoŭsio verkis satiron da 100 versoj kontraŭ sultano Mahmud, kion li enigis en la antaŭparolon de la Ŝahnameo kaj legis ĝin por Ŝahrijar, kaj samtempe proponis al li dediĉi la verkon al li, kiel posteulo de la antikvaj reĝoj de Persujo, anstataŭ al Mahmud. Ŝahrijar, tamen, persvadis lin lasi la verk-dediĉon al Mahmud, kaj pagis al li por ĉiu verso de la satiro po 1000 derhamojn, kaj tiel forigis la satiron el la antaŭparolo de Ŝahnameo. Tamen – laŭ Nezami – 6 versoj de la satiro postrestis, kiuj portas ĉiujn markojn de aŭtentikeco. Patro de Mahmud fakte estis sklavo unue, kaj tial Ferdoŭsio poemis pri li jene en parto de la postrestintaj versoj de la satiro:

“La ido de sklavo povas fari nenion
Kvankam patro lia regadis al region’
Registaro de ŝaho certe ne estas bona
Se ne, tuj estus al mi inde sidlokodona
En prapatraro lia ne ekzistis grandeguloj
Do li ne povis aŭskulti pri l’ veraj fameguloj”

Laŭa Edzino

La edzino de Ferdoŭsio, certe estis laŭ li kaj lia ideo kaj ili ĝuis tre belajn rilatojn, ĉar la unua historio, kiun Ferdoŭsio enpoemigis, estis “Biĵano kaj Maniĵea”, kies rakontinto estis la edzino. En la enkonduko de la historio, Ferdoŭsio tre bele parolas pri tio.

Krome, edzino, kiu ĉion preparis por komforto de la edzo ĉu materiale ĉu mense, kaj senplende lasis sian edzon perlabori nenion por 30 jaroj, nur verkante idealen, kaj kontentigis sin per pli simpla vivmaniero materia, ne povus havi plej etan kontraŭecon al la granda laboro de la edzo kaj li mem.

Tragika Forpaso

Laŭ la rakonto de Nezami, Ferdoŭsio forpasis tre malĝustatempe, t.e. ĵus kiam sultano Mahmud estis firme decidinta kompensi sian nejustan traktadon rilate al la poeto per sendado de 60,000 derhamoj kiel donaco. Kiam la kameloj surportantaj la donacon de la sultano eniris tra la Rudbar-pordego, la kadavro de Ferdoŭsio estis eliranta tra la pordego. Nek la filino de Ferdoŭsio akceptis Mahmudan donacon. Kiam li informiĝis pri tio, ordonis elspezi la monon por starigi *Rebate Ĉahe* (karavanejo-gastejo Ĉahe) ĉe Tus.

Nezami ne menciis la daton de Ferdoŭsioa

forpaso. La plej frua dato transdonita per posteuloj estas 1020 kaj la plej lasta 1026 p.K.; plejeble li vivis pli ol 80 jaroj.

Sennombraj Laŭdoj

Multaj iranaj kaj neiranaj esploristoj jam verkis pri Ferdoŭsio laŭdegante lian karakteron kaj vivoverkon. Mondskale, ekz-e, laŭ la internacia kunveno okaze de la 1000-a datreveno de Ferdoŭsio en Tehrano en 1934, Ŝahnameo rekoniĝis kiel ano de kvaropo, kies aliaj tri estas Iliado de Homero, La Dia Komedio de Danteo kaj Verkaro de Ŝekspiro. Iranoskale , laŭ M.A. Forugi, Ferdoŭsio apartenas al kvaropo, kies aliaj membroj estas geniuloj Rumio, Sadio kaj Hafezo.

Laŭ prof. Theodor Noeldoke, kiu plenumis profundan esploradon pri naciaj epopeoj de Irano, kaj verkis libron titolita La Nacia Epopeo de Irano, “Tiu ĉi nacia epopeo (Ŝahnameo) estas tiel grandioza, ke neniu nacio sur la tero havas similan al ĝi.”

Jen kion diris prof. Cowbell pri Ferdoŭsio kaj lia verkego:

"Aŭgusto (Augustus) diris ke li trovis Romon en briko, kaj forlasis ĝin en marmoro, kaj Ferdoŭsio trovis sian landon preskaŭ sen literaturo, kaj forlasis ĝin kun poemo, kiun ĉiuj postaj poetoj povis nur imiti kaj neniam superi, kaj kiu, efektive, povas rivali kun ĉiuj poemoj eĉ en iliaj strangaj stiloj, kaj eble elstaras tiel unika en Azio, kiel epopeoj de Homero en Eŭropo ... Lia versigado estas rave melodia, kaj neniam interrompiĝas per severaj konstru-formoj, kaj la poemo daŭriĝas de la komenco ĝis la fino, kiel rivero, kun nerompita fluado de harmonio.”

FONTOJ:

Nezami Aruzi, *Ĉahar Magale* (Kvar Artikoloj), (red.) D-ro Z. Safa, Tehrano: Amir-Kabir, 1983 (10-a eld.), 39 p., p. 33-39.
Mohammad Ravaji (Red.), *Bar Ĉekade Ŝahname* (Sur la Montopinto de Ŝahnameo), 5 rakontoj elektitaj el Ŝahnameo, Tehrano: Nahid eldonejo, 1992, 407 p., p. 9-19.
www.iranchamber.com/literature/ferdowsi/ferdowsi.php


Far majstro Mahmud Farŝĉian

Donu verŝistin'
el eterna vin'
ne trovota en paradizo
Apud Roknabad rivereto
kaj la ĝardenon preĝejan

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را

Hafezo

tradukita de d-ro K. Sajjadpur

Majstro Mahmud Farŝĉian naskiĝis en 1929 en Esfahano. Liaj familianoj ĉiuj estis arto-ŝatantoj. Dum kelkaj jaroj li estis studento de elstaraj tiamaj art-majstroj kiel Haĝ Aqa Mirza Aqa Emami kaj Issa Bahadori. Post kompletiĝo de siaj studoj en esfahana artlernejo, li vojaĝis al Eŭropo studonte pri la verkoj de la famaj okcidentaj artistoj.

Li ricevis sian unuan medalon artan kaj kulturan de Irana prezidento la 3-an de Julio, 1995. Prezentante ravajn kaj aŭtentikajn iranajn artaĵojn, li akiris internacian famon. Ĝis nun li gajnis multajn internaciajn premiojn kaj liaj verkoj estas parto de multaj artkolektoj tra la mondo. Ni prezentos kelkajn liajn artaĵojn ĉinumere.

Fonto: http://www.iranonline.com/art/farshchian/

La versoj de Ŝahname

Kejhan Sajjadpur

Je la nomo de Dio de l' vivo kaj menso
ke pli supre ol tio ne pasas la penso,
Dio de l' univers' kaj turniĝanta ĉiel',
Briliganto de l'suno, luno kaj matenstel'.

بنام خداوند جان و خرد　　کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند کیهان و گردان سپهر　　فروزنده ماه و ناهید و مهر

Per la supraj versoj komenciĝas la epopea ĉefverko de la persa lingvo, Ŝahnameo, verkita de granda majstro de la persa poezio, Ferdoŭsi. La libro aranĝiĝis laŭ la regadperiodoj de iranaj antikvaj reĝoj, la plej amplekse restinta parto de la prahistorio. La unuaj reĝoj en Ŝahname, ekzemple Kiumars, Zahak kaj Ferejdun, ŝajne estas mitaj kaj oni ne scias ĉu ili vere ekzistis aŭ ne. Ferdoŭsi mem diras ke li verkis sian libron laŭ la rakontoj de aliaj homoj. Iom post iom aperas en Ŝahname historie dokumentitaj reĝoj kaj la libro finiĝas per la invado de la islama armeo al Irano.

Fariĝinte venkinto de l' mond', Ferejdun
krom sin kiel reĝon akceptis neniun.
Oni faris por lia kap' pompan kronon
kaj por lia ŝaha[1] palac' grandan tronon.
Benitan tagon komence de Mehr-monat'[2]
kiel reĝo li solene iĝis kronat'.
Li ordonis ke oni estigu fajron,
Ĉiu ĵetu en ĝi safranon kaj ambron.
Li vivadis en la mondo jarkvincenton,
Eĉ tagon li ne faris misfundamenton.

فریدون چو شد بر جهان کامکار　　ندانست جز خویشتن شهریار
برسم کیان تاج و تخت مهی　　بیاراست با کاخ شاهنشهی
بروز خجسته سر مهرماه　　بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
بفرمود تا آتش افروختند　　همه عنبر و زعفران سوختند
ورا بد جهان سالیان پانصد　　که نفکند یک روز بنیاد بد

Ankaŭ troviĝas rakontoj pri rilatoj plejofte malamikaj inter la persaj ŝahoj kaj iliaj najbar-landaj reĝoj.

Forkurante kun vizaĝo sulkoplena
li iris senhalte ĉe la hano ĉina. (a)

گریزان و رخسارگان پر زچین　　همی رفت تا پیش خاقان چین

Sed la plejmulto de la libro temas pri grandaj herooj kiel Rostam, Sohrab, Afrasiab, Esfandiar, kaj Biĵan, kaj iliaj bataloj, venkoj kaj malvenkoj. Sendube la plej elstara kaj rakontita inter ili estas Rostam, kies sep obstakloj famas.

Al tiu, kiu kontraŭ Rostam batalas,
la kapo facile de la korpo falas.
Eĉ elefanto por li ne estas rival',
Eĉ Nilon devancas lia rapida ĉeval'.
Lia korpo kiel cent fortuloj fortas,
Lia kapo pli ol altaj arboj altas.
Dum batalo se li fariĝas kolerant',
sekuras nek leon' nek vir' nek elefant'. (b)

Apud la maldelikataj temoj, Ferdoŭsi ankaŭ skribis pri romantikaj anguloj de la vivo. Inter amaj aventuroj, tiuj inter Biĵan kaj Maniĵe, kaj inter Rostam kaj Tahmine estas pli famaj.

Al la tend' de tiu kara bravulino
li piediris kun esper' en la sino.
Tiu cipres'[3] malfermis la tend-kurtenon
metinte sur la tali' oritan zonon.
Maniĵe brakumis lin veninte ĉe li,
demetis reĝan zonon el lia tali',
kaj demandis pri l' vojo kaj karavano
"El heroar' batalis vin kiu ano?"
"Viajn vizaĝon, gloron kaj korpon kial
vi turmentas, ho mia bela, dum batal'?"

سوی خیمه دخت آزاده خوی　　پیاده همی گام زد به آرزوی
بپرده درآمد چو سرو بلند　　میانش بزرین کمر کرده بند
منیژه بیامد گرفتش ببر　　کشاد از میانش کیانی کمر
بپرسیدش از راه و از کاروان　　که با تو که آمد به جنگ از گوان
چرا اینچنین روی و آن فر و برز　　برنجانی ای خوبچهره بگرز

La rakonto pri Rostam kaj sia filo Sohrab estas la teragedia kulmino de Ŝahname. Sohrab estis la filo de Rostam kaj Tahmine. Rostam ne vidis lin ekde lia

naskiĝo, ĝis kiam Sohrab siavice fariĝis forta heroo. Okazis batalo inter Rostam kaj Sohrab sen ambaŭflanka scio pri ilia familia rilato kaj dume Rostam mortigis sian filon, nur poste eksciante ke lia mortinta rivalo estis lia filo.

Kiel mi ne troviĝas homarano,
Kompare kun li, mi estis infano.
Kiel ĉe lia patrin' mi sopiru?
Kiel mia kurier' al ŝi iru?
Per kies patr' okazis tia krimo?
Mi indas nun je ĉies malintimo.
Monde kiu mortigis sian filon
junan, inteligentan, bravan ulon?

چو من نیست در گرد کیهان یکی   به مردی بدم پیش او کودکی
چه گویم چو آگه بود مادرش   چگونه فرستم کسی را برش
کدامین پدر هرگز این کار کرد   سزاوارم اکنون به گفتار سرد
به گیتی که کشت فرزند را   دلیر و جوان و خردمند را



Iranstila desegnaĵo far majstro Farŝĉian rilate al batalo inter Rostam kaj Sohrab

Se la okazo estis oportuna, Ferdoŭsi ĉiam profitis tion esperimante valorajn maksimojn por ni. Liaj maksimoj post pli ol mil jaroj estas freŝaj kaj povas gvidi nin dum la vivo kiel torĉo.

Kiam rapido de l' cerbo altas,
Oni parolas multe sed stultas.

کسی را که مغزش بود پر شتاب   فراوان سخن باشد و دیریاب

Ne ĝenu grajno-portan formikaĉon
ĉar ĝi vivas kaj ĝuas vivo-plaĉon.

میازار موری که دانه کش است   که جان دارد و جان شیرین خوش است

Sen komenca rigard' al la tasko
vi puniĝos fine pro fiasko.

به آغاز اگر کار خود ننگری   بفرجام ناچار کیفر بری

La fino de l' batal' jene estas:
Unu tristas kaj alia festas. (b)

Generalo kiu vivi amas
dum milito nek venkas nek famas. (b)

Jen estas la leĝo de la sorto
ĝi fortas malgraŭ via malforto. (b)

Aldone al aliaj temoj, oni alfrontas al versoj prinaturaj en Ŝahname kiuj tre lerte kaj sperte priskribis nian mondon kaj ties karakterizaĵojn.

Pro l' nokto, la mond' kiel korvo-plum' nigris,
Lampo tiam de malantaŭ monto migris.
Kvazaŭ sur la blua kupolo de ĉiel'
La sun' etendis aron da flava juvel'.

جهان از شب تیره چون پر زاغ   همانگه سر از کوه بر زد چراغ
تو گفتی که بر گنبد لاجورد   بگسترد خورشید یاقوت زرد

Kaj fine troveblas versoj en la libro temantaj pri la celoj de la verkinto kaj liaj penoj dum tridek jaroj por revivigi la persan lingvon tiam minacatan de la araba.

Detruiĝas staranta forta kastelo
per la pluvado kaj per la suna brilo,
Kastelegon mi mansonis el poezio
ne detrueblan de vetero-vario.
Tridekjare mi penis por ĉi-verk' versa,
Persojn mi revivigis per tiu persa.

بناهای آباد گردد خراب   ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند   که از باد و باران نیابد گزند
بسی رنج بردم در این سال سی   عجم زنده کردم بدین پارسی

Mi jam ne mortos ĉar eternos mia vivo,
Tial ke mi dissemis grajnojn de la lingvo.

نمیرم از این پس که من زنده ام   که تخم سخن را پراکنده ام

Rimarkoj:
1- Ŝaho estas la titolo de iranaj reĝoj.
2- Mehr estas la 7-a monato de irana kalendaro, kiu komenciĝas la 22–an de septembro kaj finiĝas la 21–an de oktobro.
3- Cipreso en la persa ofte estas la simbolo de alta staturo.

Fontoj:

a- Kejhan Sajjadpour. Irana Ĉinujo. Pajam-e Sabzandiŝan: printempo 2003, numero 3, paĝo 8.
b- Keyhan Sayadpour, Djavad Kamali. Ferdosi, la poeto paradiza. Literatura Foiro: oktobro 1990, numero 127, paĝoj 19-21.
c- Ŝahname de Ferdoŭsio, la kompleta teksto. Behzad eldonejo, 2004, Tehrano.

Zamenhof kaj Ferdoŭsio

Ahmad Reza Mamduhi

Se majstro Abol-gasem Ferdoŭsio (940?-1020?), pli ol mil jarojn antaŭe – kaj ĉe zenita regado de la araba lingvo super Persujo – ne komencus sian kultaran defion kaj ne ekkreus Ŝahnameon kaj tiel ne kaŭzus renaskiĝon kaj ekfloradon de la persa lingvo - plejeble nun ni, irananoj, parolus arabe! Ankaŭ hodiaŭ – kulmine de la hegemonio de la angla lingvo super la mondo – se ni ne temigu kaj ne antaŭenigu logikan, internacian kaj neŭtralan lingvon kiel Esperanton, ankaŭ niaj gepranepoj suferos de la fremda lingvo (kiel) angla kaj ties kulturaj kaj sociaj postsekvaĵoj.

Samkiel Ferdoŭsio mem elokvente esprimis en poemo, li pasigis tridek jarojn de sia kara vivdaŭro por kreado de Ŝahnameo – kio i.a. garantiis renaskiĝon de la persa lingvo - ankaŭ Zamenhof, ekpost la eldoniĝo de Esperanto en 1887, ankoraŭ dediĉis precize tridek jarojn de sia vivo – fakte ĝis la fino de la fruktoplena vivado - al tradukado kaj verkado de pli ol 50 diversaj libroj, kio neimageble maturigis kaj riĉigis la novan lingvon.

Enkonduko

Kion grandioze Ferdoŭsio faris por Irano kaj irananoj per kreado de Ŝahnameo, multrilate komparindas kun tio, kion Zamenhof plenumis perfekte por la mondo kaj mondanoj pere de iniciato de Esperanto. Tiu ĉi artikolo tre koncize aludas al iom da similecoj inter Zamenhof kaj Ferdoŭsio kaj iliaj ĉefverkoj, la epopeo Ŝahnameo kaj la internacia lingvo Esperanto.

Restivoj de Ŝtona Palaco kaj Kultura Palaco

La logiko kaj la kialoj, kiujn Ferdoŭsio en kelkaj mallongaj versduoj tiel bele kaj koncize esprimis pri sia vivocelo kaj ambicio, eĉ hodiaŭ, post pasado de dek jarcentoj, ankoraŭ estas akceptindaj kaj konvinkaj por la nuntempa homo:

Prosperaj konstruaĵoj detruiĝos iam fine,
Sekve de la pluvadoj kaj celitaj sunradie.
El poezio mi fundamentis por alta palaco,
Kiun neniel damaĝos la ventoj kaj la pluvado.
Kiom longe mi suferis tiujn ĉi tridek jarojn,
Pere de la pura persa, mi vivigis la persarojn.
De nun poste mi ja ne mortos plue vivanta
Ĉar estis ade la parolsemojn disĵetanta.

Jes, en la histori-konscia rigardo de Ferdoŭsio, sen ĉia dubo “Prosperaj konstruaĵoj detruiĝos”, do li utiligas sian tempon por elkonstrui palacon restivan, “Kiun damaĝos nek la ventoj nek la pluvado”, kaj tio ne estas krom palaco de “poezio”, kies fundamento estas en la koroj kaj sinoj de la popoloj, kaj kies ekziston protektas la publiko. Do ĝis kiam la popoloj ekzistas, ankaŭ la palaco starantos: veraĵo, kiun nenia realaĵo povas defii.

Fakte, fizikaj konstruaĵoj, malgraŭ siaj laŭŝajnaj beleco kaj fortikeco, estas realaĵoj detruemaj kaj pereemaj, dum la kulturaj verkoj originalaj, estas veraĵoj restemaj, restivaj kaj nedetrueblaj, ĉar ili estas pli rezistaj kontraŭ la naturaj fenomenoj kaj katastrofoj, konserviĝante funde de la koroj de popoloj. Pro tio la plejmulto de arkitekturaj majstraĵoj de la mondo – inkluzive la strangan sepopon mondan – jam pereis, kaj eĉ la malplejmulto de arkitekturaĵoj, kiuj restis ĝis nun, neniel konservis sian unuatagan grandiozon kaj brilon.

Tamen plejmulto de la mondaj literaturaj gemoj bone konserviĝis ĝis hodiaŭ kaj ankoraŭ ĝuas sian unuan allogon: gazalaroj de Hafezo (1320-1389) kaj Rumi (1207-1273), kaj la eterna epopeo Ŝahnemeo kaj la riĉega internacia lingvo esprimiva Esperanto, estas nur kelkaj ekzemploj el miloj da beletraj kaj kulturaj verkoj, kiuj hodiaŭ estas en nia dispono – kaj tre interesas ke ilia ekzisto kaj ĉeesto nun, ĉu fizike en la formo de libroj kaj eldonaĵoj, ĉu spirite en la mensoj kaj koroj de la homoj, eĉ estas pli ol tiom, kiom estis en la pasinteco, kaj verŝajnas ke ju pli multe pasas

de ilia naskiĝtempo, des pli funde konatiĝas ilia profundeco kaj valoro al la homoj!

Didiĉi Vivdaŭron al Ideo
Samkiel Ferdoŭsio mem elokvente esprimis en poemo, li pasigis tridek jarojn de sia kara vivdaŭro por kreado de Ŝahnameo – kio i.a. garantiis renaskiĝon de la persa lingvo - ankaŭ Zamenhof, ekpost la eldoniĝo de Esperanto en 1887, ankoraŭ dediĉis precize tridek jarojn de sia vivo – fakte ĝis la fino de la fruktoplena vivado - al tradukado kaj verkado de pli ol 50 diversaj libroj, kio neimageble maturigis kaj riĉigis la novan lingvon. Ankaŭ Zamenhof en bela kaj imagoplena poemo esperantlingva nomata Mia Penso, i.a. diras pri sia juneco, kion li pasigis por Esperanto. Jen ĝia fragmento:

Mia penso kaj turmento,
kaj doloroj kaj esperoj!
Kiom de mi en silento
al vi iris jam oferoj!
Kion havis mi plej karan –
la junecon – mi ploranta
metis mem sur la altaron
de la devo ordonanta!

Fajron sentas mi interne,
vivi ankaŭ mi deziras, –
io pelas min eterne,
se mi al gajuloj iras...

Pioniroj de Nacia kaj Internacia Kulturoj
Majstro Abol-gasem Ferdoŭsio per verkado de eterna epopeo Ŝahnameo, krom la grandega transformiĝis en naskiĝejon kaj komunikilon por supernaciaj pensoj kaj ideoj homaj kaj pacamaj tra la tuta mondo. Samkiel William Auld (1924-), fama skota verkisto kaj poeto en Esparantio, kiu ĝis nun dufoje kandidatiĝis por la literatura Nobel-premio, diris, la naciaj kulturoj estiĝas kaj identiĝas surbaze de ekzistantaj **diferencoj** inter diversaj hom-grupoj, dum la supernacia kulturo de Esperanto naskiĝis kaj karakteriziĝas per **komunecoj** inter ĉiuj homoj de la mondo. Alia rimarkinda punkto, kiun prialudas Auld ĉirilate, estas la tamena harmonio inter tiuj ĉi du diversspecaj kulturoj, tiel ke sama homo apartenanta al sia nacia kulturo, povas partopreni ankaŭ en la vasta supernacia mondkulturo kaj dediĉi sian nacian kontribuaĵon al la internacia kulturo kaj utiligi ĝin reciproke (La Fenomeno Esperanto, Rotterdam: UEA, 1988, 120 p., p. 97-99).

Nacia Lingvo: Okazo kaj Minaco, Libero kaj Limigo
Ĉiu nacia lingvo disponigas al sia parolanto okazon kaj liberon kaj samtempe minacon, limigon kaj malliberejon: ĝi donas okazon ĉar ties parolanto povas utiligi ĝiajn fontojn kaj prezenti al la publiko sian kreivon en la lingvo; kaj ĝi estas minaco ĉar ties skalo estas nur tiom vasta kiom ĝia geografia amplekso. Sekve, tiu, kiu nur kadre de sia nacia lingvo legadas, verkas kaj vivas, kvankam ĝuas ties sennombrajn gracojn kaj eblecojn, tamen senigas sin je miriadoj da gracoj apartenantaj al la kulturoj kaj civilizacioj de la resto de la mondo.

Pere de la persa lingvo kaj tra Ŝahnameo, Ferdoŭsio kaŭzis unueciĝon de la lando Irano kaj donacis komunan identecon al ĉiuj irananoj kreante pozitivan naciismon inter ili. Helpe de Esperanto, kaj ĝia internacia kulturo, Zamenhof ekkreis unueciĝon de la tuta mondo kiel unu interdependa tutaĵo akcentante sur tre komunaj kaj similaj ecoj inter ĉiuj mondanoj, naskigante veran internaciismon en la homajn korojn.

kontribuo al revenigado kaj revivigado de la persa, kaj ties ĝisebla starigado kaj plifortigado, ankaŭ estigis radike profundan kaj potencan (mem)konscion inter irananoj, kio kondukis al ekflorado, disvolvo kaj disvastigo de naciemo en tre vasta regiono de Irano. Ankaŭ doktoro Zemenhof pere de iniciato de internacia lingvo Esparanto, aldone al prezentado de komuna kaj neŭtrala lingvo por ĉiuj homoj de la mondo, kreis firman fundamenton por plialtigo de diversaj internaciaj rilatoj tuttere, for de ĉia diskriminacio kaj fanatikeco. Esperanto

Ene de la nuntempa civila socio, ĉiu el ni, apartenas kaj al nia familio kaj parencaro, kaj al nia socio. Same aŭ simile, en la nuna erao de internacia komunikado kaj informado, ni devas krom al nia nacio, aŭ nacia socio, aparteni ankaŭ al la monda civila socio – kaj Esperanto, kiel vera internacia kaj neŭtrala lingvo, jam pruvis ke ĝi povas esti la ĉefa akso por tia ĉi celo.

Senigi Sin de Materialaĵoj pro Spiritaĵoj
Ferdoŭsio kaj Zamenhof profunde sciis kaj kredis ke spiritaĵoj estas pli valoraj kaj pli

restemaj, ne materialaĵoj. Ĉiu el ili, depende de kondiĉoj kaj cirkonstancoj de sia tempo, kaj laŭ siaj bontrovoj, konstatoj kaj interesoj, pasigis plejparton de sia vivdaŭro por la spiritaĵoj.

Certe se Ferdoŭsio dezirus havigi al si oficon, riĉaĵon kaj "prosperajn konstruaĵojn", li povus tion fari tre facile pere de sia eksterordinara talento kaj poema verkivo, laŭdegante ragantan regnestron aŭ reĝon – kaj por tion fari, li ne bezonus pasigi tridek jarojn de sia vivo. Sed, lia antaŭvidivo, profunda pensmaniero kaj homamo evitigis lin de tio - kion siavice povus fari, kaj fakte faris, ĉiu vulgara poeto de la tempo. Lin allogis pli vastaj sed pli foraj horizontoj. Ferdoŭsio – kiel ĉiu alia kreanto – pripensis tion, kio fakte ne ekzistis, tion, kion nur la penso kaj imago povus alproksimiĝi, ĉar laŭ principo bele esprimita de Moŭlana (Rumi):

Penso via iras ien, poste tiras vin al tie,
Penson devancu, kaj sorteske, antaŭiĝu antaŭiĝu!

Laŭ iu klasifikado, popolamaso pensas pri tio, kion ili aŭdas, elito pri tio, kion ili vidas, kaj geniuloj pri tio, kion ili nek aŭdis nek vidis – nome pri tio, kio ne ekzistas en la ekstera mondo, kaj ili mem planas ekestigi ĝin.

Se ankaŭ Zamenhof nur pensus pri sia ĉiutaga materia vivo – precipe en la mizera etoso de la 19-a jarcento, kaj kun sia relative granda familio – li neniam kaj neniel ekpensus okupigi sin pri lingvo, kiu eĉ ne ekzistis! Li tre facile povus utiligi sian genion kaj tempon por enspezado, kaj tiele estigi pli bonan staton materialan por si kaj sia familio, sed lia forta kaj foren-rigarda vidkapablo, lia kre-soifa sinteno, kaj liaj amo kaj angoro pri la homaro – kio siavice eĉ kaŭzis al li ŝanĝi sian fakon kaj laboron - eĉ momente ne lasis lin perdi sian klarvidon kaj komprenivon cele al la prosperigo de la homa socio mondskale. Malgraŭ la malfacilaj cirkonstancoj de la tiama cara Rusio, li neniel lasis sin trafiĝi per la ĉiutageco kaj sintruda tempo-mortigo, kio superregis la socion.

Li ankoraŭ restis fervore fidela al siaj tiom futuremaj ideoj kaj idealoj progresemaj. Kiel ni Esperantistoj, multfoje kaj plurrilate elsentis, kion Zamenhof iniciatis jam pli ol cent jarojn antaŭe, kaj kion li tiel bone maturigis tiam tre detale varkante pli ol 50 librojn, eĉ nuntempe, en la 3-a jarmilo kristana, kaj en la erao de komunikado kaj interreto, ankoraŭ ŝajnas ne-ebla, noveca kaj antaŭtempa al mutaj el niaj samtempanoj!

Nuntempaj Esperantistoj: Sindonemaj Adeptoj de Zamenhof

Ankaŭ en la nuna tempo ĉiuj Esperantistoj, kiuj sekvante sian majstron Zamenhof, kaj malgraŭ ĉiaj ĉiutagaj problemoj de la vivo kaj socio, ankoraŭ pensas pri Esparanto kaj lernemas ĝin disvastigonte la lingvon kaj ties transcendan ideon – kaj tial eĉ celiĝas por mokadoj de la dronintoj en la abismon de ĉiutagaĵoj sociaj – fakte ĝuas pli vastan vidterenon kaj perspektivon relative al la aliaj: Esperantistoj preferas kaj jam elektis engaĝiĝi aktive en la plibonigado de la mondaj cirkonstancoj, al la pasiva akceptado de la estantaj kondiĉoj misaj.

Eble estas pro tio, ke laŭ la esploro plenumita en Germanio, la meza vivo-daŭro de la Esperantistoj estas pli longa ol aliaj membroj de la socio. Sendube ĝui ĝustan kaj pozitivan ideon kaj idealon kaj ĉiam klopodi por atingi tion, plibeligas la vivon de Esperantistoj, kaj donas al ili pli da movaj motivoj por la vivado. Same kiel pens-stagnado kaj ripetado de malnovaj kliŝoj malĝustaj povas malfortigi la homan spiriton kaj korpon, ankaŭ havado kaj ĝuado de alta kaj valora celo – kiu se atingita, povos tre pozitive kaj konstrue ŝanĝi bonen ĉiujn rilatojn kaj ordojn regantaj nun super la homa mondo – kapablas donaci al la homo esperon kaj sopiron bonefikante sur la menso kaj korpo de la homo, plifortigante lin.

Kiam anglalingvano, kiu nur per instruado de sia patrina lingvo, povas tre komforte akiri multon materiale, tamen preferas instrui Esperanton – kaj multam senpage - aŭ kiam franco anstataŭ verki en sia nacia lingvo, okupigas sin por verki en Esperanto – por malpli multa legantaro momente – certe oni povas juĝi ke ili jam senigis sin de la ĉiutagaj kaj frue-atingeblaj plezuroj furoraj en la socio, kaj alkudris sian rigardon al pli foraj kaj pli malfruaj celoj kaj atingaĵoj – sed samtempe pli noblaj kaj pli humanaj.

Ne Bonvenigo Flanke de la Ŝtatoj de la Tempo

Samkiel la regantoj de la tempo (precipe sultano Mahmud Gazneida) vole-nevole ne konstatis la grandecon de la ĉefverko de Ferdoŭsio kaj ne aprezis ĝin kaj ĝian genian verkinton tiel inde, kiel endus, ankaŭ la ŝtatoj de la Zamenhofa tempo (fine de la 19-a kaj komence de la 20-a jarcentoj), ne komprenis la altvaloron de lia kuraĝa kaj revolucia

iniciato, kaj ne bonvenigis Esperanton kaj ĝian kreinton, tiel, kiel ili meritus. Sed, feliĉe en ambaŭ kazoj, la popoloj mem, tre inde, ĝuste, kaj juste bonvenigis tiujn ĉi du geniulojn kaj ties atingaĵojn, kaj tiele fakte Ŝahnameo kaj Esperanto konserviĝis kaj disvastiĝis nur pere de popoloj, kaj ilia populareco plialtiĝis jaron post jaro. Rilate al Ŝahnameo, recitadoj de ĝiaj versoj kaj historioj de sino al sino, kaj transskriboj sennombraj; kaj pri Esperanto, verkado kaj eldonado de ties lernolibroj, vortaroj, periodaĵoj kaj aliaj eldonaĵoj, kaj fondado de diverslandaj asocioj kaj kursoj pere de popoloj, estas tre konvinkaj pruvoj fortaj ĉi-rilate.

En hodiaŭa mondo de ĉiam pli-progresanta socio civila, kaj sekve de tio, plifortiĝo de la popola povo kaj prefero por antaŭenigado de ideoj, nun ankaŭ Esperanto pli vaste kaj pli grandskale temiĝas kaj subteniĝas pere de popoloj terglobe, kaj rezulte fakte jam aperis novaj esperoj en la koroj de la mondaj popolanoj por la fina kaj pli frua sukceso de Esperanto.

Disvolviĝanta Sukceso de Ferdoŭsio kaj Zamenhof

La alta nombro de diversaj presoj kaj eldonoj de Ŝahnameo en multaj lingvoj de la mondo, atestas pri disvolviĝanta sukceso de Ferdoŭsio. La granda nombro de persaj parolantoj ĉu en Irano ĉu en aliaj regionoj de la mondo, kaj sennombraj poetoj kaj verkistoj de la persa, kiuj jam ĝuis laŭdon de la mondo, certe kontentigus Ferdoŭsion pri sia 30-jara penado!

Ankaŭ diversspecaj kongresoj kaj kunvenoj pri Ferdoŭsio kaj lia ĉefverko, flanke de naciaj kaj internaciaj institucioj kaj organizoj – i.a. Unesko – elmontras la pravecon kaj mondiĝon de la ideo kaj laboro de Ferdoŭsio.

Ankaŭ pri Zamenhof kaj lia nepereema elpensaĵo, la Internacia Lingvo, presado, eldonado de multnombraj libroj kaj periodaĵoj tra la tuta mondo, kaj okazigo de miloj da seminarioj, paroladoj kaj kongresoj naciaj, regionaj kaj internaciaj – kaj nomado de jaro flanke de Unesko honore al doktoro Zamenhof, kaj aprobo de du rezolucioj favore al Esperanto dank' al ĝiaj jamaj atingaĵoj por la homaro – bone montras pri mondskala sukceso kaj akcepto de la elpensaĵo kaj iniciato de doktoro Zamenhof. ★

Mi deziras versi pri homo,
ĉie en persujo brilas kies nomo,
Kiu uzis el la viv' tridekjaron
verkante la plej valoran versaron.

Kiu per kreo de herooj fortaj,
kvankam ili ŝajnis nur vortaj,
kaŭzis revenon de l' memfido
forfluginta de ĉiu irana ido.

Kiu per rakonto de nia prahistorio,
miksante tion kun iom da fantazio,
kaŭzis vivadon de l' persa civili-
zacio
apud l' akceptita islama religio.

Kiu la persan lingvon savis
el suba rango kion ĝi havis.
Kiu per Rostam kaj Sohrab
distingis la person de l' arab'.

Mi diras pri Abol-gasem Ferdoŭsi,
la majstro de l' persa poezi',
Homero de Irano, honoro de



Rigardeto al la vivo kaj regmaniero de

Kuroŝo

la granda Suvereno justa

Gasem Aĥteh

Kuroŝo (Siruso aŭ Cyrus) la granda (ĉ.550-529 a.K.) nomiĝis per grekoj la estro kaj la leĝfaranto, per irananoj, la patro kaj judoj lin nomis Mesio (la savanto). Ĉi tio, troiga ne estas, ĉar efektive kaj vere li indas al tiaj rangoj, se oni observus tion kompare kun tuthoma historio kaj ties brilantaj vizaĝoj. Ĝuste tial Gzenofono (Xenophon ĉ. 430-354 a.K.) kredas lin kiel modelon por grekoj. Multaj homoj ĉu pratempe ĉu nuntempe, ĉu amikoj ĉu malamikoj konfesis pri lia politika bonkonduto, liaj mirige interesaj pensoj en regado, kaj liaj aplikitaj principoj en administrado, pri lia modereco kun la popolo, gentoj kaj diversaj nacioj. En la erao antikva, Herodoto, Gzenofono,Tosidido, Plutarko, Plato, Aŝilo, kaj en erao nuna okcidentaj historiistoj kiel Harold Lahabo, Napoleono, Hegelo, Vil Durant, nobeluloj judaj kiel Amaja, Aŝaja, Danielo, islamaj historiistoj kiel Tabari, Masudi, Biruni, Hamzeh Esfahani, kaj multaj aliaj, ĉiuj pri la moralo kaj altaj idealoj de Kuroŝo Haĥamaneŝa (Aĥemenida), specife pri la feliĉo, bonvolo kaj komforto rilate al popolo havas favoran opinion. Se ni enkondukus lin inter emiroj, reĝoj, ĉefkomandantoj, li estas unu escepto reĝistrita en la homa historio. Alivorte neniu alia reganto estas povinta lasi nomon tiom indan kiel la lian.

La politika konduto kun judoj babelaj aŭ venkitaj reĝoj kiel Astijak la reĝo de Mado, laŭdire lia avo, aŭ Krozuso reĝo de Lidio, liberigo de la primitivaj gentoj en la vesto de la Zolgarnejn (Dujarcentulo) estas aferoj citeblaj kaj admirindaj en la historio, kio malofte estas okazinta ĉe aliaj komandantoj.

Laŭ la opinioj de ĉiuj teoriistoj la regproblemoj kaj ĉiuj temoj rilatantaj al sekureco, bonfarto kaj homa ekzisto plene atestas al unu homo altranga speguliĝinta en la vizaĝo de tiu ĉi persa komandanto. Geniulo, kiu dum sia tuta vivo sekvis celon superan kaj sanktan. Li amanto de homeco, saĝo kaj filozofio estis persono decidema kaj honesta. Li povis alproksimigi kaj fascini al si la korojn de la homoj, tiel ke ĉiuj deziris havi reganton kiel lin.

Kuroŝo kutime diris: *"La reĝa konduto devas esti kiel mastro antaŭ sia servutulo".*

Naskiĝo kaj deveno de Kuroŝo

Li patrin-flanke, de madoj, kaj patre, de persoj devenas. La nomo de lia patrino estis Mandana kaj la patro nomiĝis Kambuĝije la dua, la filo de Kuroŝo la unua, kiu mem estis la filo de Ĉiŝpeŝo kaj ĉi tiu reĝo estis la filo de Haĥamaneŝo, la dinastikapo de arjaj persoj, kies trupoj apud partoj kaj madoj venis kaj loĝis en sudokcidenton de persujo. La arto de Kuroŝo la granda estis tio, ke li faris la persojn potencaj, famaj kaj grandiozaj kaj disvastigis ilian teritorion en la tutan Persujon kaj Azion.

La patrino de Kuroŝo, Mandana estis la filino de Aĵdehako la reĝo de mada gento. Tiu gento ariaj nevoj de persoj kiuj elektis nordokcidentan regionon de Persujo kiel sian regadejon kaj fondis la unuan registaron kaj fundamentojn de politika potenco en Persujo, tamen li tre rapide venkiĝis pro sagaco, politik-militista genio kaj pensmaniero de sia nepo (559 a.K.).

Laŭdire de Herodoto kaj Gzenofono kiel la plej proksima fonto al Kuroŝa erao kaj dokumentoj historiaj, li havis naskiĝon mistikan kaj infanaĝe post-vivis atencon, t.e. ke, kelk-tempe antaŭ la naskiĝo Aĵdehako alvokis sian filinon el Ŝuŝo al Hegmataneo, ĉar li dum du noktoj sinsekve sonĝis, ke el ventro de sia filino jam kreskis vito, kiu sternis tiom da branĉoj kaj folioj tra la tuta Azio kaj ankoraŭfoje li sonĝis, ke el ŝia

abdomeno fluis muĝanta rivereto, kiu inundis lian tutan teritorion kaj azian kontinenton. Laŭ la interpretistoj de la kortego de Mado tio signis, ke li baldaŭ estos venkita pere de sia nepo, kiu ne nur landon de Mado sed ankaŭ la tut-okcidenton kaj orienton de Persujo subregigos . Aĵdehako embarasite ordonis al sia ministro Harpakuso adekvate mortigi la ĵusnaskitan Kuroŝon, sed Harpakuso venĝema en la koro pro sia maljuste mortigita frato far



Aĵdehako, ne nur ne mortigis Kuroŝon, sed kreskigis Kuroŝon kaj li edukiĝis (589 a.K.) kaj 30 jarojn poste (559 a.K.) kiam la juna regnestro atakis al Mado, Harpakuso havis la plej gravan rolon en lia venko, do, Kuroŝo eĉ infanaĝe kun sia patrino travivis inter la Madoj sub regado de sia avo, la ĉefa malamiko, sed la sorto postulis lin vivi kaj esti la origino de grandaj evoluoj en la homa historio kaj plenumi gravajn agadojn.

Efektive oni povas konsideri la reĝan ŝtaton de Aĥemenidoj, la plej bonord-aranĝitan kaj sia-tipe la plej progresintan regad-organizon en la mondo, kiu ŝuldas tion al tag-nokta penado de granda geniulo persa. La ŝtato, kiu en ĉiuj kampoj, politika, socia, ekonomia kaj militista estis elstara en la historio kaj ĉi tiun progresintan kaj senmankan registaran organizaĵon Kuroŝo fondamentis kaj postlasis ĝin kiel heredaĵon altprezan, kiu ĉirkaŭ 250 jarojn (599-330 a.K.) estis brilanta gemo inter homaj registaroj.

Epigrafo starigita en la Kuroŝa maŭzoleo en Pasargado eldirita lia-lange estas jen:

"Ho pasanto, kiu ajn vi estus, el kie ajn vi venus, mi konscias, ke fine vi preterpasos ĉi lokon. Ĉi tiu estas mi, Kuroŝo, la granda reĝo, la reĝo de kvar anguloj de la mondo, la reĝo de landoj, ne enviu al et-tero min ĉirkaŭprenita, lasu min kaj pasu."

Tiu ĉi eldiraĵo evidentigas al ni la plian valoron de lia agado, ke li vere ne estis allogita al la mondo kaj ties regado. Ĉe Kuroŝo bontrakti servutulojn, justeco kaj egaleco inter ili sen-konsidere de iliaj gentoj kaj rasoj havis plian valoron ol ilin regadi. Ĉi tiu karaktero apud liaj aliaj ecoj distinigigas lin disde la aliaj regantoj. Tiel politika, militista manieroj kaj moralo elstara nur apartenas al Dujarcrntulo, kiu laŭ la konfirmitaj dokumentoj alkonformiĝas al karaktero kaj agaro de la reĝo aĥemena.

La Dujarcentulo

Laŭ la esploradoj historiaj, pruvoj kaj atestoj, tiuj de epigrafoj kaj malnovaj dokumentoj, neniu krom Kuroŝo povus esti la Dujarcentulo.

Iuj el la okcidentaj historiistoj jam kolopodis atribui ĉi tiun specifan econ al Aleksandro la macedona, tamen neniu el la apartaĵoj subaj konformas al liaj vivo kaj agaro, ĉar la vorto hebrea Dujarcentulo "posedanto de du jarcenta vivo" estas aplikita pri Kuroŝo kaj ankaŭ en sankta Korano en benita surao Kahf, la versoj 80-101 diskutas pri Dujarcentulo. Surbaze de komentarioj de grandaj entrepretistoj, tiuj ĉi apartaĵoj konformas al karakteroj de Kuroŝo, ĉar la Dio donis jam al li la potencon kaj progresrimedojn, por ke li starigu justecon sur la teron kaj savu la homon subpremitan.

Dujarcentulo por plenumi sian mision dian havis militvojaĝojn al okcidento, oriento, al loko sun-leviĝanta kaj -subiranta, al altoj de Kaŭkazo kaj sudo, eĉ ĝis Jemeno kaj Heĝaz-kamparo.

Kiam li laŭ peto de Saspirs-gentoj rapidis al Heĝaz-bordoj, li konstruis digon el fero kaj metalo, kiel obstaklon inter ili kaj sovaĝaj gentoj Jaĝuĝo kaj Maĝuĝo. Krome li konstruis



Kor-riveron kaj urbon je sia nomo en tiu regiono. Ankaŭ du flugiloj kaj du kornoj aldonitaj al statuo de Kuroŝo estas farita laŭ lia ordono en Pasargado (550-529 a.K.), kio estis menciita kiel unu el la simboloj de la Dujarcentulo . Entute ĉiuj liaj milit-celoj estas por efektivigi mision Dian. Se ni konsiderus lin en sankt-antikvaj tekstoj religiaj kiel la Biblio kaj Korano, li estus komisiito Dia. Ĉie Dio estas kun li kaj helpas lin kaj multaj dokumentoj konfirmas tion, kiuj ne citeblas ĉi tie.

Militoj de Kuroŝo

La eco distinga en militoj de la persa komandanto dis-de la aliaj historiaj komandantoj estas tio, ke li nur militis por liberigi la gentojn subpremitajn el regantoj dispotaj, disvastigi la egalecon kaj regigi individuojn respondecajn, kiuj almenaŭ iome juste kondutas kun siaj subuloj. Ĉi-aspekte Kuroŝo ricevis jam la titolon misiito Dia kaj glavon elingigis celante por bono kaj homa savo.

Kuroŝo en siaj militoj unue militis kun madoj, kontraŭ sia avo Astijak (559 a.K.), kiam li aĝis 30 jarojn kaj en Ŝuŝo la juna reĝo anstataŭ sia patro Kambuĝije la unua heredis la tronon. Li tuj translokigis la ĉefurbon al Pasargado, kampo plenverda. Sekve mesaĝon gravan li ricevis el Hagmetaneo, kiun Harpakuso la ministro de Astijak donis al Kuroŝo . La teksto jenis:

"Tuj pretiĝu ataki al Mad-regiono."

Kiam li alvenis al limoj de Mad-lando, Harpakuso kun Mad-trupoj grandnumbraj aliĝis al li kaj Kuroŝo post eta milito, venkis kaj estimoplene kunportis sian avon al Pasargado. Poste la Dujarcentulo atentis al okcidento de Persujo. Tie li unue renkontis Lidion. Krozuso la reĝo de Lidio multjare aliancano kun Nebopelsad (Nebonid, Babela reĝo) kaj Astijako la mada reĝo kontraŭis Persujon, sed vidinte la malvenkon de madoj, Krozuso timegis kaj eĉ anticipis ataki al Persujo, sed la genio kaj sperto de Kuroŝo la granda, neniam lin kaptigis surprize. Aliflanke Sardiso la ĉef-urbo de Lidio, kiu fabelan famon havis pro ornamaĵoj kaj por Kuroŝo estis kiel pordego al okcidentaj landoj, krome Kuroŝo volis puni Krozuson pro lia kruela traktado al popolo lidia.

Fine de aŭtuno 546 a.K., li atakis al Lidio. Kvankam li ne sukcesis en tiu atako, sed baldaŭ pro sia armea kaj strategia sperto reiris kaj en neĝa vintro malvarma sieĝis Sardon. La sieĝo ne longe daŭris, ankaŭ Krozuso malesperiĝis de helpa trupo babela. En dua milito Kuroŝo konkeris Sardon kaj kapitulaciigis Krozuson, sed la bonkonduto de ĉi tiu granda suvereno ne nur ne viktimigis lin, sed ankaŭ enmetis lin inter siaj konsilantoj. La regimento meharista multe helpis lin en tiu ĉi venko. Li baldaŭ venkis aliajn Satrapojn (guberniestrojn) okcidentan kaj grekan kaj malgrand-Azian, inter ili Kapadukieh, Antakije, Armanije, Fenigieje, Palestino, kaj…. ĝis 540 a.K. la tuto de ĉi tiu regiono venis sub teritoriojn de Aĥemena dinastio kaj ties granda komandanto.

Kuroŝo en Babelo

Nun venis la tempo por realiĝo de la antaŭdiroj de profetoj kaj judaj granduloj. Nebonid sekve de unu atako al Jerusalemo kaptis milojn da judoj kaj alportis ilin al Babelo kaj ili estis vivantaj en la plej malbona ebla situacio. Aliflanke Babelo estis urbo, kiu estis unika en populareco kaj graveco. Ĉi tiu urbo estis la bofilino de la mondo kaj koro de persa imperio kaj ties fuorto fortika estis farinta ĝin urbo ne venkebla. La militista genio de Kuroŝo en la venko de tiu urbo estis en tio, ke li ordonis al soldatoj devojigi la akvon de Forat-rivero kaj elfosante kanalojn sub la granda fuorto, dum unu nokto kiam babelanoj estis okupitaj en plezuro kaj diboĉado. Kvankam ili en pasintaj tagoj estis mokintaj la kanalfosadon far persoj li kaptis la urbon. Estis en jaro 539 a.K., kiam tiu okazaĵo granda realiĝis. En Babela konkero tio, kio elvekis la miron kaj surprizon de la pratempa

kaj hodiaŭa mondoj, estas la bonkonduto de Kuroŝo kontraŭ la venkitoj. La libro Biblio estas finita kun la nomo de Kuroŝo (Parto " tagaj historioj"). La dua parto de la libro Azra, ankaŭ komenciĝas per nomo de Kuroŝo. Efektive la brilanta agaro de Kuroŝo kulminas en Babela konkero, t.e., ke faras lin kiel persono supernacia, monda kaj mesio Dia (liberecdona kaj liberiganto) kaj pensulo pri justeco kaj libereco. Tia libereco, sur kies bazo plenumiĝis kaj garantiiĝis la ritoj, kredoj kaj relegiaj pilgrimoj de ĉiu gento.

Kuroŝo en oriento

Dum ses jaroj de 539 ĝis 546 a.K. post la konkero de Lidio ĝis la venko de Babelo Kuroŝo antaŭeniris en orientajn landojn. Saviganto t.e. (la Dujarcentulo) devus plenumi sian mision profetan. Rezulte dum ses ĝis ok jaroj li okupiĝis en fortigado kaj stabiligado de orientaj limoj de Persujo kaj disvastigis ilin, kaj nordon pasigis ĝis Sejhuno kaj Gejhuno (Amudarja kaj Sirdarja) riveroj kaj konstruis Kuroŝo urbon sur bordo de Sejhunrivero kaj en oriento ĝis Hindujo kaj Sendrivero li antŭeniris kaj aldonis la regionojn de Ĥorsano, Sogdo, Ĥarazmo, Parto, Harato (Hariveh), Baĥtarish kaj… al la persa teritorio. Kaj post tiuj bataloj nelaciigebla revenis al sia ĉefurbo en Pasargado.

La finlaboro de Kuroŝo

La sekaoj en la nord-orient-parto de Persujo estis kuraĝintaj tiom, ke ili ade invadis al limoj de Persujo. Kuroŝo en la lastaj jaroj de sia vivo eventoplena por venki kaj puni ilin aliris al nordoriento de Persujo kaj tiu ĉi estis lia lasta atako, kiu eble okazis en 529 a.K., ĉar ĝuste en tiu jaro Kuroŝo forpasis.

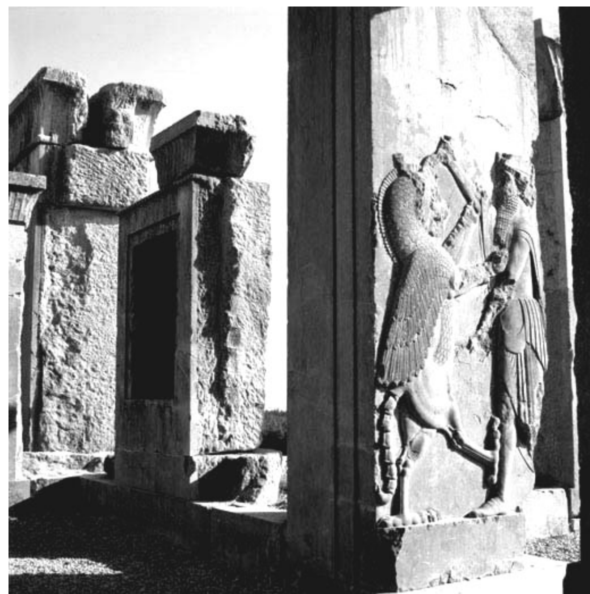
Tomirisa, la sokaa reĝino estis dirinta al Kuroŝo, ke estus pli bone por li ellasi sokaan regionon kaj reiri al sia lando, sed Kuroŝo ne estis homo senatenta pri la sekureco, sendependeco kaj totaleco de Persujo. Cetere krom puni sokaojn, li sentis humiliĝon forlasi la arenon de la milito kaj pli grave li devus respondi al impertinenta reĝino sokaa, kiu estis dirinta al li ke ŝi trinkos lian sangon venĝe de sia filo mortinta en ĉi batalo. En ĉi tiu batalo celanta stabiligon de orientaj limoj de Persujo kaj doni finon je ribeloj (intrigo de sokaoj), Kuroŝo malgraŭ la sukceso alprenis vundon. Historiistoj antikvaj jam diris, ke ĵetlanco eniris en lian femuron kaj unu persa soldato vidinte la scenon tuj donis sian ĉevalon al sia komandanto; kvankam la konkeranto sukcesa frue translokiĝis al Pasargado tamen pro vundo post tri tagoj forpasis kaj la militlaboron irana armeo mem kompletigis sola. La grava afero estas tio, ke, li la vivon fordonis por estabiligado de politika situacio kaj aŭtoritato de Persujo.

Konsilo de Kuroŝo

Lia forpaso kiel ajn ĉu en sokaa milit-areno laŭ Herodoto, aŭ sur lito laŭ Gzenofono, li en la lastaj tagoj de sia vivo estis kuŝanta en la lito kaj ordonis al sia edzino Kasandane kaj siaj gefiloj Kebuĝi (Kambuĝije), Bardia kaj Atosa kaj ĉiuj amikoj liaj kunvenu ĉe lin. Servisto demandis lin ĉu li volus bani aŭ tagmanĝi?

Kuroŝo diris, ke li emas ripozi kaj trinkis unu glason da akvo tutplezure kaj poste komencis sian lastan parolon:

"Gefiloj miaj, amikoj miaj! Nun mi estas alproksimiĝanta al la fino de la vivo kaj tion mi jam perceptas per signoj evidentaj. Por helpi aliajn mi pasigis la vivon, ne por la supereneco super ili. Kiam mi mortos, ne kovru mian korpon per oro kaj arĝento kaj



kiom eble plej rapide redonu ĝin al la tero, kio ĉiujn bonajn, purajn verdaĵojn kreskigas en si. Mi ĉiam estis sukcesa reĝo kaj Ormozdo kaj aliaj Dioj ĉiujn bonaĵon donacis al mi. Pro tio mi adoris ilin kaj oferis por ili kaj rekonstruis la preĝejojn de la gentoj kaj al ili mi donis relegian liberecon. Je la nomo de Dio kaj niaj praŭloj forpasintaj *se vi volas puni vian malamikon, bonfaru al viaj amikoj.*

Mi, al vi gefiloj miaj, de infanaĝo instruis, ke ĉiam estu respekte hontemaj antaŭ la maljunuloj kaj mia deziro estas tio, ke tiel vi

kondutu, por ke malpliaĝuloj reciproke estu hontemaj al vi. Gefiloj miaj, mi egale vin amas, sed mia pli aĝa filo Kebuĝi, post mi direktos la landon. Ho Bardia! Vi ĉiam devas obei vian fraton kaj Ho vi Kebuĝi! Ne supozu, ke la reĝa bastono ora gardos vian kronon kaj tronon sed amikoj sinceraj al la reĝo estas pli certaj bastonoj. Se iu el vi ĉiuj volas vidi mian vizaĝon ankoraŭ vivan, alproksimiĝu kaj kiam mi kovros mian vizaĝon, neniun mi volas rigardi al mia vizaĝo. Estu unueca, se vi ne estus tia, malbenita estu vi.

El ĉiuj persoj kaj unuiĝintoj postulu ĉeesti en mia maŭzoleo kaj min gratulu, ke plu de nenia malbono mi suferas." (Kuroŝo-letero)



La maŭzoleo de Kuroŝo en Pasargad proksime al Ŝirazo

Kaj tiel estis, ke reĝo justa post jaroj ne laciigebla pri disvastigo, fortigo, stabiligo de limoj de persa situacio subtervualigis la vizaĝon kaj en manpleno da tero kvietiĝis, sed donacis al homo la tipon de regado libereca, pensojn superaj, modernaj kaj mondskalaj.

La ĉarto de la libereco:

Post la Babela milito (la ĉefvenko de Kuroŝo) vortoj belaj desegniĝis sur steleo argila. La granda konkeranto persa nun jam deklaracion puplikigis kies ĉefa akso estas justeco, libereco, egaleco en voĉdonado, pensoj, opinioj, tradicioj kaj kredoj religiaj, rajto kaj limo de la individuoj en unu kunveno politika, en kiu ĉiuj konceptoj menciitaj estas priskribitaj kaj ĉiu homo devas plenumi ĝin. Ne diferecas la reganoj esti en kia prestiĝo kaj rango socia. La ĉefa afero estas, ke ĉiuj devontigas sin havi estimon reciprokan kaj observi iome da rajtoj antaŭ unu la alia cele al bonvivado kaj konduki la politikan socion al pozicioj superaj kaj elstaraj.

Efektive la grava kaj brilanta parto de la agaro kaj politika konduto de Kuroŝo estas lia ĉarto:

"Nun, kiam per helpo de Mazdao la reĝan kronon de Persujo, Babelo kaj landoj ĉirkaŭaj mi jam surmetis, mi proklamas, ke ĝis kiam mi estus vivanta kaj Mazdao la reĝecon favoros min, mi estimos la relegiojn kaj ritojn de nacioj kies reĝo mi estas, nek mi permesos al regantoj kaj miaj subuloj subtaksi ilin. Al neniu nacio, gento kaj lando mi altrudos mian regadon kaj ĉiu nacio estas libera nomi min sia reĝo kaj por regi super ili mi ne ekmilitos.

Ĝis kiam mi estus vivanta kaj Mazdao favorus al mi la reĝecon, al neniu mi permesos maljuste trakti alian. Se iu estus subpremata, mi forprenos lian rajton el la premanto kaj redonos ĝin al subpremito kaj punos la preminton.

Mi ne permesos ke movebla aŭ nemovebla posedaĵo de iu persono estu kaptita senpage kaj perforte aŭ alimaniere malgraŭ la volo de la posedanto.

Mi ne permesos onin servutigi kaj laborigi iun senpage.

Mi hodiaŭ anoncas ke ĉiu estas libera adori sian deziratan religion kaj vivi en ĉiu loko kaj lando, kiu plaĉas al ili.

Mi anoncas, ke ĉiu estas respondeca pri siaj agoj. Neniu devus esti punita pro peko de alia aŭ de siaj parencoj. Se unu el la familianoj faros pekon, nur li devus esti punita, ne aliaj.

Mi ne permesos, ke la viroj la virinojn vendu kiel servutulojn kaj sklavinojn kaj la regantoj kaj suverenoj miaj ankaŭ devas malhelpi tion.

De Ahura Mazdao mi petas fari min sukcesa en agoj miaj." ★

Fonto:
Ŝargh(Oriento)tagĵurnalo, Tehrano, n-ro:244, 19an de Julio 2004.

F-ino M. Fahmi tradukis

Enkonduke pri Irano

Hamzeh Ŝafii

La naskiĝoloko de unu el la mondaj grandaj imperioj, Irano, estas la lulilo de kulturo kaj civilizacio. Irano estas lando benata kun abundo da naturaj belecoj, dotitaj per riĉaj rimedoj; vasta lando vualita en mistero, mistiko, enamiĝo kaj religio.

Irano, kiel unu el la plej superaj civilizacioj en la mondo dum antikvaj tempoj, inspiris multajn grandajn vojaĝantojn de la okcidento. Kun imperia historio de pli ol 2500 jaroj, Irano estas rigardita kiel mistero al la cetera mondo dum longaj jarcentoj. Por multaj estas ankoraŭ viv-tempa revo viziti Iranon kaj paŝi en la lando kun unika historio kaj kulturo.

Irano estas nekredeble rekompencanta celloko: ĝi havas antikvajn ruinojn belajn, la ĉarmo de la interesega Persepolo kaj grandaj palacoj de la pasinteco rivelas sensuspektan belecon kiu ĝuigas turistojn por vivdaŭro kaj rememorigas al ili la allogon kaj buntecon de lando, kiu estas en la proceso de moderniĝo kune kun grandaj moskeoj, ravegaj ĝardenoj kaj tiel belaj dezertoj kaj montaraj pejzaĝoj.

Irano estas lando de akra kontrasto, alterne montara kaj dezerta: super-grandaj terpecoj tute senhoma kaj sterila, kaj aliloke kaj nemalproksime intense fekunda. De ĝiaj densaj, verdaj arbaroj kaj neĝ-kovritaj mont-pintoj de la nordaj partoj, ĝis ĝiaj vastaj, varmaj, sablaj dezertoj de la sudo kie oni trovas ĝemeskajn miraĝojn en la brula varmo, ĉio kaj ĉio, estigas belan pentraĵon kun ravega rafinaĵo.

Irana geografia pozicio faris ĝin la ponto por komunikado tera inter For-Orienta Azio kaj la landoj de la Mediteraneo kaj Eŭropo. Eĉ historie ĝi estis rol-ludanta kiel luman ligon inter antikva kaj moderna civilizacio.

La pratempa pasinteco de Irano estas multe pli malnova ol la plej frua Irana dinastio, t.e. la Aĥemenidoj (550-330 a.K.). Ekzistas pruvaĵoj por homa loĝado en Irano antaŭlonge de la naŭa jarmilo a.K. Dum la tria kaj dua jarmiloj a.K., okcidenta Irano estis regata per la elamaj dinastioj (2850-705 a.K.) pere de la grandaj ĉefurboj de Ŝuŝo (Suzo) kaj Anŝano.

Estis Kuroŝo (Siruso aŭ Cyrus) la granda (r. 550-529 a. K.) la fondinto de la Aĥemenida reĝa dinastio kiu alportis la tutan Iranon sub ununuran regadon por la unua fojo. Tiel li fariĝis la ŝaho de la ŝahoj (en la persa ŝahanŝah, t.e. ŝah-ŝaho) de la vasta imperio persa. Sekvantaj la Aĥemenidojn, la Partoj kaj Sasanidoj regis la Iranan altebenaĵon ĝis la konkeriĝo per araboj alportanta Islamon en la sepa jarcento p.K..



Persepolo - Ŝiraz

Ondoj da invadantoj tra la longa historio de la tuta lando - la grekoj akompanantaj Aleksandron, arabaj armeoj, turkaj triboj, kiuj trabatalis sian vojon okcident-direkte de la Centra Azio, kaj fine la Mongoloj, ĉiuj postlasis sian impreson ĉe la popolo de Persujo.

Irana historio restis videbla en la multaj ekscitaj arkeologiaj regionoj de la lando, ĝiaj antikvaj kaj historiaj monumentoj, kaj ĝiaj gloraj urboj, kiuj posedas parton de la plej imponaj ekzemploj de irana kaj islama arto kaj arkitekturo de la mondo.

Diversaj kulturoj kaj popoloj estas trovataj irane, kaj estas konsiderinda kontrasto inter la

kutimoj kaj vivmanieroj de la diversaj regionoj.

Kun longa kaj varia historio, Irano havas riĉan kulturan heredaĵon. Estas abundo de historia, arkeologia kaj sanktaj lokoj de ega intereso.

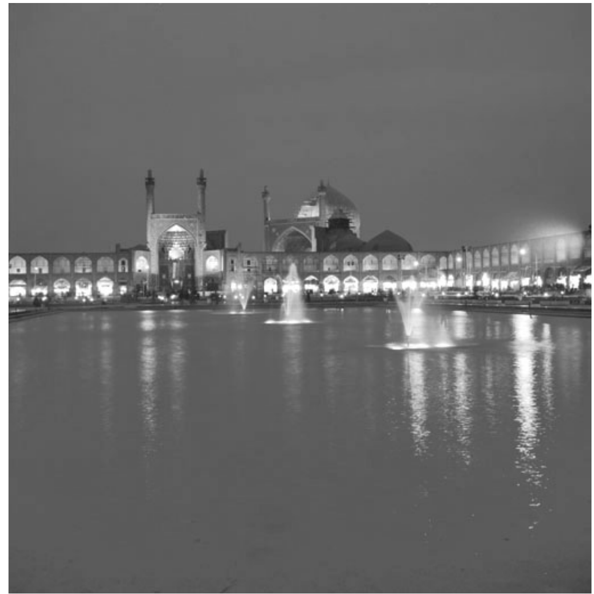
La vario en artismaj allogaĵoj kaj diversaj manfaritaĵoj estas vastega. Krom ĝia fama tapiŝo, miniaturo, kaligrafio kaj metalaj manfaritaĵoj estas pli larĝa gamo de metiaj produktoj. Estas multaj muzikaj formoj de granda fajno, dum Irano povas fieri por posedi plurajn de ĉefaj verkistoj kaj poetoj de la universala historio.

Estas pli ol 20 urboj de grava turisma intereso. La ĉefaj, krom Tehrano mem, povus esti enlistigita kiel Esfahano, Ŝirazo, Maŝhado, Jazdo, Kermano, Hamadano, Bandar-Abbaso, Kermanŝaho, Tabrizo kaj Urumijjeo.

Estas ankaŭ tre diversaj distraĵoj kaj sportoj kiel skiado en la nordo de la ĉefurbo ĝis velado kaj akvo-skiado en la duon-tropikaj maroj de la suda marbordo.

Irano estas tre bunta lando el ĉiuj vidpunktoj, precipe topografie kaj klimate. Ĝi estas granda lando kun vasteco de pli ol 1,648,000 kvadrataj km en Sudokcidenta Azio, preskaŭ tri fojojn pli vasta ol Francio, pli granda ol la kompleto de Belgio, Francio, Nederlando, Germanio, Svislando kaj Britio.

Laŭ UNESKO, Irano estas inter la mondaj 10 plej historiaj kaj kulturaj allogaĵoj de la mondo. Tamen irana porcio de la internacia turisma merkato ne akordas kun ĉi tiu prestiĝa rango. Turismo en Irano nun estas en ĝiaj fruaj jaroj. Ne estas pli ol ses aŭ sep jaroj ke la lando ekfaris ampleksan planon por akceli ĝian turisman industrion. Antaŭ tiam, Irano estis okupata pri senbrida milito, kiu preskaŭ



Nagŝe Ĝahan placo—Esfahan

faris vanaj ĉiujn provojn allogi turistojn. Sed post la ĉesigo de militado Irano eniris eraon de rekonstruo en ĉiuj flankoj, kaj stadie turismo eniris la ekfloradon.

Estas pliiĝanta kreskado de la nombro da turistoj, kiuj vizitas Iranon en la lastaj jaroj; tendenco kiu ekĝuis gravan turniĝon post la monde bonvenigita iniciato de Irano "dialogo inter civilizacioj" portretanta novan bildon de Irano antaŭ la okulojn de la mondo. Ĉiam pli da homoj aktuale vojaĝas Iranon, la malnovan, misteran Persujon.

Persujo, Irana eksa nomo ĝis 1935 devenas de la historia eminenteco de la provinco nomata Fars aŭ Pars, je tempo kiam la Grekoj kiuj eknomis ĝin Persis provis konkeri la landon.

La nuna loĝantaro de Irano estas ĉirkaŭ 70 milionoj; 70% de ili loĝas en urboj.

La loĝantaro havas junan aspekton kun 40% sub 14 jar-aĝo. Irano estas lando de granda religia signifo. Irano estas Islama Respubliko kaj la oficiala religio estas Islamo. 98 procentoj de la loĝantaro estas islamanaj, plejparte Ŝijaistoj. ★



La pomo

Hamid Mosaddeg

Vi eke al mi ridis
Kaj neniel sciis
Kun kia timo
El ĝardeno de l' najbar'
Mi forŝtelis la pomon
La ĝardenisto ekkuris
Sekvante min tre rapide
Li vidis pomon en via mano,
Kaj kolerege rigardis al mi
Ekfalis teren la mordita pom'
De via mano
Kaj vi iris, kaj ankoraŭ
Post pasado de multjaroj
Susurado de viaj paŝoj
Reade kaj etete
Min ĝenadas ĉe l' oreloj

Kaj meditante mi dronintas en la penso:
"Vere kial malhavis pomon
La ĝardeneto de nia domo?"

Tradukis: (s-ro) Saed Abbasi



سیب

حمید مصدق



تو به من خندیدی
و نمی‌دانستی
من به چه دلهره
از باغچه‌ی همسایه
سیب را دزدیدم

باغبان از پی من تند دوید
سیب را دست تو دید
غضب‌آلود به من کرد نگاه
سیب دندان زده از دست تو افتاد به خاک
و تو رفتی و هنوز،
سالها هست که درگوش من آرام،
آرام
خش خش گام تو تکرارکنان
می‌دهد آزارم

و من اندیشه‌کنان غرق این پندارم،
- که چرا،
- خانه‌ی کوچک ما
سیب نداشت.

Profeto aŭ forĝisto!

Iu iris ĉe reĝon kaj pretendis ke: "*Mi estas Dia profeto kaj vi devas kredi min*". La reĝo diris "Kio estas via miraklo?" Li respondis:*"Ĉion kion vi volas mi povas tuj fari"*. La reĝo metis seruron antaŭ li, kaj diris, do, se via pretendo veras, malfermu la seruron senuze de iu ajn ŝlosilo. La viro kolerante kriis: *"Mi estas profeto ne forĝisto"*.

Ses monata homo kaj preĝo!

Tage iu kristano islamaniĝis. Oni diris al li: *"Nun vi estas Kiel infano kiu ĵus naskiĝis el sia patrino"*. Post forpaso de ses monatoj ne farante religiajn taskojn kiel preĝon, oni asertis kaj alvenigis lin ĉe la juĝisto. La juĝiston diris: "*Kial vi neglektas la taskojn?"* Respondis la viro: *"Kiam mi islamaniĝis oni diris al mi* ***"Ĵus vi naskiĝis".*** *De tiam ĝis nun, pasas nur ses monatoj, do nun vi mem juĝu, de ses monata infano kiu atendas preĝon?"*

Tradukis: N. E. Lumina

Floroj el "La Florejo" de Sadio

Kaj daŭre burĝonas floroj en tiu ĉi ĝardeno de la revuo. Estas elektitaj kvin rakontoj el la fama libro de Sadio por vi, esperante vian plezuron.

Kiam pro malsaĝo de junaĝo mi ekkriis al mia patrino, ŝi ĉagrenite eksidis en angulon kaj plorante diris: "Ĉu vian malfortecon vi forgesis ke tiel forte vi min agresis?"

Rigardante sian ribeleman filon
kiom ĝuste oldulino riproĉis lin:
"Se vi rememorus vian infanecon
kiam vi estis malforta en mia sin',
tion vi ne farus al via patrino
kiam vi estas vir' kaj mi maljunulin'.

وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت مگر خردی فراموش کردی که درشتی می کنی.

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش چو   دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گر از عهد خردیت یاد آمدی   که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا   که تو شیرمردی و من پیرزن

* * *

Estas dirite ke al sciulo apartenis filino havanta ekstreme malbelan vizaĝon kaj atinginta virinan maturaĝon. Kvankam ŝi posedis riĉon kaj havaĵaron, neniu emis fari kun ŝi paron.

Malbela ŝajnas silkaĵo ĉina
sur la korpo malbel-fianĉina

Fine pro neceso ŝi fariĝis edzino de blindulo. Estas dirite ke tiam venis kuracisto el Serendibo[1] kiu donis vidpovon al blinduloj. Oni diris al la sciulo:"Kial vi ne kuracigas vian bofilon?" Li respondis: "Mi timas de tio ke neblindiĝinte li forlasos mian filinon."

Al malbelulin', edzo blinda estas pli inda.

آورده‌اند که فقیهی دختری داشت به غایت زشت بجای زنان رسیده و با وجود جهاز و نعمت کسی در مناکحت او رغبت نمی‌نمود.

زشت باشد دبیقی و دیبا   که بود بر عروس نازیبا

فی‌الجمله بحکم ضرورت عقد نکاهش با ضریری بستند آورده‌اند که حکیمی در آن تاریخ از سرندیب آمده بود که دیده نابینا روشن همی کرد فقیه را گفتند داماد را چرا علاج نکنی گفت ترسم که بینا شود و دخترم را طلاق دهد. شوی زن زشت روی نابینا به.

* * *

Mi vidis sur marbordo piulon suferantan de nekuracebla panter-vundo. Daŭre li turmentis sed ĉiam dankis Dion, la plej valoran kaj la plej gloran. Oni lin demandis: "Kial vi dankas?" Li respondis: "Tial ke mi suferas de korpa lezo kaj ne de peko-pezo."

Se tiu kara amik' mortigos min
ne pensu ke pro l' morto mi hororos,
sed mi diros: " Pro kiu peko mia
li ĉagreniĝis?"; tial mi angoros.

پارسایی را دیدم بر کنار دریا که زخم پلنگ داشت و به هیچ دارو به نمی‌شد. مدتها در آن رنجور بود و شکر خدای عز و جل علی الدوام گفتی. پرسیدندش که شکر چه می‌گویی گفت شکر آن که به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی.

گر مرا زار به کشتن دهد آن یار عزیز   تا نگویی که در آن دم غم جانم باشد
گویم از بنده مسکین چه گنه صادر شد   کو دل آزرده شد از من غم آنم باشد

* * *

Iu informis Anuŝiravan-on[2] la justan kaj diris: "Ĉu vi aŭdis ke laŭ volo de Dio, la plej valora kaj la plej glora, unu el viaj malamikoj jam ne vivas?" Li respondis: "Ĉu vi aŭdis tion ke de tia sorto Li min ekskluzivas?"

Ne ĝoju se malamiko estas morta,
ĉar nia vivo ankaŭ estas samsorta.

کسی مژده پیش انوشیروان عادل آورد گفت شنیدم که فلان دشمن ترا خدای عز و جل برداشت گفت هیچ شنیدی که مرا بگذاشت.

اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست   که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

* * *

Abu-Harire(3), aprobo de Alaho estu al li, ĉiutage venis ĉe la islaman profeton, la beno de Alaho estu al li. Li diris: "Ho Abu-Harire, ĉiu-du-tage venu unu fojon por pliigi mian ĝojon."

Al saĝulo oni diris: "Malgraŭ tiom da utilo kiom ekzistas en sunbrilo, neniun oni aŭdis kiu ĝin laŭdis." Li respondis: "Ĉar ĉiutage ĝi estas videbla krom dum vintro kiam por ĝi ekzistas kurteno kaj inklino."

Vizito indas sed nur tiom
ke oni ne diru: "Sufiĉas!"
Vi ne aŭdos ies riproĉon
se daŭre vi mem vin riproĉas.

ابوهریره رضی‌الله عنه هرروز به خدمت مصطفی صلی‌الله علیه آمدی گفت یا اباهریره ز رنی غبا تزدد حبا هر روز میا تا محبت زیادت شود.

صاحبدلی را گفتند بدین خوبی که آفتاب است نشنیده‌ایم که کس او را دوست گرفته است و عشق آورده گفت برای آنکه هر روز می‌توان دید مگر در زمستان که محجوب است و محبوب.

بدیدار مردم شدن عیب نیست   ولیکن نه چندانکه گویند بس
اگر خویشتن را ملامت کنی   ملامت نباید شنیدنت از کس

•

1- Antikva nomo de Cejlono.
2- Irana reĝo de Sasanida dinastio, fama pro justeco.
3- Unu el kunuloj de Mohamedo (la beno de Alaho estu al li).

Rara Mirindaĵo!

Alisadr- Kaverno

Simin Emrani

En la okcidento de Irano, 336$_{km}$ for de Tehrano lokas Hamedan-urbo. La fama greka historiisto "Herodoto" citas pri tiu urbo nome "Hegmatane" aŭ "Ekbatan". Ĝi estas el la plej malnovaj antikvaj urboj en la mondo kaj aĝas pli ol 3000 jarojn.

En la vilaĝo Alisadr el provinco Kabudar-Ahang, 75 km-ojn nord-okcidente de Hamedano, sur deklivaĵo de Su-baŝi monto situas unu el naturaj mirindaĵoj de la terglobo kaj malofta tipo inter boatrajdeblaj akvokavernoj.

La situo de kaverno Longitudo: 48° 18`, latitudo: 35° 18` kaj ĝi 1900$_{m}$ altas de sur marnivelo. Geologoj taks-divenas la antikvecon de la ŝtonoj je la dua erao (antaŭ 136 – 190 milionjaroj). Tiu-ĉi kaverno eltroviĝis en 1967. De 1975 turismi en ĝi jam komenciĝis kaj de 1991 multaj turismaj organizoj kaj firmaoj plifortigis siajn serv-aktivadojn ĉi-rilate.

Alisadr post iu kaverno en Usono kaj la alia en Indonezio estas la plej vasta en la mondo. Tiu de Usono ne havas akvon. Promenadi en Alisadr-kaverno plezuriĝas per pedal-boatoj. Diverskaŭze kaj pro la akvopasejoj kiuj ligiĝas unu al la alia kaj



pro ankaŭ multaj lagoj tra la kaverno, oni povas viziti unu el plej belaj tipoj de naturo en Irano.

La akvo de lagoj estas senkolora kaj senodora kies gusto ankaŭ estas normala. Neniu vivantaĵo ekzistas. Akvo estas fikse malvarma dum jaro preskaŭ 12° centigrado kaj estas tiel pura kiel videblas



perokule 10 metrojn funde. La fundo en diversaj partoj (0-14 m) varias. La akvo estas ricevata el subteraj fontoj kaj atmosfera neĝo-pluvo kiel konstanta akvofalo de sur muroj.

La aero. Pejzaĝo ene de la kaverno estas speciala. La aero tre pura kaj freŝa sen ia polvo aŭ malpuraĵo mikroba. En la somero malvarmas kaj en la vintro agrable varmas. Se vi havus brulantan kandelon, ĝia flamo neniam moviĝos.

Multaj elementoj ekzistas en la ŝtonoj kiel kupro, fero, magnezio kaj tre belaj koloroj kiel ruĝa, bruna, blua kaj verda okulkaresas.

Laŭdire dum diversaj militaj atakoj speciale atako de Ĝingiso-Ĥano tiu ĉi kaverno estis imuna rifuĝejo de batalantoj kaj militistoj, ili eĉ dum 4 monatoj per tre malmultaj manĝetoj povis nutri kaj kaŝi

Amazon en Ameriko aŭ en Irano?!

Irana historiisto malkaŝas sian eltrovon pri malnova historio. Laŭ li Amazonanoj devenas de Irano. Jen parto de lia longa intervjuo kiu rilatas ekzakte pri Amazonanoj.


D-ro Ĝahangir Mazhari
Historiisto

La nomo de Amazon kiu nin rememorigas pri Amazon-rivero en la suda Ameriko, estis nomo de tribo kiu iam vivis en la nordo de Irano. Ĉi tiu militema kaj atakema tribo havis sian specialan tradicion kaj socian sistemon. Ili estis militintaj ankaŭ kontraŭ Darjuŝo kaj Kuroŝo Haĥamaneŝa (Aĥemenidaj). Estis interesaj virinoj en la tribo kiuj havis malkaŝe superregadon sur grupa vivmaniero kaj pli penema ol viroj. Herodoto* ankaŭ priskribis ilin.

En milito inter grekoj kaj Amazonoj, grekoj post venko en Termudo enŝipiĝis kaj portis milit-kaptititojn de la tribo. Ĵus atinginte al la mezo de maro, la virinoj atakis al viroj kaj mortigis ilin. Sed ili ĝis tiam ne estis vidintaj ŝipon. Do ili ne povis irigi la ŝipon. Finfine ili atingis al Kremen-bordo. Tie ili forlasis la ŝipon kaj serĉis sekuran loĝejon. Ili estis spertaj ĉevalrajdantoj kaj kiam renkontis ĉevalaron, unu post la alia surĉevaliĝis.

Sitoj aŭ Sokaoj** loĝis en nordo de Irano, sed ili sciis nek lingvojn nek tradiciojn kaj rason de la amazonoj. Poste ili ekis por militi kontraŭ amazonoj. Sed je la fino de la milito rigardante amazonajn kadavrojn ili komprenis ke militantoj ĉiuj estis virinoj! Do ili ne daŭrigis militon kaj revenigis trankvilon al la regiono. Iom post iom en la geografia najbareco restis virinoj de la milito, kiuj nur volis trankvilan lokon por vivi kaj akiri sekurecon. Tio kaŭzis ne plu mortigi kaj militi. Ĉi tiuj virinoj ĉiam kiel siaj praavoj ĉesadis, ĉevalrajdadis kaj kun siaj viroj militis ŝulturo ĉe ŝulturo kaj sin vestigis kiel viroj.

La nomo de Amazon kiu nin rememorigas pri Amazon-rivero en la suda Ameriko, estis nomo de tribo kiu iam vivis en la nordo de Irano

Iu tradicio ekzistis inter amazonoj ke se iu fraŭlino nemortigos unu el siaj malamikoj, ne rajtas edziniĝi. Ankaŭ ekzistis fraŭlinoj kiuj ne povis plenumi tiun kondiĉon kaj neniam edziniĝis.

Sitoj aŭ Sokaoj en siaj lingvoj nomis amazonojn «juropat», tio signifas «rompi viron» tribo Sarmat aŭ Suromat kiuj poste ekloĝis en nordo de Eŭropo ekzistas per mikso de soka raso kaj Amazon raso.

Tradukis: Fariba N. Maĝd

Fonto :
Ŝargh tagĵurnalo, N-o: 294, 20 Sep 2004 P. 19

* Titolita patro de historio, li vivis 484-425 a.K. Li estas de Hálikárnáss, greka kolonio de centra Azio, tiam tiu urbo estis parto de Irano. Kelkfoje ŝajnas ke li rakontas fantazie anstataŭ rakonti historion.

** La nomo de antikva kaj miksita tribo, pli multaj de ili estas arjaj, ĉi tiu tribo vivis dum la aĥemenidaj periodoj kaj eĉ antaŭ ili.

sin en ĉi vasta loko.

Entute vizitado de la belformaj stalaktitoj kiuj similas al objekto, besto, vegeto, frukto kaj la giganta stalakmito, la 3-a kaj 4-a insuloj, boatado, kaverntursimi, preterpasi la serpentumantajn akvokanalojn, naturaj koridoroj kiuj havas kristalajn plafonojn, ĉiuj ĉi montras al vizitantoj kredeble jen raran mirindaĵon.

Fontoj:
www.swisr.org
www.hamedanfair.com
www.itto.org
www.iranview.com
www.bamjam.net
www.darmangaran.com
www.mohajeri.com

NE EKZISTA VOJO AL AMO
AMO ESTAS VOJO

La suno estas por multaj la plej kutima aĵo en la mondo.
Tamen, ĝi ĉiutage produktas miraklon.Ĝi lumigas kaj varmigas la mondon por mi. Ĝi baraktas kun nuboj por vidi min. Kaj por donaci belan tagon al mi. Nokte ĝi migras al la alia flanko de la mondo. Por tie donaci lumon al la homoj.

Simile okazas kun amo. Kiam amo estas en mia vivo. Ĝi alportas lumon kaj varmon.

Kiam mi havas amon, Mi povas malhavi multon.
Sed kiam amo malaperas en mia vivo. La ombroj fariĝas pli grandaj. Kaj inundas min malvarmo kaj nokto.

Amo estas kiel la suno. Kiu havas ĝin povas malhavi multon. Kiu malhavas amon, malhavas ĉion!

Ivo Durwael

راهی به سوی عشق نیست
عشق (خود)راه است.

برای خیلی‌ها خورشید معمولی‌ترین چیز جهان است. با این همه، هرروز معجزه‌ای را خلق می‌کند. جهان را برای من گرم و روشن می‌کند. برای دیدن من با ابرها در می‌افتد. و برای هدیه دادن روز زیبا به من در شب به دیگر سوی جهان هجرت می‌کند. تا که آن‌جا نور را به انسان‌ها هدیه کند.

عشق هم چنین است. هنگامی که عشق در زندگی من است. نور و گرما می‌آورد.
هنگامی که عشق دارم. می‌توانم خیلی چیزها را نداشته باشم! اما وقتی عشق از زندگیم رخت برمی‌بندد، سایه‌ها سنگین‌تر می‌شوند و سیل و سرما و شب، در برم می‌گیرد.

عشق مانند خورشید است. هرکه آن‌را دارد می‌تواند خیلی چیزها را نداشته باشد.
هرکه عشق را کم دارد، هیچ ندارد!

ترجمه: اعظم الیاسی- تهران

Vivtagoj ...

Mi grimpas supren al la temp-monto.
Nun mi estas sur supro de la temp-monto.
Nun mi proksimas al la ĉielo.
La suno varmigas min.
Mi kalkuladas tempon: sabato, dimanĉo, lundo ... .*
Mi vidas viv-domojn, dometon kaj domegon kaj domaĉoj staras post unu la aliaj kiuj sensigas feliĉon kaj kiuj sensigas malfeliĉon.
Mi kalkuladas tempon:
mardo, ĵaŭdo, vendredo... .

Mehrzad Hosejni

*Ndlr.: La semajno en Irano komenciĝas je la sabato.

Miaj instrulaboro kaj impresoj en Irano (3-a kaj lasta parto)

Tereza Kapista / Serbio

Tamen la trafiko simple dirite estas terura kaj danĝera. Neniu trairas la straton sur la zebro-striado kaj neniu rigardas la trafiklumigilon, nek la stiristoj nek la piedirantoj. Trairi al alia flanko de la strato estas danĝera aventuro. Mi vere timis trairi kvankam en mia urbo ankaŭ estas du miliono da loĝantoj, tamen ni scias kion signifas la ruĝa lumo. Sed mirinda afero ĉar dum tuta mia restado mi ne vidis trafikiakcidenton! Sed la nesufiĉe rafinigita benzino polucias la aeron. Kiel nebulo la aero estas densa super la urbo. Oni diras ke Tehrano estas unu el la plej aerpoluciitaj urboj en la mondo. Ĝis la loĝejo ni bezonas unu horon per taksio! Kaj mi kelkfoje vojaĝis sola.

La 14an de decembro venis kvar afganinoj Dijana, Akbari, Salehi kaj Saĝĝedi kun Vahid Partovinia. Nia denova renkontiĝo estis elkora parencsimila. Ili morgaŭ ĉeestos Zamenhofan tagon. Mi ĝojis denove vidi ilin. Du el ili dormis ankaŭ ĉe Nazi kaj ni denove longe babiladis ĉiuj kune.

La duan vesperon mi iris kun s-ro Ahmad Mamduhi kaj lia filino al speciala manĝejo. Ni sidis sur tapiŝo kaj manĝis –sukon kaj viandon-, tio estis la nomo de manĝaĵo. Unue ni devis la fluidan parton manĝi kun la pano enpecigitan en ĝi kaj poste batadi la reston en la ujo kaj manĝi kiel kaĉon. Ĉie oni servas nur forkon kaj kuleron. Oni dum manĝado tranĉilon ne uzas. La forko estas en maldekstra mano kaj per ĝi vi fiksas la tranĉendan manĝaĵon kaj per kulero en dekstra mano tiras-tranĉas. La forkon ne metas en la buŝon, nur la kuleron! La irananoj diras: donu akvon mi deziras manĝi ĝin! (ne trinki !) Ŝatata estas la jogurto gasigita kaj maldensigita per akvo, kaj iom acideta kiel trinkaĵo.La pano estas tio kion mi plej ŝatis en Irano. Ĝi estas ege maldika ĉ-1-2 cm kaj estas bakita en fornoj en kiu estas rondaj ŝtonetoj kaj la panoj bakiĝas sur ŝtonetoj kaj tiujn oni nomas ŝtonaj panoj grandaj duonon da kvadratmetro.

La 15an de decembro kun Nazi ni iris al arta galerio kie oni daŭre instruas la malnovajn artajn teknikojn kiel: ĥatam-inkrustado, teksado, intarzio en ligno, potfarado kun specialaj iranaj ornamaĵoj, prilaborado de artaj objektoj el kupro kaj aliaj metaloj, teksado de silko, kaligrafio en vere diversaj formoj kaj materialoj. Tre plaĉis al mi ĉar oni povas vidi la procedon de la ellaborado kaj la uzitan teknikon. Nature la belegaj artaĵoj estas ankaŭ ekspoziciitaj. Ni eniris ankaŭ la oficejon kie oni regalis nin per kukoj kaj teo kaj ni parolis pri la stato de artistoj en tempo kiam la homoj ne havas laboron kaj monon por vivteni sin, eĉ ne pensante pri la aĉetado de artaĵoj. Sed ili eksportas multon ĉar tiuj art-objektoj estas konataj en la tuta mondo.

Post la kursoj okazis la Zamenhofa Vespero. Mi havis eblecon konatiĝi kun s-ro Aref Azari honora memebro de UEA el Irano. Li dankis pro mia alveno kaj farita laboro. Al centro venis multaj E-istoj por festi Zamenhof-vesperan programon kiun malfermis Reza Torabi. La unua preleganto estis Ahmad Mamduhi kiu prelegis pri eblecoj kaj aperoj de multaj E-o programoj en komputila medio en la mondo, tre utila prelego. Poste mi parolis pri Esperanta libro kiel ekaperis kaj atingis ĝis nun pli ol 40.000 titolojn. Post mallonga paŭzo la ĉeestantoj povis vidi la libro-ekspozicion eĉ aĉeti librojn. Poste parolis Hadise Akbari pri agado de Afganaj virinoj kaj ilia klubo kaj ankaŭ pri la kursoj kiuj pasis antaŭ kelkaj tagoj en Maŝhad. Ilia aktivado estas vere laŭdinda!(Mi aŭdis ke unu el ili iros al Ĉinio al UK je la kosto de Centro). Poste mi ludis la teatraĵeton pri Parolema edzino, kiun verkis mia amikino

Greta Stol 92 jara Esperantistino kaj poetino, kiu vivas en Beogrado. La silenteman edzon rolis Reza Torabi. Mi donis la Antologion de la serba poezio, kiun kompilis kaj pli ol 120 poemojn tradukis Greta Stol kaj kiu sendis ĝin al Centro donace. Poste okazis regalo per kukoj kaj teo kaj ni interparoladis dum longa tempo. Tio estis bonega okazo al mi konatiĝi kun multaj E-istoj en Tehrano .Mi konstatis ke vere ekzistas la movado kaj malgraŭ la malbonaj cirkonstancoj ili tamen aktivas. (Grandaj distancoj de la Centro, tempomanko pro la laboro ĝis vespero k.t.p.)



En la pra-irana muzeo

La sekvan matenon kun sekretariino de Centro kaj kun Vahid ni vizitis Muzeon pri moderna arto. Belega konstruaĵo kaj la plej interesa por mi estis granda baseno en la centro kaj la balkonoj kiuj ĉirkaŭas ĝin. Japana arkitekto donis tiun ideon. En la muzeo ni konatiĝis kun ĵurnalistino kaj violonisto, ege ĉarmaj gejunuloj, kiuj aŭdante nian interparolon en E-to interesiĝis pri tiu lingvo. La junulo donacis al mi kaligrafiaĵon kiun li faris tuj, samloke en muzeo, ĉar ankaŭ pri tio spertas. Tio estis ilia unua kontakto kun E-to kaj plaĉis al ili la ideo de E-to kaj ĉar la junulo konas la hispanan li multon komprenis ĝuante tion.

Posttagmeze okazis la du kursoj. Mi tranoktis dum 2 tagoj ĉe s-ino Arezu kiu havas la filineton Hana. Vespere ni rigardis DVD. Tre populara estas la greka komponisto Yanni kaj la koncerto okazis ĉe Taĝmahalo kaj en Malpermesita urbo en Ĉinio. Sed koncerti en Tehrano li ne ricevis permesilon. Dum vespero Hana dancis senĉese kaj entuziasme. Mi opinias ke la dancado estas en ilia geno, kaj neniu povas malpermesi danci al iraninoj. Se mi loĝus en hotelo mi ne povus vidi la veran vivon de irananoj. La venonta tago estis vendredo kiam laboras nur kelkaj vendejoj kaj ni vizitis iun etan vendo-centron kun Arezu, ŝia bofratino kaj la infanoj. Ankaŭ interesa por mi. Ekzistas tute apartaj vendejoj nur kun kaptukoj por virinoj ĉar ĉiuj devas havi ĝin ekde la 7-a jaraĝo. (Imagu se duono da iranoj estas virinoj tio estas 40 miliono!). Ekzistas diversaj kaptukoj eĉ multkoloraj kaj la junulinoj jam portadas tiajn! Stranga por ni, sed kiam mi pli bone pripensis mi konstatis ke ankaŭ en mia lando en Montenegro la virinoj iras kun nigraj kaptukoj sed nur la maljunaj kaj ili tion faras laŭ kutimo kaj ne devige. La junaj ne portas kaptukojn. Same estas en Italio, Hispanio kaj multaj aliaj landoj en vilaĝoj. Irante tra la stratoj mi vidis multajn virinoj kun maskoj medicinaj. Ili operaciigis la nazojn, ĉar se vi povas montri nur la okulojn kaj la nazon tiam ĝi devas esti belega. (Tio estas nun granda modo: malgrandigi la nazon!).

En postagmezaj kursoj venas ankaŭ la du knabinoj Hana kaj Bahar ĉ.4-5 jaraj. Mi uzis iliajn ludilojn dum kurso kaj foje venis kaj prenis iun ludilon dirante “ĝi estas mia”. La patrinoj devis venadi kun ili ĉar la distanco de la hejmo estas ega kaj ili ne povas tiom longe lasi la infanojn ĉe aliaj homoj. Ambaŭ infanoj ellernis E-kantojn kaj multajn vortojn. Mi ĝojis pro tio, ili tute ne ĝenis min.

Kun la paroliga grupo ni faris parolekzercadon kaj la temo estis “Kio estas la vera problemo de la mondo?” Mi klarigis ke mi deziras ilian opinion pri tio, kio estas komuna al ĉiu lando kaj al ĉiu popolo. La respondoj kaj la klarigoj, kial ili opinias ke tio estas la problemo montris ke vere esperantistoj pensas monde ne loke, ĉar la cititaj problemoj estis: senlaboreco, aidoso (komence tio estis kaŝita ke jam aperis ankaŭ en Irano) malsato, polucio, ekologio kaj aparte kelkaj virinoj petis ke ni enlistigu la problemon de la homaj rajtoj, kaj la rajtojn de virinoj. Emerita profesorino diris ke la plej granda problemo estas Usono, pravigante sin ke ili ĉiam ie elvokas militon kaj post tio la nekulpa popolo suferas. Dum du horoj ni diskutis pri tiu temo kaj mi konstatis ke ili tute bone esprimas siajn opiniojn. Se estis iu granda eraro mi notis en la angulo de la tabulo kaj poste mi klarigis kial tiu vorto aŭ

gramatika formo ne konvenis, mi ne rompis ilian paroladon. Mi havis impreson ke ili malpezigis siajn korojn pere de tiuj plendoj pri problemoj.

Posttagmeze okazis la kursoj kaj mi hastas fini ĉiun lernitaĵon antaŭ la fino de la kurso. Mi estas kontenta kun ilia scio. Mi strikte laŭ Cseh metodo instruis la vorton "hundo" kaj havis ludilon, sed poste mi eksciis ke la hundoj estas malpermesitaj bestoj en Irano, kaj tute ne ekzistas, eĉ katon neniu rajtas havi en la domo, ili vivas nur sur stratoj aŭ en parkoj. Mi ne scias ĉu vere tio estas tiel?

La venonta tago ankaŭ estis festotago honore al iu Imamo kiu mortis antaŭ 1200 jaroj kaj nun oni devas funebri lin. La bazaro tamen laboris kaj tie ĉiam estas homtumulto kiu observis nin aŭdante ke ni parolas en E-to.Tamen nia kurso okazis kaj ĉiuj venis ĉar tiam ne laboris kaj la lernantoj ne iris al la lernejoj.

Mi iris dormi ĉe f-ino M. Fahmi kiu vivas kun la fratino. Ili havas belan apartamenton en nova konstruaĵo tre komforta kun propra aŭtejo en la kelo kaj deĵoranton ĉe bele ekipita enireja halo. Vere la sekureco estas plena, ĝuste pro tio ili elektis tiun loĝejon. La domegon ĉirkaŭas bone ordigita kaj flegata parko. Kiam ni promenis ĉie la ĝardenistoj plantis novajn plantojn. Tio en centro ne povas ekzisti. Tamen Tehrano havas kelkajn belajn parkojn kun akvobasenoj kaj fontanoj. Mi estis invitita ĉe la domo de s-ro Morteza Habibpur, konata pentristo kaj bona esperantisto. Mi alvenis kun lia filo kaj mi sukcesis trovi la grupon de studentinoj kiuj lernas ĉe Morteza pentroarton. Ĉarmaj knabinoj-studentinoj. Ili estis sen kaptukoj en ateliero, kio surprizis min. Ili uzis la okazon kaj starigis al mi multajn demandojn rilate al E-to kaj aliaj virinaj temoj. Ni trinkis kune teon kaj manĝis kukojn. Mi ricevis donace kelkajn karikaturojn, plejparte kun temoj kontraŭ milito! Poste la edzino de Morteza montris ke ŝi ankaŭ okupiĝas pri arto, farante kadrojn por bildoj, sed por infanoj kun reliefaj bestoj kaj scenoj el rakontoj. Mi ĝue pasigis tiun tagon. La tagmanĝo estis bonega. Poste ni kune iris al la kurso.

En kursoj jam nenio nova ĉar ili akurate alportadas la hejmtaskojn kaj ĉiam pli bone parolas. La 21an de decembro mi pasigis en la domo de s-ro Behzad Hashemian kies edzino estas blindulino kaj instruas la blindulojn komputili. Ili estas tre agrablaj homoj. Laŭ la kutimo tiu plej longa nokto dum la jaro devas esti festata tiel ke kunvenas la tuta familio kaj ĉ. noktomezo oni devas manĝi akvomelonon kaj dividi al ĉiuj familianoj. Post la vespermanĝo ni iris al la loĝejo de la gepatroj, en la sama domo, kie estis la fratoj, bofratinoj, kaj multegaj genepoj. Ili diris ke la familio havas 14 genepojn. Ni estis regalitaj per kukoj kaj fruktoj, juglandoj, migdaloj, sekigitaj vinberoj, kikeroj, ktp. kaj poste grandega akvomelono estas dividita. La familio estis scivolema kaj parolema. Ni ĉiuj sidis en "turka sido" sur tapiŝo en grandega ĉambro sur grandega kaj dika tapiŝo. Ĉio estis servata sur la tapiŝo. Mi devas konfesi ke neniam dum mia vivo mi sidis kun tiom grandnombra familio kune. La morgaŭan tagon kun Behzad mi iris al ilia lernejo por blinduloj kie ili havas komputilojn kaj aliajn bezonatajn lernilojn. Ili eldonas eĉ ĵurnalon kaj havas informpaĝon en interreto. Tre diligentaj homoj kaj mi promesis fari kunligojn al ili kun niaj blinduloj el mia lando ĉar mi ofte vizitas la lernejon kaj faras prelegojn al ili, ĉar en Beogrado en blindula lernejo ili lernas libervole Esperanton. Ankaŭ mi eksciis pri programo uzata en komputilo kiu parolas en Esperanto kaj informis ilin pri tio. Kaj la kunligo okazis. En mia lando en Beogrado estos Kongreso de blinduloj en 2004 kaj Behzad planas iri la tiu kongreso kun edzino. Mi ĝojos denove vidi ilin.

Okazas la lastaj studhoroj en ambaŭ kursoj. Mi ne havas problemojn kun gestudentoj. Mi iris dormi al la hejmo de Bahar la ĉarma knabino, filino de Hamzeh konata E-isto kiu studas Esperanton en Pollando. Post vespermanĝo kaj longa babilado, Bahar iris al sia matraco. En la buso ankaŭ ŝi deziris sidi sur mia sino. Do, ŝi ne sentis ke mi estas fremdulo sed taksis min kiel veran avinon. Mi estis tute kortuŝita. La morgaŭan duontagon mi pasigis en la domo legante kaj ludante kun Bahar. Poste ni kune iris al la kurso kun ŝia Patrino. Do, la tuta familio fariĝos esperantista.

La vesperon mi pasigis ĉe la domo de filmisto Ramin Pahlavani, kiu loĝas en bela loĝejo kun du filoj kaj edzino, sed venis ankaŭ

lia patro. La apartamento estas eŭropece ekipita. Ni havis kun Reza Torabi kaj Zahra belan vesperon. Mi sola per taksio vojaĝis al la hejmo de Hamzeh. La taksiisto kelkfoje eraris la vojon sed haltis kaj demandis. Ili loĝas tre for kaj la stratetoj estas iom labirintaj. Tamen la taksiisto ne foriris ĝis kiam ne vidis ke la dommastroj akceptis min. Do, la ŝoforoj estas sufiĉe respondecaj. Tuj kiam mi eniris Reza jam interesiĝis ĉu mi en ordo alvenis. Mi konfesas ke mi iomete timis sola kun ŝoforo post la noktomezo en tuta senhoma regiono, ne komprenante eĉ unu vorton kion li klopodis diri al mi. Mi tri-foje montradis la adreson sed eble li ne estis tre bona "leganto".

La 22-an de decembro 12 gekursanoj iris kune al restoracio kune tagmanĝi kaj havis tradician manĝaĵon sed sidis ĉe la tablo. Estis faritaj multaj fotoj kaj kvankam ni trinkis nur jogurton kaj iranan bieron (ŝaumanta limonado, sed iom bruneta Ho!, ve!) ni ĉiuj estis viglaj kaj ĝojaj. Ja, hodiaŭ estos la adiaŭa tago! Venis la lasta instrutago. Ĉiuj sentis iun solenan etoson. Ni denove kantis ĉiun kanton kaj la ekzameno estis libera temo, pri kiu ni interparolis. Ankaŭ mi denove montris la plej gravajn partojn de gramatikaĵoj (ŝlosilon, la verban stelon, la korelativojn ktp.) por ke ili denove havu antaŭ okuloj tiujn ilustritajn partojn, kiujn ni lernis. Ili enskribiĝis en mia memorlibro kaj mi fiere povas diri ke ĉiuj esprimis sian kontenton kun mia instruado. Fotis sin lastfoje kaj regalis nin per kukoj kaj teo kaj poste venis la adiaŭo. Ĉiuj promesis daŭre lerni E-ton. Mi esperas! La unuan senlaboran tagon mi pasigis kun Reza Torabi en Nacia Muzeo de Tehrano. Vere grandega konstruaĵo kun multaj arkeologiaj kaj aliaj eksponaĵoj kiuj pruvas la malnovan kaj altan kulturon kiun ili havis jam antau 5-6000 jaroj sur tiu teritorio. Poste ni iris al Malnova Bazaro. Oni diras ke ĝi havas kelkdek kilometrojn da stratoj. Interesa estis la barilo ĉe enirejo ĉar inter feraj stangoj vi devas ŝovi vin internen. Tio estas pro tio ke la motorbicikloj ne eniru, kaj la ĉaretoj ankaŭ ne ĝenu la aĉentantojn. Tie ĉio haveblas kaj videblas sed al mi pleje plaĉis la homoj kaj la tumulto tra kiu ni traluktis nin. Mi vidis diversajn vizaĝojn kaj vere ekkredis ke en Irano vivas multaj nacioj kaj diversaj popoloj.

Mi aĉetis belan ĥatam-maniere kadritan murhorloĝon por ke mi memoru Iranon ĉiam, kiam rigardas kioma horo estas! Mi dormis ĉe domo de Hamzeh kaj li akompanis min la venontan tagon al flughaveno kie mi prenis flugon al Dubai kie mi ankaŭ deziris pasigi kelkajn tagojn. Pro tio ni ne faris ekskursojn al aliaj belaj urboj. Poste mi aŭdis pri terura tertremo kiu duonigis la urbon Bam. Ĉiuj miaj geamikoj telefonadis al mi kontrolante ĉu mi rehejmeniĝis antaŭ la tertremo. Mi profunde kunsentis kun familianoj de viktimoj. Mia lando sendis helpon al ili kaj mi estis pro tio kontenta.


Ĉe la pordego de malnova Tehrano

Dankon al ĉiuj kiuj helpis realigi mian taskon kaj fari ĉion en bonaj kondiĉoj. Apartajn dankojn al miaj organizantoj kaj gastigantoj kiuj ebligis ke mi eksciu kiamaniere ili vivas kaj luktas ŝvitante por ĉiutaga pano! Mi pardonpetas se mi forgesis iun mencii, sed estis multegaj helpemaj kaj amikemaj espertantistoj.

Fine mi povas diri ke Esperanto kaj ekzistas kaj funkcias, mi spertis tion! Mi vizitis multajn belaĵojn kaj famaĵojn sed la plej belegaj valorŝtonoj de Irano estas la karaj, sinceraj kaj ege agrablaj, gastemaj, amikemaj homoj. Mi nur bedaŭras ke mi ne povis viziti kelkajn historiajn urbojn el frua tempo.Sed tio igas min diri Irano ĝis revido! ★

Tereza Kapista Cseh-metoda instruisto el Beogrado, Serbio.

Larmo estas sekreto

Ahmad Ŝamlu

Larmo estas sekreto
Rideto estas sekreto
Amo estas sekreto

Tiu-nokta larmo estis la rideto de mia amo

Mi ne estas historio kiun vi povus rakonti
Mi ne estas kanto kiun vi povus kanti
Mi ne estas sono kiun vi povus aŭdi
Nek mi estas io kion vi povus vidi
Nek afero kiun vi povus scii

Mi estas la komuna doloro
Kriu min.

Arbo parolas al arbaro
Herbo al dezerto
Stelo al galaksio
Kaj mi parolas al vi

Diru al mi vian nomon
Donu al mi vian manon
Diru al mi viajn vortojn
Donu al mi vian koron
Mi estas trovinta viajn radikojn
Mi estas parolinta por ĉiuj lipoj per viaj lipoj
Kaj viaj manoj estas
Konataj al la miaj
...
Donu al mi viajn manojn
Viaj manoj estas
Konataj al la miaj
Ho! Vi kiun Mi estas eltrovinta tiel malfrue
Mi parolas al vi
Same tiel, kiel parolas la herbo al la dezerto
La nubo al la ŝtormo
La pluvo al la maro
La birdo al printempo
La arbo al la arbaro

Ĉar mi estas trovinta viajn radikojn
Ĉar via voĉo estas konata al la mia

Tradukis: Hamze Ŝafii

اشک رازی ست
لبخند رازی ست
عشق رازی ست

اشک آن شب لبخند عشقم بود

قصه نیستم که بگویی
نغمه نیستم که بخوانی
صدا نیستم که بشنوی
یا چیزی چنان که ببینی
یا چیزی چنان که بدانی

من درد مشترکم
مرا فریاد کن.

درخت با جنگل سخن می‌گوید
علف با صحرا
ستاره با کهکشان
و من با تو سخن می‌گویم

نامت را به من بگو
دستت را به من بده
حرفت را به من بگو
قلبت را به من بده
من ریشه‌های ترا دریافته‌ام
با لبانت برای همه لب‌ها سخن گفته ام
و دست هایت با دستان من آشناست
......

دستت را به من بده
دست‌های تو با من آشناست
ای دیر یافته! با تو سخن می‌گویم
بسان ابر که با توفان
بسان علف که با صحرا
بسان باران که با دریا
بسان پرنده که با بهار
بسان درخت که با جنگل سخن می‌گوید

زیرا که من
ریشه‌های ترا در یافته‌ام
زیرا که صدای من
با صدای تو آشناست

احمد شاملو

IRANA ESPERANTISTO





"...bonŝance venis
"IRANA ESPERANTISTO",
kiu diversnuance kaj riĉe proksimigas la kulturon de tiu ĉi fora lando. Jen per prezento de la materia kulturmonumento de tiu ĉi lando, granda turisma atrakciaĵo devenanta el la 10-a jarcento Bam-Citadelo, la plej granda adoba kontruaĵo en la mondo, kalkulita de UNESCO al la universala kulturheredaĵo..."
Radio Polonia, Barbara Pietrzak.

IRANA ESPERANTISTO estas internacia kultura sezon-magazino sendependa. Legante ĝin vi povas:
Konatiĝi kaj kun plej grandaj antikvaj persaj poetoj/mistikuloj ...
Sciiĝi pri gravaj eventoj en Irano, ekz-e en la 5a n-ro estis pli ol dek paĝoj pri Ŝirin Ebadi, NobelPacPremiito en 2003.
Lerni pri plej allogaj vidindaj lokoj (historiaj); ĝis nun ...
IRANA ESPERANTISTO aperas ĉiu-sezone sur 56 paĝoj, ĝi estas 29cmx20.5cm, kun koloraj kovrilpaĝoj, ISSN 1728-6174.
Pliaj informoj pri la magazino, kune kun enhavtabelo de 5-a n-ro alireblas en:
http://eo.wikipedia.org/wiki/Irana_Esperantisto
Jen informfontoj pri la magazino en la persa:
http://www.sabzandishan/com ,
http://www.magiran.com/subscription.asp?mgID=2899

Interesita? Jen la Abon-informoj:
Jara abontarifo por internacia samideanaro:
Orienta Eŭropo, Azio, Afriko, Sudameriko: 15 Eŭroj.
Okcidenta Eŭropo: 20 Eŭroj.
Nordameriko, Japanio, Koreio, Oceanio: 25 Eŭroj.
Vi povas pagi la abonkotizon aŭ/kaj subtensumon al UEA, kodo: **iece-h**.

Perantoj de
IRANA ESPERANTISTO

Belgio:
FEL
Frankrijklei 140, B-2000 Antwerpen

POLLANDO:
Stanislaw Śmigielski
Ul. Krasickiego 12/6
PL-47-206 Kedzierzyn-Kozle

USONO:
Joel Brozovsky
Esperanto-Ligo por Norda Ameriko
1257 Hollis St
Emeryville CA 94608-2514, Usono
Por eventualaj legantoj en Usono: por la jaro 2004, la revuo "Irana Esperantisto" estas abonebla pere de la abonservo de ELNA (PO Box 1129, El Cerrito CA 94530, tel +1 510 653 0998, retadreso: elna@esperanto-usa.org, ttt-ejo: http://www.esperanto-usa.org kaj iru al "Books & Other Materials" kaj poste al "Subscriptions").

Perantoj estas serĉataj en aliaj landoj!

Abonilo

Nomo: Familia Nomo: Aĝo: De kiu numero:
Ĝis kiu numero:
Adreso:

Poŝt-kodo: Telefono: E-poŝto:

Sendu la abonilon al la suba adreso (irananoj sendu kune ankaŭ kopion de pagdokumento): Sabzandiŝan Instituto, P.O.Kesto 17765-184, Tehrano, Irano.
E-poŝto: info@sabzandishan.com
Bonan legadon,
Irana Esperantisto